



آیا زمان رانندگی بهتر فرا نرسیده است؟

اگرچه

ماهنامه عقیداتی، فرهنگی و اجتماعی
شماره ۱۸۸ / مهر ۱۳۹۶

دوره جدید



نتایج شکست پروژه «تروریسم تکفیری»



تکثیر
خوبی‌ها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقتصاد



صاحب امتیاز:
سناد امر به معروف و نهی از منکر

مدیر مسئول:
سید احمد زرگر

سردبیر:
شورای سردبیری

دوره جدید انتشار:
شماره ۱۸۸، مهر ۱۳۹۶

همکاران این شماره:

حامد امیدوار،
رضا داوری، سعدالله زارعی،
محمود سیزواری، حسین سروقامت،
هادی سعادت، زهرا شعاعی،
محمد طالعی، محمد مهدی عبدالله زاده،
محمد عشایری منفرد، محمد مهدی فحری،
جواد محدثی، فریده مهندي

گرافیک و صفحه آرایی:
آتیه طراحي روز

چاپ:
موسسه اطلاعات، شرکت ایرانچاپ

تلفن نشریه:
۰۲۵۳۷۷۳۳۹۳۳/۰۹۱۹۶۱۴۸۳۰۶

پست الکترونیکی:
raheroshd1396@gmail.com

نشانی دفتر نشریه:
قم، خیابان سمیه، کوچه ۱۳، شماره ۳۰۰



۴ نتایج شکست پروژه «تروریسم تکفیری»



۹ آیا قرآن برای هدایت انسان کافی است؟



۱۲ تکنیک‌های



۱۴ بر ستیغ روشن نهج البلاغه



۱۸ چرا انقلاب کردیم؟
آیا وضعیت اقتصادی مردم قبل از انقلاب بهتر بود؟



۳۲ آیا «فیلیپ» برای امتحان همه ما بس نیست؟



۲۵ آیا زمان رانندگی بهتر فرا نرسیده است؟



۳۸ هزار راه نرفته!



۳۵ چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند! / قسمت سوم



۴۷ ماریتا



۴۴ آتش به اختیاری که کار تمیز انجام می‌داد.



۴۱ جستارهایی از سبک زندگی اسلامی در منابع دینی



۵۵ افزایش فقر مفرط در انگلیس



۵۲ تمثلی روبه فروپاشی و زوال



۵۰ میغان به روایت جوان سیاه پوش



۴۹ عطش در چند قدمی دریاچه



۶۰ رسوایی جنسی بزرگ در هالیوود



۵۸ چگونه فیلم‌هایی چون داستان اسباب‌بازی ۳ و شگفتی‌آفرینان، نظام‌گیری را به کودکانمان می‌آموزند

نتایج شکست پروژه «تروریسم تکفیری»

سعدالله زارعی، تحلیلگر ارشد مسائل خاورمیانه



قدرتمندی نظیر داعش و النصرة، هم بیاتگراطمینان «فرمانده» و هم وجود نقشه راهی دقیق بود. مسلماً سردار سلیمانی می‌دانست که با اعلام زمان پایان پرونده تروریسم تکفیری، «حامیان قدرتمند» بین‌المللی و منطقه‌ای آنان همه ظرفیت خود را به کار می‌گیرند تا اگر نتوانند مانع شکست داعش

وقتی سردار قاسم سلیمانی در مراسم چهلیم شهید مرتضی حسین‌پور در سلمان لنگرود اعلام کرد، بین دو تا سه ماه آینده، پرونده تروریست‌ها در سوریه بسته می‌شود، محوزیت ایران و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در پیچیده‌ترین جنگ منطقه‌ای مشخص گردید. اعلام زمانی به این کوتاهی در بسته شدن پرونده گروه‌های



وقتی سردار قاسم سلیمانی در مراسم چهلیم شهید مرتضی حسین پور در شلمان لنگرود اعلام کرد، بین دو تا سه ماه آینده، پرونده تروریست‌ها در سوریه بسته می‌شود، محوریت ایران و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در پیچیده‌ترین جنگ منطقه‌ای مشخص گردید.

و النصره و ده‌ها گروه کوچک و درشت دیگر تروریستی شوند، زمان آن را طولانی کنند و بر این اساس، کار را سخت‌تر خواهند کرد، اما واقعیت این است که از نظر سلیمانی، امکان جدیدی برای افزودن به حمایت‌های پیشین از داعش و... وجود ندارد. یعنی چیزی نبوده که از آنان دریغ شده باشد و این در حالی است که هم اینک بعضی از حامیان جدی تروریسم تکفیری-شامل ترکیه و قطر-هم‌اینک پا پس کشیده‌اند و از حجم حمایت‌ها کاسته شده است.

از سوی دیگر، تجربه عملیات ضد تروریسم در عراق می‌گوید، آمریکایی‌ها پس از آنکه دریافتند داعش نمی‌تواند به موفقیت برسد، داعیه مبارزه با تروریسم و تشکیل جبهه‌ای برای مقابله با داعش را در رسانه‌های بزرگتر خود سر دادند و از این طریق خواستند نقش نیروهای مردمی عراق و متحدان منطقه‌ای آنان که مثل هر ماجرای حساس دیگر با چند سطر «فتوا»ی یک مرجع تقلید موجهی توفنده بها کردند، کم‌رنگ کرده و به خود منتسب گردانند.

آنان در ماه‌های پایانی مبارزه با داعش به طور محدود به عراق آمدند و با هواپیماهای دوزخ خود نواحی از منطقه عملیاتی را بمباران کردند که ترکش آن عمدتاً به نیروهای مدافع عراقی اصابت می‌کرد و البته گهگاهی هم داعش را بی‌نصیب نمی‌گذاشت، سردار سلیمانی با اعلام رسمی، این مجال را از آمریکایی‌ها گرفت و معلوم کرد که جبهه مقاومت با محوریت ایران در حال پایان دادن به پرونده پرماجرایی تروریست‌ها در عراق و سوریه هستند.

یک مقام نظامی روسیه اعلام کرد، هم‌اینک ۸۵ درصد خاک سوریه در اختیار دولت این کشور است. این درصد قابل تأیید باشد یا نباشد، دولت سوریه نه تنها از خطر سقوط عبور کرده است، بلکه توانسته بخش عمده خاک خود را از سیطره گروه‌های تروریستی آزاد کند. رقه، دیرالزور در شرق، ادلب در شمال و قنيطرة و درعا در جنوب، هنوز درگیر مبارزه با تروریست‌ها هستند و بخش عمده‌ای از این استان‌ها در سیطره آنان است؛ اما مسئله این است که ارتش و نیروهای جبهه مقاومت، عملیات متمرکز و چند شاخه‌ای را برای آزادسازی شرق سوریه که بیشترین مساحت تحت سیطره داعش به حساب می‌آید، طی یک ماه آینده آغاز خواهند کرد و در واقع به زودی پرونده داعش کاملاً بسته می‌شود.

منطقه شمالی یعنی استان ادلب که مرکز اصلی تجهیز و تنظیم جبهه النصره است، بر پایه توافق انجام شده میان ایران، روسیه و ترکیه به محاصره درآمده‌اند و نیروهای ضامن اجرای منطقه کمتر درگیر، در حال استقرار در این استان هستند. نتیجه این اقدام مشترک که در نشست ششم آستانه-اواخر شهریور ماه ۹۶-نهایی شد، بازپس‌گیری این استان توسط دولت سوریه خواهد بود که قاعدتاً به زمانی نزدیک به دو ماه احتیاج دارد. منطقه جنوبی یعنی قنيطرة و درعا نیز که تنها نیمی از مناطق آن در سیطره النصره و گروه‌های دیگر است، سرنوشتی مشابه منطقه ادلب دارند، با این تفاوت که در جنوب وضع گروه‌های تروریستی وخیم‌تر است؛ چرا که از یک سو عدد آنان بسیار کمتر است و از سوی دیگر به دلیل فقدان موانع طبیعی در جنوب، امکان عملیات ارتش در آن فراهم‌تر بوده و هم‌اینک نیروهای مختلفی شامل ارتش سوریه، حزب الله لبنان، نیروهای سوری موسوم

به دفاع وطنی و نیروهای معینی که از کشورهای مجاور با موافقت دولت سوریه به این کشور آمده‌اند، در حال محاصره منطقه جنوبی هستند. پس کاملاً طبیعی است که سردار سلیمانی با تسلط بر شرایط داخلی سوریه، دو تا سه ماه آینده را زمان نهایی فروپاشی گروه‌های تروریستی در سوریه و عراق اعلام کند.

سوریه، پس از شکست نظامی تکفیری‌ها

در اینجا یک سؤال وجود دارد: آیا تروریست‌های منضبط تکفیری با از دست دادن زمین کاملاً از بین می‌روند یا از وضعیتی به وضعیتی دیگر منتقل می‌شوند؟ واقعیت این است که گروه‌هایی از نوع داعش یک روزه پدید نیامده‌اند و محصول سال‌ها تلاش کشورهای مختلف هستند، بنابراین با از دست دادن زمین از میان نمی‌روند و به گونه‌ای دیگر به اقدامات تروریستی ادامه می‌دهند.

هم‌اینک این توطئه در حالی روزهای

خود را سپری می‌کند که آنان می‌کنند که قرار شوند، قوی‌تر شده‌اند، سازمان‌هایی که قرار بود از میان بروند به نیروهای ل شده‌اند، رژیم صهیونیستی که تاب یک حزب الله با عددی به مراتب کمتر است، هم‌اینک با حزب اللهی قوی‌تر و در حزب الله‌هایی دیگر مواجه می‌باشد.

اندیشه داعش در بخش سیاسی از میان رفته است؛ یعنی نظریه بازسازی خلافت و بازگرداندن آن که تکیه به دوران خلافت بنی عباس دارد، با شکست سرزمینی داعش، جلوه و جلال خود را از دست داده است و این در حالی است که سرپازگیری سالیان اخیر این گروه‌ها، اساساً با ترسیم ذهنی «خلافتی با جلال» صورت گرفته است. از این پس دیگر آنان نمی‌توانند با یادآوری خلافت پیشین، افراد را به بازسازی چیزی فراخوانند که یک بار و علیرغم جدیت و کثرت هواداران، به شکست انجامیده است. می‌توانیم گروه‌هایی نظیر داعش را به سه بخش تقسیم کنیم: بخش رهبران و مدیران ارشد که اتصال آنان به سرویس‌ها و کشورهای نظیر آمریکا و عربستان واضح



یک عبارت
حزب الله درباره
با اسرائیل سبب
آویو با مقامات
ره شده و طرح
بان در این کشور
کنند که قطعه‌ای
۳۰ کیلومتر مربع
نت فلسطین در
بل قرار گیرد، تا
صورت ضرورت،
بحال به ۵ میلیون نفر
به این سرزمین گسیل
نماید.

را نیز از دست خواهند داد و امکان عملیات آنان در میان مدت و درازمدت کاهش می‌یابد. بخشی از موفقیت داعش در سال‌های اخیر مرهون سازمان خاص و اختیارات خاصی بود که در نقاط مختلف به فرماندهان و رؤسای محلی خود داده بود. این سازمان‌ها از این پس ناگزیرند محل حضور خود را مخفی نگه داشته و در ارتباط‌گیری احتیاط زیادی به خرج دهند و این مدل رهبری، سازمان آنان را در هدایت عملیات نظامی با دشواری زیاد مواجه می‌کند. آنان با از دست دادن موقعیت‌های جغرافیایی و مسکونی تحت سیطره خود، قادر به استفاده آسان از امکانات مردمی نیستند و از این پس مردمی که پناه آنان بودند، به تهدیدی علیه آنان تبدیل می‌شوند. مردم قاعدتا به کسانی که امیدی به پیروزی‌شان ندارند، بی‌دریغ کمک نمی‌کنند.

آمریکایی‌ها تا مدت‌ها حتی در
ت نیز از داعش حمایت می‌کردند.
یک سال پس از سیطره داعش بر
وسیع از عراق، داعش را یک گروه
که با اهداف شرافتمندانه و عدالت-
می‌جنگند- معرفی می‌کردند.

نتایج و چشم‌انداز

«از قضا سرکنگین صفرافرود» این حکایت پایان منازعه‌ای است که آمریکا، رژیم صهیونیستی، عربستان، قطر، ترکیه و... با هدف پایان دادن به سیطره جبهه مقاومت بر منطقه به گروه‌های تروریستی کمک و در پیدایی آنان نقش آفرینی کردند. هم‌اینک این توطئه در حالی روزهای پایانی خود را سپری می‌کند که آنانی که قرار بود ضعیف شوند، قوی‌تر شده‌اند. سازمان‌هایی نظیر حزب الله که قرار بود از میان بروند به تیروهایی بلامعارض تبدیل شده‌اند. رژیم صهیونیستی که تاب مقاومت در برابر یک حزب الله با عددی به مراتب کمتر از امروز را نداشت، هم‌اینک با حزب اللهی قوی‌تر و پرشماتر و حزب الله‌هایی دیگر مواجه می‌باشد. وقتی یک گروه عراقی-فیلیق جولان-اعلام کرد برای آزادی جولان اقدام خواهد کرد، نخست وزیر رژیم صهیونیستی سراسیمه به مسکوفت تا تضمینی برای کنترل این گروه پیدا کند

است؛ برخی معتقدان جدی احیای خلافت که از کشورهای مختلف اسلامی و غیراسلامی و حتی اروپایی به عراق و سوریه گسیل شدند و همه توان خود را مصروف ایجاد خلافتی که آن را مقدس و تکلیف خود می‌شمردند، کردند و در نهایت جمعیت‌های زیاد بومی که نوعاً به خیال رسیدن به نان و نوا و یا برای در امان ماندن از حملات گروه‌های تکفیری با آنان همراه شده و ضمن واگذاری خانه و مزرعه خویش، به سرپازی آنان درآمدند.

با شکست اندیشه خلافت داعش در حوزه سیاسی، گروه سوم دسته‌دسته از آنان جدا شدند و به شهرتد عادی کشور خویش تبدیل گردیدند و این در حالی است که این جمعیت لااقل ۷۰ درصد نیروهای گروه‌هایی نظیر داعش را تشکیل می‌دادند. دسته دوم که بخش کاملاً اعتقادی داعش و... بودند، با پایان خلافت داعش در بخش سیاسی به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ دسته‌ای که کار را پایان یافته تلقی کرده و به دیار خویش بازمی‌گردند و در عین حال با انواعی از نظارت‌ها و محدودیت‌ها در کشور خویش مواجه می‌گردند و گروه دیگری که پل‌های پشت سر را ویران شده دانسته و کماکان در خدمت سازمان‌های تروریستی در عراق و سوریه و احیاناً بعضی دیگر از کشورهای اسلامی باقی می‌مانند. اینها حدود ۲۵ درصد نیروهای گروه‌های تروریستی هستند که البته عمدتاً در سازمان داعش قرار دارند. دسته اول یعنی فرماندهان که ترکیبی از افراد بومی و غیربومی هستند و سهم غیربومی‌ها به خصوص نیروهای اعرامی از چین و مناطق پیرامونی روسیه-به خصوص منطقه قفقاز- و اروپاییان، ناگزیرند شکست پروژه خلافت را بپذیرند. ولو اعلام شکست نکنند و عده بازگشت در آینده‌ای نزدیک را بدهند، اما حتماً اهداف جدیدی را تعریف خواهند کرد که یکی از این اهداف، انتقام گرفتن از نیروها و دولت‌هایی است که از نظر آنان مسئول و مؤثر در شکست پدیده خلافت هستند. از این رو شکست نظریه خلافت برای دولت‌های اروپایی که سهم مهمی از تیروهای فرماندهی و بدنه داعش مربوط به کشورهای آنان است، یک تهدید جدی به حساب می‌آید. در این بین، پایتخت‌های اروپایی تا مدت‌ها یک هدف مهم اقدامات تلافی‌جویانه تروریستی خواهند بود. کما اینکه بی‌ثبات‌سازی عراق و سوریه یکی از مهم‌ترین هدف‌های تعریف‌شده از سوی داعش و النصرة خواهد بود.

اما در عین حال این موضوع را نمی‌توان از نظر دور داشت که داعش و... با از دست دادن سرزمین، تا حد زیادی سازمان خویش

و این در حالی است که خود او می‌داند گروه‌های مشتاق آزادسازی سرزمین فلسطین رابطه‌ای با روسیه ندارند تا با توصیه ولادیمیر پوتین از آرمان آزادی فلسطین چشم‌پوشند.

اگر بخواهیم نتایج شکست پروژه «تروریسم تکفیری» در منطقه را مرور نماییم، باید به موارد زیر توجه داشته باشیم:

الف) تأثیر بر رژیم صهیونیستی

اگر حتی تل‌آویو را صاحب نقش در پیدایی گروه‌هایی نظیر داعش ندانیم - که البته مدارکی بر این نقش‌آفرینی تأکید دارند - نمی‌توانیم در نتایج سودمندی که تضعیف واحدهای محور مقاومت نظیر دولت سوریه، حزب‌الله لبنان و دولت عراق برای رژیم صهیونیستی داشته است، تردید کنیم. به گمان رهبران اسرائیل، وضعیت سوریه کلید موفقیت یا شکست حزب‌الله لبنان و گروه‌های فلسطینی است. بر این اساس، تضعیف سوریه و فروپاشی آن، برای تل‌آویو یک هدف استراتژیک به حساب می‌آید؛ کما اینکه کمیته «وینوگراد» که بلافاصله پس از شکست اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه تشکیل شد، بعد از حدود شش ماه بررسی دلایل شکست ارتش اسرائیل در جنگ، به این جمع‌بندی رسید که سوریه و کمک‌های بی‌دریغ آن به حزب‌الله لبنان رمز شکست اسرائیل از مقاومت لبنان است و بر این اساس خواستار تمرکز عملیاتی برای تغییر نظام سیاسی سوریه شد.

شکست تروریست‌هایی که از منظر اسرائیلی‌ها، تنها نسخه ممکن برای برداشتن حزب‌الله و گروه‌های مبارز فلسطین از سرازه اسرائیل ارزیابی می‌شد، دارای تأثیرات راهبردی و اساسی است. از این رو، امروز خیلی بیشتر از زمانی که بحران امنیتی سوریه آغاز شد، سخنان سید حسن نصرالله برای تل‌آویو اهمیت پیدا کرده است. یک عبارت دبیرکل حزب‌الله درباره جنگ آینده با اسرائیل سبب شد مقامات تل‌آویو با مقامات آرژانتین وارد مذاکره شده و طرح قدیمی استقرار یهودیان در این کشور را دوباره مرور، و توافق کنند که قطعه‌ای به مساحت حدود ۳۰,۰۰۰ کیلومتر مربع یعنی بیش از مساحت فلسطین در اختیار دولت اسرائیل قرار گیرد، تا این رژیم بتواند در صورت ضرورت، جمعیتی نزدیک به ۵ میلیون نفر را به این سرزمین گسیل نماید.

البته در این بین گفته می‌شود، اسرائیل اولاً از در اختیار گرفتن قطعه‌ای بزرگ از کشور آرژانتین، اقدامی تأمینی برای موارد خاص و به عبارتی برای مدت موقت را در نظر دارد و این برای زمانی است که حمله حزب‌الله به «نمون» که چندی پیش در سخنان سید حسن نصرالله آمد، عملی شود و یهودیان را در معرض آسیب قرار دهد. حتی اگر رژیم اسرائیل در پی اعزام همیشگی یهودیان مستقر در فلسطین به آرژانتین نباشد، مذاکرات معطوف به اسکان موقت آنان نیز از خطری فزاینده برای این رژیم حکایت می‌کند و حال آنکه توقع آنان این بود که در نتیجه درگیری تروریست‌های تکفیری، حزب‌الله ناگزیر به کوچ باشد.

ب) تأثیر بر سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا

سیاست آمریکا در منطقه غرب آسیا حتماً مبتنی بر حضور مستقیم و نظامی است. مذاکراتی که طی سال‌های اخیر - از دوره دوم ریاست جمهوری باراک اوباما - با مقامات افغانستان و عراق صورت گرفت و نیز تلاش گسترده‌ای که آمریکا برای استقرار نظامی در بخش‌هایی از سواحل و جزایر یمن صورت داد و البته تاکنون به جایی نرسیده است، همه از برنامه درازمدت آمریکا برای حضور نظامی در این منطقه حکایت دارند.

بدیده تروریسم تکفیری در این میان برای امریکایی‌ها هم به مثابه «بهبود حضور» بود و هم امکانی برای به چالش کشیدن مخالفان واقعی آمریکا در منطقه. کما اینکه در سال‌های گذشته،

امریکا با استناد به حضور داعش، تلاش گسترده‌ای برای جلب توافق مقامات عراقی برای در اختیار گرفتن پایگاه‌های نظامی در مناطقی از عراق به عمل آورد که در مواردی به موفقیت هم رسید. از سوی دیگر، دلایل و شواهد زیادی وجود دارند که از حمایت و پشتیبانی آمریکا از تروریست‌های داعش و النصره در مقابل جبهه مقاومت حکایت می‌کنند. وقتی حزب‌الله اجازه داد - داعش به منطقه دیرالزور برود و منطقه لبنانی - سوری «عرصال» را تحویل دهند، جنگنده‌های آمریکا مسیر بازگشت داعش در حد فاصل عرسال تا دیرالزور را ردیابی کرده و به کاروان داعش حمله کردند و این در حالی است که همین نیروهای داعشی در تاریخ ۱۶ مرداد ماه ۹۶ اجازه یافتند در زیر دید دوربین‌ها و شبکه الکترونیکی جاسوسی آمریکا، مسیر طولانی واقع در حد فاصل «الولید» در عراق تا شمال «تلف» در سوریه را طی کنند و به مرکز تجمع نیروهای مقاومت در تلف ضربه بزنند که منجر به شهادت نزدیک به ۴۰ نفر از نیروهای مقاومت، شامل سه شهید ایرانی - مرتضی حسین‌پور، مهدی تاجبخش و محسن حججی - گردید.

امریکایی‌ها تا مدت‌ها حتی در تبلیغات نیز از داعش حمایت می‌کردند. آنان تا یک سال پس از سيطرة داعش بر بخش‌های وسیعی از عراق، داعش را یک گروه اهل سنت که با اهداف شرافتمندانه و عدالتخواهانه می‌جنگند، معرفی می‌کردند. گمان امریکایی‌ها این بود که داعش بر ارتش و دولت عراق غلبه می‌کند. اما یک سال پس از آنکه جبهه مقاومت با عملیات پی‌در پی در امرلی، البلد، حرف الصخر و... ثابت کرد که توان غلبه بر داعش را دارد و در عمل هم استان‌های دیالی و صلاح‌الدین آزاد شده بودند، امریکا ائتلاف ظاهری ضدتروریستی تشکیل داد تا وانمود کند که در خط اول مقابله با داعش بوده است.

امریکا می‌داند هم‌اینک ایران
 قیامت را پیدا کرده است که اگر به
 پید از آب‌های خلیج فارس خارج
 ن جز خارج شدن ندارد و حال آنکه
 یتی برای امریکا و به خصوص تیم
 بل تحمل نیست.

اما اگر در پی یافتن دلیل عصبانیت شدید دونالد ترامپ و همراهان او از ایران باشیم، می‌توانیم آن را با شکست نظامی آمریکا در عراق و سوریه از یک سو و شکست مطلق داعش به عنوان «امیدی جایگزین» مرتبط بدانیم. تحریم سیاه و تمرکز روی تحرکات برون‌مرزی سیاه، دلایل نگرانی شدید آمریکا را نشان می‌دهد. آمریکا می‌داند - هم‌اینک ایران این موقعیت را پیدا کرده است که اگر به امریکا بگوید از آب‌های خلیج فارس خارج شو، چاره‌ای جز خارج شدن ندارد و حال آنکه چنین وضعیتی برای آمریکا و به خصوص تیم ترامپ قابل تحمل نیست. نتیجه شکست داعش و النصره از جبهه مقاومت، بدون تردید شل شدن پیچ استقرار نظام‌های وابسته به آمریکا در منطقه خواهد بود و چنین وضعیتی قطعاً به پایگاه‌های ثابت و شناور آمریکا در منطقه نیز سرایت می‌کند.

ج) تأثیر بر دولت‌هایی نظیر عربستان

گروه داعش از نظر ایدئولوژیک، نزدیک‌ترین به «وهابیت» به حساب می‌آید چرا که وهابیت (از ۱۱۰۰ ش تاکنون) بر مبنای نفی سایر تجمعات دینی و حتی مهدورالدم بودن آنان بنیان گذاشته شده است. داعش در عین حال از نظر سیاسی تفاوت‌هایی با وهابیت دارد، چرا که برخلاف وهابی‌ها که تشکیل حکومتی واحد در جهان



محمد بن سلمان
چند قدمی کاخ و کرسی
سعودی است، با چرخش
جبهه با ایران نشان داد
نت‌افزارانه در برابر انقلاب
است و رویکردهای اخیر
شامل اعطای حق رائدگی
و بر مجوز برگزاری کنسرت
شان از وجود فاصله بین
وها بیت و دولت سعودی دارد

شکست داعش در جنگ‌های
روای اعتقادات و رویکردهای
تأثیر گذاشت، تا جایی که می‌توان
با حد زیادی از «نوع‌نمایی‌گرایی»
گرفته است.

آشکار و محدود شدن ارتباطات مخفی بین تصمیم‌گیران سیاسی-امنیتی عربستان با این گروه‌ها را در پی خواهد داشت.

به غیر از عربستان، ترکیه نیز با پذیرش شکست گروه‌های تکفیری در برابر جبهه مقاومت، رویه‌ای اصلاحی در پیش گرفت. وقتی نیروهای کنسولگری ترکیه در موصل به راحتی از شهری که توسط داعش به اشغال درآمده بود، به کشور خویش بازگشتند و تیری به سمت ساختمان کنسولگری، شلیک نشد، گمانه‌زنی‌هایی درباره ارتباط دولت ترکیه با داعش مطرح گردید و چندی بعد که یگانی از ارتش ترکیه بدون درگیری از منطقه تحت اشغال داعش عبور کرد و پس از طی حدود ۸۰ کیلومتر وارد «بغشقه» واقع در غرب استان کرکوک شد، این گمانه‌زنی تقویت شد اما اسناد دیگری عشق این رابطه را نشان دادند. اردوغان که به موازات اندیشه «احیای خلافت» به «بان عثمانیسم» فکر می‌کرد و سلطه بر سوریه و عراق را به عنوان دو گام مهم در احیای دوران عثمانی در نظر داشت، به حرکت توفنده داعش در عراق و سوریه به عنوان یک فرصت نگاه می‌کرد. اردوغان که می‌دانست نمی‌تواند از طریق دولت‌های مستقر در بغداد و دمشق بر این دو کشور سیطره یابد، شکل‌گیری دولتی ذیل عنوان خلافت را «مستعجل» می‌دانست، چه اینکه شکل‌دهی به چنین دولتی به طور طبیعی با مخالفت گسترده غربی و عربی مواجه می‌شود. از این رو اردوغان تلاش کرد تا با نزدیک شدن به داعش آنان را به هم پیمانی خود درآورد و در گام بعدی آنان را در سیستم خود هضم نماید. اردوغان در یک جلسه گفته بود: راز موفقیت ایران در منطقه، وجود گروه‌هایی نظیر حزب‌الله است و ما باید به گروه‌هایی اعتقادی نظیر حزب‌الله تجهیز شویم تا بر منطقه تسلط پیدا کنیم. دولت اردوغان و سیستم امنیتی آن، با این نگاه همکاری‌های گسترده‌ای با داعش شروع کرد.

شکست داعش در جنگ‌های بی‌پای، روی اعتقادات و رویکردهای اردوغان تأثیر گذاشت، تا جایی که می‌توان گفت او تا حد زیادی از «نوع‌نمایی‌گرایی» فاصله گرفته است. بازگشت به مذاکره و توافق که در اجلاس‌های آستانه جریان دارد، نشان داد ترکیه تاگزیر است راهی را برگزیند که توأم با در نظر گرفتن مصالح دیگران باشد.

اسلام را مد نظر ندارند، داعش به شکل‌دهی به یک خلافت و تبدیل هر کشور اسلامی به یک امیرنشین می‌اندیشد.

همگرایی فکری و ریشه‌های مشترک اعتقادی بین وهابیت و گروه‌های سلفی نظیر داعش، سبب هم‌نواپی وهابی‌ها با آنان در سال‌های نخستین گردید و استراتژی سیاسی آل سعود در منطقه که بر مبنای مقابله با انقلاب اسلامی تنظیم شده بود، عربستان را با گروه‌هایی نظیر داعش پیوند داد. در این میان، گسترش اندیشه مقابله با داعش در سطوح منطقه‌ای و وجود داعیه‌ای غربی در عرصه رسانه، وهابیت و سعودی‌ها را تاگزیر کرد اعلام کنند که با داعش رابطه‌ای نداشته و عملکرد آن را تأیید نمی‌کنند. گمانه‌ای که دولت سعودی که تا مدتی پس از پیدایش داعش، آن را یک جریان قومی برای احقاق حق اهل سنت در سوریه و عراق معرفی می‌کرد، به «اتفاق بین‌المللی مبارزه با داعش» پیوست؛ ولی واقعیت این است که ارتباط سرویس سعودی با داعش و گروه‌های دیگر تکفیری تروریستی تا الان نیز حفظ شده است. وهابیت و دولت سعودی به گروه‌های تروریستی که در جغرافیای محور مقاومت قد برافراشتند، به چشم نیروهایی که اگر هزینه سنگین برای منطقه دارند، اما در نهایت می‌توانند مشکل بزرگ و دغدغه‌ای ده‌ها ساله یعنی انقلاب اسلامی را از پیش پای آنان بردارند، نگاه می‌کنند.

شکست تروریست‌های تکفیری از جبهه مقاومت، تندترین افراد و گروه‌های وهابی و سعودی را به تأمل جدی واداشت. تغییر رفتار رژیم سعودی طی ماه‌های اخیر، به نوعی اعتراف به عدم موفقیت در استفاده از روش‌های افراطی علیه جبهه مقاومت است. محمد بن سلمان که در چند قدمی کاخ و کرسی پادشاهی سعودی است، با چرخش ناگهانی در مواجهه با ایران نشان داد که مقاومت سخت‌افزارانه در برابر انقلاب اسلامی بی‌فایده است و رویکردهای اخیر اجتماعی آن-شامل اعطای حق رائدگی به زنان و صدور مجوز برگزاری کنسرت موسیقی-نشان از وجود فاصله بین وهابیت و دولت سعودی دارد که خود این مسئله، از شکست در برابر جبهه مرفقی و متدین مقاومت خیر می‌دهد. نتیجه پذیرش شکست داعش و... از جبهه مقاومت از سوی رژیم سعودی و وهابی‌ها، کاهش ارتباطات

آیا قرآن برای هدایت انسان کافه است؟

محمد طالعی

نداریم؟ گاهی اوقات برخی به عنترت و منبع دین قرآن اعتماد نداریم و تنها و تنها قرآن است که می گویند که ما به هیچ روایتی نقد این دیدگاه، نکات زیر قابل بیان شود. در میان است:

۲. «رَبَّنَا وَاتَّقِ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِكَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ یُرْکِبُهُمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَكِیمُ»، بروردگار. در میان آنان رسولی از خودشان برانگیز که بر آنان تلاوت آیات تو کند و آنان را علم کتاب و حکمت بیاموزد و روانشان را (از هر زشتی) پاک و منزه سازد، که تو بر هر کار که خواهی، قدرت و علم کامل داری. (بقره: ۱۲۹)

در این آیه نیز به اضافه چند آیه دیگر با همین مضمون یکی از وظایف رسول الله صلی الله علیه و آله تعلیم کتاب بیان شده است. پس ما بدون تعلیم و تبیین رسول خدا حتی از قرآن نیز فهم کامل و دقیقی نخواهیم داشت.

ب) دستور به اخذ آنچه از ناحیه رسول الله صلی الله علیه و آله به ما داده می شود و اجتناب از آنچه ایشان ما را از آن نهی می کنند: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ»، آنچه را رسول حق دستور دهد (و منع یا عطا کند) بپذیرید و هر چه نهی کند واکذارید و

۱. دستور خود قرآن، رجوع به رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است

به فرض که برخی اشخاص تنها منبع دین را قرآن بدانند، در خود قرآن دستور به رجوع به رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام داده شده است. از جمله:

الف) در برخی آیات یکی از وظایف رسول خدا تبیین و تعلیم کتابی بیان شده که بر مردم نازل شده است. از این آیات نتیجه می گیریم که مسلمین صرف نظر از رسول الله و آموزش ایشان، به فهم دقیق و کاملی از قرآن نمی رسند و اگر جز این بود، تبیین و آموزش این کتاب توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله بی معنا می شد:

۱. «أَنْزَلْنَا إِلَیْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَ تَعْلَمَهُمْ یَتَفَكَّرُونَ»، بر تو این ذکر (یعنی قرآن) را نازل کردیم تا برای مردم آنچه را که به آنان فرستاده شده بیان کنی و برای آنکه عقل و فکر به کار بندند. (نحل: ۴۴)





از خدا بترسید که عقاب خدا بسیار سخت است. (حشر: ۷)
این آیه هر چند در مورد غنائم است اما به استناد روایات و قول مفسرین معنای عامی دارد و شامل تمامی اوامر و نواهی رسول الله صلی الله علیه و آله می شود.

در «کتاب الحجة» کافی شریف در «ثَابِتُ التَّقْوِيَةِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ إِلَى أَتَابَتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي أَمْرِ الدُّيْنِ» ۱۰ روایت آمده است که در همگی این ۱۰ روایت به این آیه استناد شده است و از این آیه معنای عام و مطلق به دست می آید.

در روایت اول این باب می خوانیم:

ابی اسحاق نخوی گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم. شنیدم می فرمود: «به راستی خدای عز و جل پیغمبرش را به دوستی خود پرورید و فرمود: «و به راستی که تو دارای خلق عظیمی» (قلم: ۴)؛ سپس امر را بدو واگذار و فرمود: «آنچه را رسول خدا به شما داد بپذیرید و آنچه را بر شما غدق کرد وانهید.» (حشر: ۷) و باز خدا فرمود: «هر که از رسول خدا فرمان برد از خدا فرمان برده است.» (نساء: ۸۱) گوید: سپس امام علیه السلام فرمود: «پیغمبر خدا کار را به علی علیه السلام واگذار و او را امین دانست. شما شیعه این حقیقت را قبول کردید و مردم دیگر منکر شدند. به خدا ما دوست داریم که به همراه ما سخن گویند و به همراه ما خموشی گیرند و ما میان شما و خدای عز و جل واسطه ایم و هم مسئول خدا برای احدی در مخالفت امر ما خیری مقرر نکرده است.» (الکافی، ج ۱، ص ۲۴۵)

ج) دستور به اطاعت از رسول الله صلی الله علیه و آله و اولی الامر در برخی آیات قرآن بلافاصله پس از دستور به اطاعت از خداوند، دستور به اطاعت از رسول الله و اولی الامر داده شده است؛ در صورتی که اگر قرآن به تنهایی کافی بود، وجود این آیات لغو بود؛
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»، ای اهل ایمان، فرمان خدا و رسول و اولی الامر را که از خود شما هستند اطاعت کنید. پس اگر در چیزی کاریه نزاع کنید، آن را به حکم خدا و رسول بازگردانید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، این کار برای شما بهتر و خوش عاقبت تر خواهد بود. (نساء: ۵۹)

آیات تنها منبع هدایت و منبع آن است و نیازی به عترت و آیات نداریم؟ گاهی اوقات نویند که ما به هیچ روایتی ریم و تنها و تنها قرآن است سود به آن اعتماد کرد.

۲) نیاز به بیان عترت با استناد به خود قرآن

از دیگر نکات قابل ذکر این است که انسان با مراجعه به خود قرآن می فهمد که این کتاب به تنهایی کافی نیست و باید آیات آن شرح و بسط داده شوند تا به فهم دقیقی از آن برسیم. برای نمونه، در قرآن به صورت کلی و اجمالی می خوانیم: «وَالشَّارِقِ وَالشَّارِقَةُ فَافْطَنُوا أَنْدَبْتُهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»، دست زن و مرد دزد را به کیفر اعمالشان بترید، این عقوبتی است که خدا مقرر کرده و خدا مقتدر و به مصالح خلق داناست. (مائده: ۳۸)

در این آیه می بینیم به صورت کلی و اجمالی دستور به قطع دست دزد داده شده است. حال در اینجا سؤالاتی مطرح می شود: آیا هر دزدی تحت هر شرایطی و به هر مقداری، باید دستش قطع شود؟ یا دزدی باید

شرایط خاصی داشته باشد تا این آیه شاملش شود؟ فرضاً شخصی که از فرط فقر و ابداً فشار گرسنگی تکه نانی را از مغازه ای یا از شخص دیگری دزدیده که با آن کمی گرسنگی خویش را برطرف کند نیز باید دستش قطع شود؟ یا این سؤال مطرح می شود که مسئول اجرای این مجازات کیست؟ آیا هر کسی شاهد دزدی از یک شخص دیگری بود، حق دارد برود دست آن دزد را قطع کند یا این قطع دست، مسئول و مجری مشخصی دارد؟ اگر عده ای آمدند و شهادت دادند فلان شخص دزدی کرده، تکلیف چیست؟ به شهادت این افراد بها داده شود و مستند به این شهادت دزد دستگیر شود و دستش قطع شود یا خیر، شهادت این افراد ارزشی ندارد؟ و سؤالات دیگری که ممکن است پدید آید که می بینیم پاسخ هیچ کدام از این سؤالات در این آیه یا سایر آیات نیامده است. حتی خیلی از جزئیات نماز و روزه که تکلیف مستمر و همیشگی مسلمین است، در قرآن نیامده است. برای مثال، در هیچ کجای قرآن تعداد رکعات نمازهای یومیه مشخص نشده است و سایر مسائل و جزئیات، بنابراین با مراجعه به خود همین قرآن می بینیم نیازی به شخص یا اشخاص داریم که جزئیات مطالب کلی و اجمالی قرآن را برایمان بیان کنند.

به فرض که برخی تنها منبع دین را قرآن خود قرآن دستور به رسول الله صلی الله علیه و آله بیت علیهم السلام شده است.

۳) وجود آیات متشابه و مبهم در قرآن به تصریح خود قرآن

در خود قرآن به تصریح ذکر شده است که آیات متشابهی در قرآن وجود دارد. آیات متشابه آیهاتی هستند که معنا و مقصود و منظورشان به طور واضح و صریح که هیچ ابهام و شک و شبهه ای در آن نباشد بیان نشده است، بلکه دارای ابهاماتی است و معانی متعددی در مورد آیه احتمال می رود.

در آیه ۷ سوره مبارکه آل عمران می خوانیم:
«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ». اوست خدایی که قرآن را بر تو فرستاد که برخی از آن کتاب آیات محکم است که اصل و مرجع سایر آیات کتاب خداست و برخی دیگر متشابه است، و آنان که در دلشان میل به باطل است از پی متشابه رفته تا به تأویل کردن آن در دین راه شبهه و فتنه گری پدید آرند، در صورتی که تأویل آن را کسی جز خداوند و اهل دانش نداند؛ گویند: ما به همه کتاب گرویدیم که همه از جانب پروردگار ما آمده، و به این (دانش) تنها خردمندان آگاهند.

حال که در قرآن آیهاتی وجود دارد که در معنا و مقصود آن ابهامات و اشکالاتی وجود دارد و باز به تصریح همین آیه، آنهایی که در قلوبشان عرض است به همین آیات متشابه تمسک می کنند و با آن به فتنه گری می پردازند، نیاز به یک منبعی وجود دارد که نسبت به قرآن علم کامل و اشراف مطلق داشته باشد تا ابهاماتش را برای ما توضیح دهد. که این منبع به استناد روایات متعدد رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام می باشند. در روایات بسیار زیادی اهل بیت در تفسیر این آیه فرموده اند: «راسخون در علم» ما هستیم.

در مورد این آیه ممکن است این سؤال مطرح شود که اصولاً خداوند متعال چرا برخی آیات قرآن را این چنین نازل کرده است که به خاطر همین ابهام و اشکالات موجود در آیه، عده ای به گمراهی و ضلالت

کشیده شوند و اینکه صاحبان هر مذهب و مکتبی به دسته‌ای از آیات قرآن جهت تأیید تفکرات و آراء خویش استناد می‌کنند؟

این سؤال در طول تاریخ نیز مطرح بوده است و علما و مفسرین شیعه و سنی به آن پاسخ‌هایی داده‌اند. شیخ طوسی (ره) در مقدمه تفسیر تبیان خویش در پاسخ به این سؤال می‌نویسد:

«اگر گفته شود چرا قرآن تمامی محکم نبود که ظاهراً ما را از تکلیف بی‌نیاز سازد تا اینکه عده‌ای از مخالفین حق، تمسک به ظاهر آیات متشابه نکنند به منظور اثبات باطل خودشان؛ و اگر گفته شود این برای خداوند مقدور نیست، دلیل بر عجز اوست (تعود بالله) و اگر گفته شود نه، این کار برای خدا مقدور است اما خداوند چنین نکرده است. این سؤال پیش می‌آید که چرا نخواستند؟ در جواب گفته می‌شود، به دو منظور:

اول: خطاب خداوند به این‌گونه الفاظ به منظور مصلحتی است که در الفاظ آن وجود دارد و مصلحت این چنین اقتضاء دارد که الفاظ احتمالی باشد تا به وسیله استدلال و حجت به معرفت الهی برسد که در یک جا مختصراً در جای دیگر قصه به گونه‌ای دیگر ذکر شود.

دوم: خداوند خلق را برای نیل به ثوابش خلق کرده و آنها را مکلف کرده است که به مراتبی از آن دست یابند و اگر قرآن همه‌اش محکم بود و احتمال تأویل در آن راه نداشت و محبت و سختی هم وجود نداشت، در نتیجه تفاضل و تفاوت منازل افراد هم وجود نداشت، لذا خداوند بعضی از قرآن را متشابه تازل کرده است تا اهل عقل افکارشان را به کار اندازند و با استدلال و مشقت به فهم مراد تائل آیند و در نتیجه مستحق و منازل عظیم و عالی‌رتبه شوند.» (التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۱۱-۱۰)

انسان با مراجعه به
آن می‌فهمد که این
تنهایی کافی نیست و
آن شرح و بسط داده
ما به فهم دقیقی از آن
چشم

۴) دستور رسول الله صلی الله علیه و آله به رجوع به قرآن و اهل البیت علیهم السلام توأمان

از جمله احادیث متواتری که هم در منابع شیعه هم در منابع اهل تسنن به صورت متواتر و بلکه فوق حد تواتر آمده است، حدیث مشهور و معروف نقلین است که رسول خدا به امت خویش دستور رجوع به قرآن و عترت‌شان یعنی اهل بیت‌شان را به صورت توأمان می‌دهند و می‌فرمایند: اگر به این دو جنگ زبید هرگز گمراه نمی‌شوید. در صورتی که اگر قرآن به تنهایی امت را کافی بود، لزومی نداشت به قرآن و عترت به صورت توأمان ارجاع دهند و تنها به قرآن ارجاع می‌دادند.

۵) وجود روایات فراوان در منابع روایی

از دیگر نکاتی که در این زمینه قابل توجه است این است که روایات فراوانی از طرق معصومین علیهم السلام در موضوعات مختلف اعتقادی، تفسیری، احکام و ... به ما رسیده است، به نحوی که ما امروزه جوامع روایی بیش از ۱۰۰ جلدی داریم. آیا معصومین علیهم السلام این مطالب را فرموده‌اند و علماً نیز آنها را در کتب خویش نوشته‌اند که فقط ما آنها را بخوانیم و حداکثر ثوابی ببریم؟ یا این مطالب را فرموده‌اند که ما با فهم دقیق آنها بدان ملتزم شویم و عمل کنیم؟ اگر دومی است، پس تنها منبع هدایتی دین، قرآن نیست و به روایات و عترت نیز باید توجه کرد و البته اکثر جزئیات اعتقادی و احکامی ما از روایات به دست آمده است و در قرآن کلیاتی بیان شده است. بلا تشبیه رابطه بین قرآن و روایات به مثابه رابطه بین قانون اساسی یک کشور است که کلیات و چارچوب‌های

به تصریح قرآن در این کتاب عظیم
دارد که در معنا و مقصود آن ابهامات
وجود دارد و آنهایی که در قلوب‌شان
مین آیات متشابه تمسک می‌کنند و با
پردازند، لذا نیاز به یک منبعی وجود
قرآن علم کامل و اشراف مطلق داشته
ن را برای ما توضیح دهد، که این منبع
بات متعدد رسول الله صلی الله علیه و
س بیت علیهم السلام می‌باشند.

کلان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی یک کشور در قانون اساسی‌اش بیان می‌شود، اما روایات به مثابه قانون جزا و قانون تجارت و قانون جرائم رایانه‌ای و سایر قوانین است که در هر زمینه‌ای مسائل را ریز جزئیات و تفصیل آمده است.

پاسخ به یک شبهه

ممکن است در اینجا به آیه‌ای از قرآن استناد شود که در این آیه آمده است، این کتاب بیانگر همه چیز است؛ و وقتی به تصریح خود قرآن این کتاب بیانگر همه چیز است، پس ما از سایر منابع دینی از جمله عترت بی‌نیاز هستیم. آیه مربوطه به شرح زیر است:

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَىٰ لِّلْمُسْلِمِينَ»، و ما بر تو این کتاب (قرآن عظیم) را فرستادیم تا حقیقت هر چیز را روشن کند و برای مسلمین هدایت و رحمت و بشارت باشد» (تحر: ۸۹)

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا این تبیان بودن قرآن همه چیز را، به نحوی است که هر فردی بتواند از قرآن هر مطلبی را یا لا اقل هر مطلب مربوط به هدایتی را استخراج کند؟ یا خیر، این امر نیاز به یک سری ابزارها و علوم دیگری دارد که در اختیار نوع مردم نیست و فقط معصومین به آن دسترسی دارند؟ واضح و بدیهی است که هر کسی توانایی استخراج مطالب مختلف حتی صرفاً مطالب هدایتی را در قرآن ندارد. برای نمونه، آن سؤالاتی که در بند ۲ در مورد قطع دست دزد و تعداد رکعات نماز بیان شد، یا توجه به اینکه این دو از دستورات دین است و قطعاً مربوط به هدایت است، اما با این عقول و علوم ناقص ما به هیچ وجه پاسخ این سؤالات از قرآن قابل استخراج نیست، لذا درست است که قرآن تبیان کل شیء است، اما این تبیان بودنش برای تمامی افراد با هر سطح سواد و درک و علمی نیست، بلکه تبیان بودنش به نحو مطلق و کامل، صرفاً برای معصومین علیهم السلام است، در روایات نیز این مضمون تأیید شده است.

در کتاب سلیم بن قیس نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که ایشان فرمودند:

سلیم بن قیس گفت: روزی حضرت امیرالمؤمنین وارد مسجد شد. ما اطراف آن جناب را گرفتیم. فرمود: از من بپرسید قبل از اینکه مرا نیابید، از قرآن بپرسید. در قرآن دانش پیشینیان و آیندگان هست. جای ایرادی برای کسی نگذاشته و تأویل آن را جز خدا و راسخین در علم نمیدانند، پیامبر اکرم یکی از راسخین است که خداوند به او تعلیم کرده و او به من آموخته، سپس پیوسته در اولاد او خواهد بود تا روز قیامت، (بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۷۹)

مطابق این روایات و روایات مشابه دیگر، درست است که قرآن «تبیاناً لکل شیء» است، اما این تبیان بودنش ابتدا برای شخص رسول الله صلی الله علیه و آله هست و پس از آن برای اهل بیت علیهم السلام به تعلیم رسول الله، نه برای سایر مسلمین.

اگر افراد جامعه به هم پیوسته
و از یکدیگر تأثیر بپذیرند- که چنین
زون بر مراقبت و پیشگیری از لغزیدن
غزش دیگران هم شد، چون چه بسا
نری ما را هم بلغزاند

نهی از منکر، اعتراض به کسانی است که فضای جامعه را برای تنفس
سالم، آلوده می‌کنند. این اعتراض، هم حق همگانی است، هم وظیفه
آنان.

دعوت به فطرت

امر به معروف، دعوت به ندای فطرت است. فطرت اصلی انسان‌ها به
خیر و خوبی است. گناه و فساد، انحراف از این فطرت است.
نهی از منکر، سلاح انسان‌های مغرور برای شکستن غرور دیگران
نیست، بلکه قراخوانی به فطرت الهی انسان‌ها و جلوگیری از آلودگی
محیط جامعه، خانواده، اداره، بازار و دانشگاه به آلودگی‌های اخلاقی
است. این دعوت، باید با زبانی منطقی، نرم، جذاب و خیرخواهانه باشد،
نه مغرورانه و از موضع تحقیر و توهین و استهزاء.

درست است که جاذبه‌های گناه و بی‌بندوباری، قانون‌شکنی و
تخلف بیشتر است، ولی جاذبه فطرت را هم که به عدالت، پاکی، تعالی
و معنویت فرا می‌خواند، نباید دست کم گرفت. این‌که در اوج ابتذال
جوامع، جوانه‌هایی از متن فطرت سر می‌زنند و کسانی پاک زیستن را
می‌جویند و علیه بدی‌ها برمی‌آشوبند، گواه این کُنش درونی به خیر و
صلاح است. نباید گذاشت این تور خاموش شود و شعله‌هایش هرچند
اندک، در طوفان مفاسد و فساد آفرینی‌ها بمیرد.

به فکر خودمان باشیم

در عبور از جاده‌ای لغزنده، در مسیری یخ‌زده که احتمال لغزیدن یا
و شکستن سر و دست زیاد است، باید با احتیاط عبور کرد، نه آنکه در
خانه ماند و بیرون نیامد، بلکه باید بیرون آمد و در پی کسب و کار و
فعالیت‌های روزمره رفت، ولی مواظب بود که لغزش پیش نیاید.
اگر افراد جامعه به هم پیوسته باشند و از یکدیگر تأثیر بپذیرند- که
چنین است- افزون بر مراقبت و پیشگیری از لغزیدن، باید مانع لغزش
دیگران هم شد، چون چه بسا لغزش دیگری ما را هم بلغزاند. مثل عبور
عده‌ای از جاده‌ای کوهستانی و باریک و لغزنده، که دست هم را گرفته‌اند،
اگر یکی بلغزد، دیگران را هم با خود به ته دره می‌برد.

صراط حق باریک است و لغزنده

اگر کسانی که مورد توجه مردم‌اند و نقش الگویی دارند و بر افکار و
رفتار دیگران اثر می‌گذارند دچار لغزش شوند، دیگران هم در پی آنان
سقوط خواهند کرد.

جامعه چیزی جز اجتماع «من» و «تو» نیست.
اگر من و تو به فکر صلاح و اصلاح آن نباشیم و حالت و حساسیت
«نظارت» را از دست بدهیم، چه کسی مسئول است؟
جامعه‌ای که «نظارت عمومی» در آن نباشد، جامعه‌ای مرده است.

عصب‌های زنده و مرده

همچنان که حیات و حساسیت عصب‌ها سبب می‌شود انسان زخم
و درد و آسیب را بفهمد و موضع بگیرد و درمان کند، «عصب دینی» هم
اگر زنده و حساس باشد، در برابر آفت‌ها و فسادها عکس‌العمل نشان

می‌دهد.

اما اگر کسی دچار «عصب مردگی» باشد و زگ غیرت و دین‌داری و
مسئولیت‌پذیری او آسیب‌دیده یا به خواب رفته باشد، دچار بی‌تفاوتی
می‌شود. برای او دیگر گناه و خلاف، بوی بد و مشمئزکننده ندارد،
ناراحت نمی‌شود، گناهان برایش عادی می‌شوند و قبح خود را از دست
می‌دهند. این بدترین اتفاق ممکن برای یک فرد است.
باید دید چه چیزهایی این‌گونه عصب‌ها را به خواب، کرختی و
بی‌حسی می‌کشاند و با آن‌ها مقابله می‌کند.

وقتی عصبی از کار بیفتد، دیگر نبش سوزن آن عضو را بر نمی‌انگیزد و
به واکنش در مقابل درد وانمی‌دارد. این‌که برخی نسبت به ناهنجاری‌ها،
بی‌بندوباری‌ها، حرام‌خواری‌ها، عوامل فساد آور و هنجارشکن هیچ
عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهند و خوب و بد، حق و باطل، صلاح
و فساد، خیر و شر، حلال و حرام و مجاز و غیرمجاز برایشان یکسان است،
دچار بی‌حسی و رخوت «عصب انسانیت» اند.

همچنان که حیات و حساسیت
ها سبب می‌شود انسان زخم و درد
را بفهمد و موضع بگیرد و درمان کند،
ینی «هم اگر زنده و حساس باشد،
ت‌ها و فسادها عکس‌العمل نشان

آبیاری ریشه‌ها

رفتارها، ریشه در باورها و اعتقادات دارند.
انسان‌ها براساس باورهای دینی و ایمان و اعتقادشان عمل و رفتار
می‌کنند. اگر انسان‌های متفاوت و رفتارهای گوناگونی را شاهدیم، به
تفاوت دیدگاه‌ها و نوع باورها در سطح و عمق ایمانشان بستگی دارد.
اگر ریشه‌ها بخشکند، شاخ و برگ هم می‌خشکد و انتظار باروری و ثمر
دهی از چنین درختی نباید داشت. باید به ریشه‌ها آب رساند. تا نشاط و
رویش و طراوت به ساقه‌ها، شاخه‌ها و برگ‌ها برسد.
تقویت ایمان مذهبی و تلاش برای احیای ریشه‌های سست شده
و فحطی زده، موجب دینی شدن رفتار و سلامت فکر و عمل و حیات
دوباره حس مسئولیت و موضع داشتن در مقابل حوادث و صحنه‌ها و
عکس‌العمل نشان دادن به صورت امر به معروف و نهی از منکر می‌شود.
نباید گذاشت رنگ‌ها کم شود. با آبیاری ریشه‌ها، به رونق یافتن
«صیغه الله» و رنگ الهی می‌توان کمک کرد.

گاهی حضور در یک مراسم دینی، شرکت در یک نماز جمعه، رفتن
به زیارت یکی از معصومین، حضور در مراسم تشییع شهدا یا بر سر
تربت شهیدان، رفتن به یک جلسه معنوی و دعای باحال، خواندن
دسته جمعی دعای توسل، ندیه و کمیل، دیدار با شخصیت‌های اثرگذار و
محبوب، دیدن یک فیلم ارزشی و انقلابی، خواندن یک کتاب خوش قلم
و اثرگذار، معاشرت با افراد صالح و مثبت و.... می‌تواند در جان گرفتن
آن ریشه و سرسبز شدن شاخ و برگ انسانی و ایمانی یک فرد مؤثر باشد.
این گام‌ها و برنامه‌ها را در جدول کاری خود قرار دهیم، تا آن ریشه‌ها
خشک نشود.

دیگران را هم (خانواده، دوستان، همکاران، شاگردان و زیرمجموعه‌ها
را) به این‌گونه برنامه‌ها بگماریم، یا زمینه حضورشان را فراهم آوریم، تا
آنان هم دچار خشکی ریشه‌ها نشوند، برویند و میوه‌های جدید بدهند.
فضای جامعه را این‌گونه هم می‌توان رنگ‌آمیزی کرد، رنگ‌آمیزی
خدایی!

در روش خروج البلاغه

محمد عشایری منفرد

سه‌گانه‌ی «متن، گوینده و مخاطب» رکن اصلی هر سخنی است. ارزیابی و سنجش میزان کارآمدی و اثربخشی سخن، بویژه سخنان ادبی مانند شعر و خطابه و... یک دغدغه دیرین بوده است. یکی از سنجه‌هایی که کارآمدی و بلیغ بودن یک سخن با آن سنجیده می‌شود، این است که معلوم شود آن سخن چه تأثیری بر مخاطبانیش نهاده است. زبان‌کاوان مسلمان نیز از دیرباز اعجاز تأثیری قرآن را به بحث نهاده و یافته‌های خوبی هم به دست آورده‌اند.

باید توجه داشت که جذابیت و شگفتی خطبه‌های علی علیه السلام، فقط برای مخاطبان امروزی نیست. چون سخنان علی علیه السلام در همان زمانی که در مدینه یا کوفه ایراد می‌شد، برای مردم همان روزگار هم خطبه‌هایی فاخر و جذاب و شگفت‌آور بود. این خطبه‌ها آن قدر جذاب و ارزشمند بود که در همان زمان عده‌ای آن را حفظ می‌کردند و عده‌ای آن را کتابت می‌کردند و برخی آن را استنساخ می‌کردند. چنانکه مسعودی نقل کرده، خطابه‌های حضرت بین مردم دست به دست می‌شد و بیش از ۴۸۰ خطبه امام را مردم معاصر امام علی علیه السلام حفظ کرده بودند. (مسعودی، مروج الذهب ج ۲ ص ۲۱۹) این تعداد، بیش از دو برابر تعداد خطبه‌هایی است که سید رضی در کتاب نهج البلاغه جمع‌آوری کرده است.

روزی امام علیه السلام بعد از نماز عصر خطبه بسیار فاخری درباره توحید ایراد فرمودند. از نحوه توصیف و تعظیم خداوند در کلام علی علیه السلام مردم به شگفتی درآمده بودند. ابواسحاق سیمی که ظاهراً خیلی از این خطبه خوشش آمده بود، می‌گوید: به حارت همدانی گفتم: آیا خطبه را حفظ کرده‌ای؟ حارت گفت: آن را نوشته‌ام. سپس حارت از روی نسخه خودش خواند تا دیگران بنویسند. (کافی ج ۱ ص ۱۴۱ و توحید صدوق ص ۳۱) حارت همدانی که از نزدیکترین یاران علی علیه السلام بود، به توصیه حضرت، برخی خطبه‌های حضرت را نوشته و در همان زمان در کتابی جمع‌آوری

الاجل

باید توجه داشت که جذابیت و شگفتی خطبه‌های نهج البلاغه، ی مخاطبان امروزی نیست، چون سخنان علی علیه السلام نی که در مدینه یا کوفه ایراد می‌شد، برای مردم همان روزگار، فاخر و جذاب و شگفت‌آور بود. این خطبه‌ها آن قدر جذاب و در همان زمان عده‌ای آن را حفظ می‌کردند و عده‌ای آن را کتابت آن را استنساخ می‌کردند. چنانکه مسعودی نقل کرده، خطابه مردم دست به دست می‌شد و بیش از ۴۸۰ خطبه امام را مردم ی علیه السلام حفظ کرده بودند. (مسعودی، مروج الذهب ج ۲ تعداد، بیش از دو برابر تعداد خطبه‌هایی است که سید رضی در نهج البلاغه جمع‌آوری کرده است.

کرده بود.

اثربخشی نهج البلاغه در دو سطح قابل بررسی است. در سطح اول، باید توجه داشت که این خطابه‌ها و نامه‌ها در عصر صدور خودشان مخاطبانی داشته‌اند که می‌توان (بلکه باید) در یک پژوهش گسترده میزان اثرگذاری آنها را بر همان مخاطبان بررسی کرد. در سطح دوم، باید توجه داشت که این خطابه‌ها و نامه‌ها پس از آنکه با همت سید رضی (ره) در قالب کتاب نهج البلاغه تدوین و با عنایت امیرالمؤمنین علیه السلام ماندگار شدند، مخاطبان فرازمانی و فرامکانی دیگری نیز پیدا کردند؛ چندان که در مکاتبات و زمانهای مختلفی، مخاطبان جدیدی شیفته آن شدند. به دیگر سخن، میزان اثربخشی و کارآمدی سخنان علی علیه السلام را افزون بر آنکه در ظرف زمانی و مکانی عصر حیات ظاهری امیرالمؤمنین علیه السلام می‌توان بررسی کرد، یک بار دیگر نیز از جهت اثرگذاری بر مخاطبان فرازمانی و فرامکانی‌اش نیز باید بررسی کرد. واکاوی کلمات نهج البلاغه نشان می‌دهد، این سخنان بر روی برخی مخاطبان که استعداد و آمادگی کافی داشته‌اند، تأثیر عجیبی نهاده است. در این جا به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

۱. خطبه همام (خطبه ۱۹۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام تصویری دقیق از اوصاف متقین برای همام بن شریح ارائه کردند و جان او را به پرواز درآوردند، به طوری که وی با شنیدن سخن امام صبحه‌ای زد، نقش بر زمین شد و درگذشت. وقتی این اتفاق افتاد، حضرت فرمودند: موعظه‌های رسا بر کسانی که اهل موعظه باشند، چنین اثری می‌نهند.

۲. خطبه غراء (خطبه ۸۲)

خطبه غراء از خطبه‌های مشهور و به قول میرحبیب الله خویی، از شریف‌ترین خطبه‌های امام علی علیه السلام است. (منهاج البراعة، ج ۶، ص ۷۰) این خطبه با حمد و ثنای الهی و گواهی به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله آغاز می‌شود و با سفارش به تقوای الهی و با یادآوری نعمتهای او و آزمایش بودن دنیا و یادآوری قیامت، مرگ، عالم قبر، و از هم پاشیدن جسم انسان و خوراک خزندگان شدنش ادامه می‌یابد. در همین راستا، آفرینش انسان از تطفگی تا مرگ با تعبیری در اوج بلاغت در برابر چشم شنوندگان ترسیم می‌شود و با یادآوری این نعمتهای الهی، انسان را از گردنکشی در برابر آفریننده اش بر حذر می‌دارد. ادامه خطبه، یادآوری سختی‌های جان‌کندن و جدایی از نزدیکان و سختی‌های پس از مرگ و دوزخ است.

دربارہ سبب صدور این خطبه آمده است: امیرالمؤمنین علیه السلام جنازه مسلمانی را تشییع کردند. هنگامی که او را در قبر گذاشتند، دیدند که بازماندگانش صدا به ناله و شیون بلند کرده و گریه می‌کنند. امام فرمودند: «به خدا سوگند، اگر اینها آنچه را می‌نشان مشاهده می‌کند ببینند، گریه بر او را فراموش خواهند کرد و بر حال خود

خواهند گریست! به خدا سوگند، مرگ به سراغ یکایک آنها می‌آید و کسی را رها نمی‌کند.» سپس حضرت (با توجه به آمادگی گروه تشییع کننده در آن شرایط برای پذیرش اندرزهای الهی) برخاستند و این خطبه را ایراد فرمودند. (شرح پیام امام، ج ۳، ص ۳۳۰) سید رضی در پایان این خطبه نوشته است: «در خیر آمده است، هنگامی که علی علیه السلام این خطبه را ایراد فرمود، بدن‌ها به لرزه در آمده، چشم‌ها گریان شدند و دل‌ها به اضطراب و تپش افتادند».

۳. خطبه شقشقیه (خطبه ۳)

نمونه دیگر، تأثر قلبی ابن عباس، که از توابع ادبیات در عصر خود بود از قطع شدن بی‌هنگام خطبه شقشقیه است. ابن عباس می‌گوید: «به خدا سوگند هرگز برای بریده شدن کلامی آنگونه تأسف نخورده‌ام که برای قطع شدن این خطبه (شقشقیه) تأسف خوردم، چون حضرت سخن خودشان را تا به آنجایی که می‌خواستند ادامه ندادند! (نهج البلاغه، ذیل خطبه ۳)

۴. خطبه ۱۰۹ (خطبه توحید و بیان قدرت الاهی)

این خطبه که از خطبه‌های توحیدی نهج البلاغه است، به قول برخی شارحان نهج البلاغه، در بین خطبه‌هایی که مشتمل بر توحید و تعظیم حضرت حق هستند، خطبه‌ای شریف‌تر از آن دیده نشده است. (ن ک، الدرة النجفیة ص ۱۶۰ و شرح ابن مبین ج ۳ ص ۴۹) ابن ابی الحدید نیز معتقد است که نسبت بین این سخن و سخنان دیگر (غیر از سخن خدا و رسولش)، مانند نسبت بین ستاره‌های درخشان آسمان با سنگ‌های تیره زمینی است! از منظری، هر کس می‌خواهد سخن شناس شود و معیار برتری سختی بر سخن دیگر را دریابد، باید در شاخصهای زبانی این خطبه تأمل کند. (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، صص ۲۰۳ و ۲۰۲)

اثرگذاری این خطبه بر مخاطب به گونه‌ای است که ابن ابی الحدید به عنوان کسی که سخن شناس است و با خطابه‌ها و اشعار عرب در

میرالمؤمنین علیه السلام
دقیق از اوصاف متقین برای
ریح ارائه کردند و جان او را به
، به طوری که وی با شنیدن
حه‌ای زد، نقش بر زمین شد
نتی این اتفاق افتاد. حضرت
ظه‌های رسا بر کسانی که اهل
اشند، چنین اثری می‌نهند.

خند وسیعی آشنا است، درباره این خطبه نوشته است: «انسان باید نورانیت و فروغ و شگفتی این خطبه را مورد تأمل قرار دهد و ببیند این خطبه در جان مخاطب چه اندازه شگفتی و خوف و خشیت از خداوند پدید می آورد! اثرگذاری و جاذبه این خطبه چنان است که آن را حتی اگر بر انسان بی دین ملحدی که مصمم است معاد را با تمام قدرت نفی کند، بخواند باز هم مقاومتش را در هم می شکند و دلش را در وحشت فرو می برد و اراده متفی او را در هم می شکند و زلزله ای در بنیاد اعتقادات او می افکند...» (شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۷، صص ۲۰۳ و ۲۰۲)

**ابن ابی الحدید نیز معتقد است
ت بین خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه و
بر غیر از سخن خدا و رسولش،
بین ستاره های درخشان آسمان
تیره زمینی است! از منظر وی،
نواهد سخن شناسی شود و معیار
ن بر سخن دیگر را دریابد، باید در
جای زبانی این خطبه تأمل کند.**

۵. خطبه ۲۲۱ و ابن ابی الحدید

ابن خطبه را امیرالمؤمنین علیه السلام پس از تلاوت آیه «الهیکم التکاثیر» ایراد فرموده اند: این خطبه از خطب بسیار تاثیرگذار امام است که انس با آن، مرگ آگاهی را در انسان تقویت می کند و موجب می شود که انسان شدیداً از دنیا غافل شود و به آخرت خود بپردازد. ابن ابی الحدید اثربخش بودن این خطبه را در حدی می داند که می گوید: «هر کس می خواهد مردم را موعظه کند، و آنها را از آخرت بترساند و از قساوت قلب خارجشان کند، باید یا همین خطبه را ایراد کند و یا ساکت شود! چون سکوت کردن بهتر از رسوا شدن است.» گویا از منظر او سخن گفتن درباره موضوعی که علی علیه السلام خطبه مشابهی در آن موضوع ایراد کرده، نتیجه ای جز رسوا شدن سخنران ندارد!

او می گوید: «اگر همه سخن شناسان عرب در انجمنی جمع شوند و این خطبه برایشان خوانده شود، سزاوار است که بر این سخن سجده کنند! چنان که وقتی شعری از عذی بن رفیع برای شاعران تلاوت شد، برای شعرا و سجده کردند و وقتی به آنها اعتراض شد که چرا بر سخن انسانی مانند خودتان سجده میکنید گفتند: ما مواضع سجده در شعرا چنان میشناسیم که شما مواضع سجده در قرآن را.»

ابن ابی الحدید پس از آنکه به ابعاد مختلف این خطبه توجه می کند، درباره اینکه شخص خودش چگونه تحت تأثیر این خطبه قرار گرفته است، می گوید: «به همان کسی که همه امتها به او قسم میخورند، قسم میخورم که پنجاه سال است این خطبه را مطالعه می کنم و در این پنجاه سال بیش از هزار مرتبه آن را خوانده ام، و تا کنون هیچ بار آن را نخوانده ام مگر آنکه در جان من شگفتی و خوف و اتعاف عمیقی ایجاد کرده و همه اعضا را به لرزه افکنده است. هرگز در این خطبه تأمل نکرده ام مگر اینکه دوستان و یاران از دنیا رفته ام را در مقابل چشمم تصور کرده ام و خودم را به جای آنان انگاشته ام. چقدر خطبا و وعظ درباره مرگ و آخرت خطبه خوانده اند! و من چقدر خطبه های آنان را خوانده و در آن تأمل کرده ام! اما تا کنون هیچ کدام از آنها تأثیر این خطبه را در جان من ایجاد نکرده است...» (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۱ صص ۱۵۲ و ۱۵۳)

۶. حکمت ۷۷ نهج البلاغه و اشک معاویه

معاویه پس از شهادت امام علیه السلام، یاران ایشان را به شام

می کشاند و در محافل عمومی از آنان می خواست امام را توصیف کنند تا شاید بتواند نقطه ضعفی درباره امام از زبیر زبان یاران او بیرون بکشد! یکی از این یاران امام که معاویه او را به چنین مجلسی کشاند، ضرار بن حمره بود.

ضرار با هوشیاری فراوان برای تعریض به معاویه، فضایی از امام را بیان کرد که زئی معاویه به وضوح بر خلاف آن فضایل بود. وقتی معاویه، راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید، ضرار در پاسخ گفت: یک بار در یکی از جاهایی که علی در آنجا عبادت می کرد، او را دیدم. شب پرده های تاریکی اش را افکنده بود، او در محراب عبادت ایستاده بود و محاسنش را روی دست گرفته و مانند مارگزیدگان بر خود می پیچید و همچون غم رسیدگان می گریست و خطاب به دنیا می فرمود: «ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو. برای من خودتمایی می کنی؟! خواهان من هستی؟! هنوز روز [غلبه] تو فرا نرسیده است! مرا به تو نیازی نیست! برو شخص دیگری را بفریب که من تو را سه طلاقه کرده ام، به طوری که از آن طلاق راه بازگشتی وجود ندارد! پس زندگانی تو کوتاه و ارزش تو اندک و آرزوی تو ناچیز است. آه از کمی توشه، و درازی راه و دوری سفر و سختی منزلگاه.» معاویه وقتی سخنان علی علیه السلام را شنید سخت گریست و گفت: «آری ابوالحسن این چنین بود!»

یکی از شارحان نهج البلاغه پس از نقل این ماجرا نوشته است: «گمان میکنم که گریه معاویه به خاطر خوف از خدا و اقرار به حقیقت نبوده، بلکه او مانند کودکی بوده که از فرو رفتن سوزن در بدنش می گریسته! چون هر جمله ای که از زبان این قهرمان شجاع در فضیلت علی علیه السلام صادر می شد، مانند نیزه ای بود که در قلب و جگر او فرو می رفت و ...» (منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه (الخوئی)، ج ۲۱، صص ۱۱۴ و ۱۱۱)

۷. شیخ محمد عبده و آرامش با نهج البلاغه

یکی از شارحان معروف نهج البلاغه «شیخ محمد عبده» در مقدمه کتابش بعد از آن که اعتراف می کند تصادفاً از وجود این کتاب شریف یعنی نهج البلاغه آگاهی یافت، مطالب بسیار بلندی درباره نهج البلاغه دارد، از جمله این که می نویسد: «این کتاب را در حالی آشفته و پریشان به دست آوردم و نگاه به آن مرا به آرامش و آسایش رساند!» وی در ادامه می نویسد: «هنگامی که بعضی از صفحات نهج البلاغه را از نظر گذراندم و عبارات مختلفی از جاهای مختلف آن را مورد دقت قرار دادم و به موضوعات گوناگونی از آن توجه کردم، در نظرم چنین محسوس شد که گویی در این کتاب، جنگهای عظیم و نبردهای سنگینی برپاست، حکومت در دست بلاغت و قدرت در اختیار فصاحت است و اوهام و پندارهای ارزنده، سپاه خطابه و لشکرهای فصاحت، در صفوف منظم بر اوهام هجوم آورده و با سلاح دلایل قوی بر وسوسه ها حمله ور شده اند. قدرت باطل را در همه جا می شکند و شک و تردید را درهم می گویند و فتنه های اوهام را خاموش می سازند. و دیدم حاکم و فرمانده آن دولت و پیکه تازان صولت و پرچمدار پیروز آن «امیر مؤمنان علی بن ابی طالب» است. (ن ک، مقدمه شیخ محمد عبده بر نهج البلاغه)

۸. جرج جرداق و پیشنهاد نوشتن درباره خلفا

جرج جرداق ادیب و زبان کاو مسیحی همان نویسنده کتاب «علی صوت العدالة الانسانیة» است. وی چنان تحت تأثیر سخنان آسمانی علی علیه السلام قرار گرفته بود که پیش از وفاتش به مطلب بسیار زیبایی اشاره کرد و گفت: «عده ای از مردم کشورهای حوزه خلیج فارس و مصر به من پیشنهاد می کردند که مثلاً در مورد عمر و یا دیگران بنویسم... اما من نپذیرفتم، نه به این خاطر که بخواهم بگویم عمر و یا کس دیگری بد است، نه، اصلاً اینطور نبود، بلکه من پس از علی علیه اسلام کسی را شایسته نوشتن ندیدم و تصمیم گرفتم



دریافت این نامه امام علیه السلام همواره می‌گفت: «پس از کلام پیامبر، از هیچ کلامی به اندازه‌ای که از این سخن علی سود بردم، سود نبرده‌ام!»

۱۰. معاویه و شگفتی از نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به محمد بن ابی بکر

پس از سقوط مصر و شهادت محمد بن ابی بکر، عمرو عاص در مصر به قدرت رسید و مکاتبات امیرالمؤمنین علی علیه السلام و محمد بن ابی بکر را برای معاویه فرستاد. نامه معروف امام به محمد بن ابی بکر که مشتمل بر برخی احکام حکمرانی و پاره‌ای از خلیقات حکومتی بود، نیز در بین این نامه‌ها به دست معاویه افتاد.

تغی گزارش کرده است که معاویه مکرر در مکرریه این نامه نگاه می‌کرد و از نکات آن تعجب می‌کرد. ولید بن عقبه وقتی شگفتی معاویه را دید به او گفت: دستور بده این نامه را آتش بزنند! معاویه قبول نکرد. ولید گفت: این عاقلانه نیست که مردم بدانند تو نامه‌های ابوتراب را نگهداری می‌کنی و دانشت را از آن اخذ می‌کنی و بر اساس آن حکمرانی می‌کنی! پس چرا با او جنگیدی؟ معاویه گفت: وای بر تو! یعنی تو می‌گویی دانشی این چنین را آتش بزنم؟ به خدا قسم تا کنون علمی جامع‌تر، متقن‌تر و روشن‌تر از این ندیده‌ام! سپس نگاهی به اطرافیان‌ش انداخت و گفت: به مردم نمی‌گوییم که این از نامه‌های علی است، بلکه می‌گوییم که از نامه‌های ابوبکر به فرزندش محمد بوده که ما بر اساس آن حکمرانی می‌کنیم.

این نامه نیم قرن دیگر هم در شام ماند تا عمر بن عبدالعزیز آن را یافت و اعلام کرد که از علی بن ابیطالب ع است. (الغارات ثقی، ج ۱، ص ۲۵۱)

بی تردید کسانی که تحت تأثیر شگفتیهای نهج البلاغه قرار گرفته اند، به این موارد اندک متحصر نمی‌شود؛ چندان که باید درباره اش گفت:

این شرح بی نهایت کز حسن یار گفتند
حرفی است از هزاران کاندز عبارت آمد

ابن ابی الحدید، عالم سنی به همان کسی که همه امتها به او ند، قسم می‌خورم که پنجاه سال به را خطبه ۱۲۰ مطالعه می‌کنم و در بیش از هزار مرتبه آن را خوانده‌ام، و ر آن را خوانده‌ام مگر آنکه در جان خوف و اتعاض عمیقی ایجاد کرده و یم را به لرزه افکنده است.

که جز در مورد علی علیه السلام نمی‌بینم»
(سایت تاریخ شفاهی ایران: Yon.ir/2iorg)

۹. نامه ۲۲ نهج البلاغه و ابن عباس

ابن عباس آدم کوچکی نبود. از نظر فراوانی دانش به «دانشمند امت» (حبر الامه) و دریا (بحر) و از جهات دیگر به القاب دیگری شهره بود. او سخن شناس بود. اشعار و حکمت‌های فراوانی را در حافظه خود داشت. در ماجرای معروف نشستی که با نافع بن ازرق داشت، در پی اعتراض نافع، به نافع نشان داد که چگونه قصیده بلندی را که فی المجلس شنیده بود، با همان یک بار شنیدن حفظ کرده است! حاضران وقتی حافظه عجیبش را دیدند به او گفتند، باهوش‌تر از تو کسی را ندیده بودیم! ابن عباس فوراً پاسخ داد: ولی من هرگز هوشمندتر از علی بن ابی طالب ندیده‌ام! (الاغانی، ج ۱، ص ۸۴ و ۸۵). او شاگرد بسیار نزدیک امیرالمؤمنین علیه السلام بود. گفته شده که معاویه پنج نفر را در قنوتش لعنت و نفرین میکرد: علی و حسن بن علیهم السلام و مالک اشتر و عبدالله بن عباس! ابن عباس با اینکه سخنان زیادی از امام شنیده بود، ولی بعد از

چرا انقلاب کردیم؟

آیا وضعیت اقتصادی مردم قبل از انقلاب بهتر بود؟

رضا داوری



با ورود به دهه چهارم از عمر انقلاب که مقام معظم رهبری به خوبی آن را «دهه پیشرفت و عدالت» نامیده‌اند، لزوم تبیین دستاوردهای این انقلاب عظیم اسلامی خصوصاً برای نسلهای جوان، بیش از پیش احساس می‌شود.

از سوی دیگر، طرح برخی سؤال‌ها و شبهه‌آفرینی‌ها درباره وقوع و چرایی انقلاب اسلامی که در ذهن نسل جوان امروز نقش بسته است، ضرورت پاسخگویی به این شبهات را دوچندان می‌کند. در این نوشتار سعی داریم با بررسی رویکردها و رفتارهای رژیم پهلوی که منجر به خیزش مردم مسلمان کشورمان شد و همچنین حضرت روح‌الله (ره)، به بخش‌هایی از این شبهات مرسوم از طریق رسانه‌های بیگانه هستیم. پاسخ دهیم.

شاید این سؤال را بارها در برخی مجالس، ادارات، تاکسی ها و اتوبوس ها شنیده ایم که قبل از انقلاب وضع اقتصادی مردم بهتر بود. آیا این ادعا واقعاً دارد؟

برای آنکه به این شبهه پاسخ بگوییم، باید نخست نگاهی اجمالی به سرانه درآمد مردم ایران از فروش نفت در سال های منتهی به پیروزی انقلاب و همچنین شرایط کنونی کشور داشته باشیم.

۱- در سال ۱۳۵۶، میزان صادرات نفت ایران به ۵/۵ میلیون بشکه رسید، در حالی که در حال حاضر، صادرات نفت کشورمان به دلیل، الف) بالا رفتن مصرف داخلی ب) ننگ،

ضیانتی به نفت به عنوان یک سرمایه ملی برای

آیندگان و ج) تحریم های بین المللی علیه خرید نفت از

ایران، به حدود ۱/۳ میلیون بشکه رسیده است. به عبارتی، صادرات نفت ایران در زمان رژیم پهلوی بیش از ۴ برابر زمان کنونی بوده است. ۲- جمعیت کشور در سال ۱۳۵۷، حدود ۳۵ میلیون نفر بود که در حال حاضر از مرز ۷۵ میلیون نفر گذشته است و این به معنای بیش از دو برابر شدن نیازهای یک کشور به غذا، بهداشت، درمان، مسکن، آموزش و... می باشد.

۳- ارزش دلار حاصل از فروش نفت در سال ۱۳۵۷ در بازارهای بین المللی حدود دو برابر ارزهای دیگر بود، در حالی که در سال ۱۳۹۰ به دلیل ضعف اقتصاد آمریکا و جهش های اقتصادی چین و ژاپن و اتحادیه اروپا و برخی کشورهای توسعه یافته، این ارزش در معاملات بین المللی به نصف آن زمان رسیده است.

۴- مصرف کشور در سال ۱۳۹۰ در مواد غذایی شامل غلات، مواد پروتئینی، لبنیات، میوه و سبزیجات، پوشاک، لوازم خانگی، لوازم بهداشتی و... نسبت به سال ۱۳۵۷، بیش از چهار برابر شده است. با چنین مقدمه ای معلوم می شود که سرانه مردم ایران در حال حاضر نسبت به درآمدهای حاصل از فروش نفت، بیش از ۱۶ برابر کاهش یافته است، اما با وجود چنین کاهش درآمد سرانه ای، با آمار و ارقام اثبات خواهیم کرد که وضعیت اقتصادی و رفاهی و آموزشی و بهداشتی مردم ایران به صورت شگرفی بهبود یافته است.

در گام نخست و در ابتدا، تنها به چند نما از شرایط اقتصادی، رفاهی مردم در دوران رژیم پهلوی اشاره می کنیم.

- در زمان رژیم پهلوی ۴۰ درصد جمعیت شهری و ۶۵ درصد جمعیت روستایی کشور زیر خط فقر زندگی می کردند.

- ۳۵ درصد مردم ایران دچار سوء بودند.

- تنها ۴۵ درصد مردم ایران با سواد بودند.

- ۷۵ درصد کودکان واجب التعليم به مدارس می رفتند.

- تنها ۵ شهر کشور از نعمت گاز به صورت پراکنده برخوردار بودند.

- تولیدات کشاورزی ایران تنها مصرف ۳۳ روز مردم را تامین می کرد.

- ۴۰ هزار مستشار نظامی آمریکایی در ایران حضور داشتند.

- ۳۵ هزار متخصص خارجی در صنایع نفت، مخابرات، پزشکی، خودرو سازی، برنا و بودجه و... در کشور حضور داشتند.

- از کشورهای هند و پاکستان و بنگلادش و سریلانکا

بزشک وارد می کردیم.

- ۳۰ درصد جمعیت کشور را خانوارهای ثروتمند تشکیل می دادند که معادل ۹۰ درصد کل درآمد کشور را به خود اختصاص داده بودند و ۷۰ درصد بقیه، تنها ۱۰ درصد درآمد کشور را در اختیار داشتند. - در سال ۱۳۵۷ کشور با یک اقتصاد بیمار با تورم بیش از ۱۶ درصد، استقرار خارجی، کسری بودجه و کاهش تولید ناخالص ملی روبرو بود.

- در چنین شرایطی، محمدرضا پهلوی با استفاده از پول بیت المال با هزینه ای بالغ بر سیصد میلیون دلار، جشن های دو هزار و پانصد ساله را برگزار کرد.

سؤال: چرا کالا ها قبل از انقلاب ارزان تر بود و بعد از انقلاب شاهد گرانی کالاها هستیم؟

پاسخ: این مسئله از دو جهت باید مورد توجه قرار گیرد. الف) از جهت سیاست های اقتصادی توسعه ای کشور؛ بررسی ها نشان می دهد یکی از عمده ترین دلایل این امر، اعمال تعرفه های گمرکی پایین از سوی دولت نسبت به کالاهای وارداتی خارجی در قبل از انقلاب و افزایش این تعرفه ها بعد از انقلاب بوده است. به عبارت دیگر، در نتیجه اعمال تعرفه های گمرکی پایین، کالاهای خارجی به وفور و با قیمت بسیار نازل در بازار قبل از انقلاب یافت می شد. این سیاست اقتصادی نامناسب، در جهت تضعیف تولیدات داخلی، افزایش وابستگی اقتصادی کشور به قدرت های صنعتی و تامین بازار برای آنان بوده است، زیرا در چنین شرایطی، تولید کننده نوپا و کم تجربه داخلی امکان رقابت با تولید کننده توانمند و مجرب خارجی را نمی یابد و به سهولت از صحنه رقابت خارج می شود و حضور در عرصه تولید را مقرون به صرفه نمی یابد.

به همین جهت است که ارزانی کالاها (به معنای عرفی آن) یکی از بزرگ ترین موانع رشد و توسعه اقتصادی در جوامع، به خصوص در جوامع در حال توسعه تلقی می شود؛ ارزانی غیر معقول، موجب تضعیف موقعیت تولید کننده و در نهایت، تضعیف تولیدات داخلی می شود. از همین رو در اکثر کشورهای پیشرفته اقتصادی، گرانی وجود دارد. برای مثال، بانک جهانی برای چندمین بار، توکیو پایتخت ژاپن را به عنوان گران ترین شهر جهان اعلام کرده است.

این کشورها گاه با ارزانی مبارزه تیر می زیرا با واقعی شدن قیمت ها است که می ان از تولید کننده داخلی حمایت کرد و حمایت از تولید کننده داخلی در نهایت تامین منافع مصرف کننده داخلی را به همراه دارد.

ب: این مسئله از جهت قدرت خرید اکثریت افراد جامعه نیز قابل تامل و توجه است. بسیار می شنویم که گفته می شود در گذشته مثلاً قیمت گوشت فلان مقدار بوده یا قیمت تخم مرغ چنان بود و در مقایسه با قیمت های کنونی که بسیار افزایش یافته، این گونه نتیجه می می شود که چون قدرت خرید مردم کاهش یافته، وضعیت معیشت مردم بدتر شده است.

در پاسخ باید توجه کرد که هم مشاهده عینی وضعیت جامعه و هم آمارها، نشان از بهتر شدن نسبی وضعیت معیشت اکثریت افراد جامعه دارد. به عبارت دیگر، در گذشته قیمتها پایین و لی قدرت خرید مردم بسیار کمتر از آن بوده است. آمارها و بررسی های رسمی و غیررسمی گویای آن است که به غیر از برخی اقشار جامعه، اکثر مردم به خصوص صاحبان مشاغل آزاد از وضعیت معیشتی مناسب تری نسبت به قبل از انقلاب برخوردار می باشند؛ لکن به دلایل متعددی همچون تغییر الگوی زندگی (الگوی مسکن، خوراک، پوشاک و لوازم منزل و به تبع آن، افزایش سطح انتظار آنها از زندگی)، ابراز نارضایتی و احساس محرومیت آنان افزایش یافته است.

به عنوان مثال، امروزه الگوی عموم مردم نسبت به قبل از انقلاب اول انقلاب تغییر یافته است. در گذشته اکثر خانواده ها گسترده بودند، اما اکنون هسته ای شده اند. مثلا در گذشته اگر عروس یا دامادی به خانواده اضافه می شد، در یکی از اتاقهای همان خانه جای می گرفت؛ اما اکنون عموماً زوجهای جوان به زندگی در مسکن مستقل روی می آورند.

در خصوص الگوی خوراک نیز شاهد تغییرات اساسی در جامعه خودمان در سال های اخیر هستیم. در حدود ۳۰ سال پیش، قوت غالب خانواده های ایرانی نان بود و برنج غذای اعیانی محسوب می شد. در حالی که امروز الگوی خوراک اکثریت جامعه تغییر یافته و عموماً برنج در غذای روزانه آنان جایگاه خاصی پیدا کرده است. همچنین گوشت که پیش از انقلاب در مناطق روستایی و شهرهای کوچک فقط در مناسبت های خاص بر سفره مردم می نشست، امروز در نوبت غذای هفتگی اکثر مردم حاضر

دارد. آمارها نشان می دهد، مصرف چهار برابر قبل از انقلاب رسیده است. آمارهای جهانی نیز گویای بهتر شدن وضعیت رفاه مردم ما در سالهای پس از انقلاب است. براساس آماربانک جهانی، ۴۶ درصد مردم ایران در سال ۱۳۵۶ زیر خط فقر بودند؛ اما این رقم در سال ۱۳۷۸ به ۱۶ درصد کاهش یافته، یعنی بیش از ۲/۸ برابر، وضعیت رفاه جامعه بهتر شده است.

سؤال: شاید شما هم این جملات را در برخی مجالس عمومی یا فامیلی و خانوادگی شنیده باشید که «اگر انقلاب نم شد وضعیت اقتصادی مردم بهتر از بود و مردم در یک رفاه عمومی به بردند. شاه در حال پی ریزی یک

در کشور بود و اگر فرصت پیدا می کرد، پس از سی و چند سال، ما الان وضع بهتری داشتیم.»

ازم برخورداری از یک اقتصاد بوی مبتنی بر عوامل مختلفی چون روحیه خودباوری و اعتماد، نفس، صنعت، کشاورزی، مهندسی، فناوری و آموزش، دوری از اقتصاد تک محوری، مقابله با فساد دولتمردان و خواص و میدان دادن به مردم در مشارکت برای ساخت کشور است که باید دید، آیا این اتفاق در رژیم پهلوی افتاده بود یا خیر؟

الف) فقدان اعتماد به نفس و روحیه خودباوری؛ در سران رژیم پهلوی هیچ نه روحیه اعتماد به نفس و دیباوری برای ساخت ایران به نمی شد. از این رو علی داری کشور ایران از کارشناسان متخصص و دلسوز، اداره کشور را به کارشناسان خارجی و بیگانه داده بودند که نه تنها هیچ گونه دلسوزی برای مردم ایران نداشتند بلکه در صدد عقب نگاه داشتن کشور و تداوم نیاز به حضور آنان در بخش های مختلف کشور بودند. رژیم پهلوی برای اداره کشور قرارداد حضور بیش از ۵۰ هزار مستشار و کارشناس خارجی را در بخش های مختلف نظامی، نفت، مهندسی، سد سازی، راه سازی، مخابرات، خودروسازی، پزشکی، برنامه و بودجه و امضا کرد، در حالی که متخصصان ایرانی اجازه ظهور و بروز نشان دادن مهارت و خلاقیت خود را نداشتند. به عنوان مثال، مهندسان ایرانی در نیروی هوایی اجازه حضور در محل های تعمیر و نگهداری هواپیماهای اف-۱۴ را نداشتند و تمام مراحل تعمیر و آماده سازی با رقم های هنگفت توسط مستشاران آمریکایی انجام می شد. همچنین در بخش های پدافندی و راداری، توسط نیروهای آمریکایی انجام می شد و حتی سران پهلوی هم از بیات کار مستشاران نظامی بی خبر بودند.

برخی از این کارشناسان خارجی از دولت ایران حق توجش می گرفتند. پس از مدتی، قانون حق کاپیتولاسیون را هم برای آمریکایی ها به تصویب رساندند که به تعبیر حضرت امام (ره)، اگر یک آشپز آمریکایی یک مرجع تقلید را با ماشین زیر می گرفت، دادگاه های ایران حق حاکمه وی را نداشتند و باید به کا متقل و آنجا به اتهام وی می شد.

ب) صنعت مونتاژ و کاملاً وابسته؛ به دلیل



صادرات بیش از ۵/۵ میلیون بشکه نفت به خارج و درآمد هنگفت رژیم پهلوی از این محل، سران رژیم پهلوی انگیزه چندانی برای سرمایه گذاری روی صنعت و کشاورزی نداشتند و بیشتر به دنبال واردات کالاهای خارجی بودند. در بخش هایی هم که سرمایه گذاری محدودی بر روی صنایع صورت می پذیرفت، عمدتاً صنایع مونتاژ بود که تمام قطعات ساخته شده وارد کشور می شد. تنها به عنوان یک شاهد مثال می توان به خبری که یک سال قبل از پیروزی انقلاب در رسانه ها منتشر شد، اشاره کرد: «کارخانه ارج با ۸۰۰۰ کارگر، در سال ۱۳۵۶ به علت نداشتن "پیچ" متوقف می شود.»

در این مورد هم چنین می توان به خبر یکی از روزنامه های آن زمان (رستاخیز) در تاریخ تیرماه ۱۳۵۷ اشاره کرد. در این خبر آمده است: «متأسفانه در وضع کنونی باید مرغ را با قیمت گزاف برای تولید تخم مرغ جوجه کشی از خارج وارد کنیم. مرغ مادر گوشتی را در شرایط کنونی نمی توانیم در ایران تولید کنیم. برای تغذیه این مرغ ها هفتاد درصد غذای طیور را باید از خارج کشور وارد کنیم.

البته، با این همه وارد کردن ها، برای اداره صنعت، تکنولوژی لازم و نیروی انسانی نداریم. یعنی، طبق استاندارد معمولاً برای هر ۲۰۰۰ واحد دامی به یک دامپزشک نیازمندیم، ولی در ایران متأسفانه برای هر ۴۳،۱۹۶ واحد دامی یک دامپزشک وجود دارد. این خبر یک نمونه بارز از وابستگی تکنولوژیکی به تولید خارجی است. همچنین در سال ۱۳۵۴ مبلغ زیادی جریمه به کشنی هایی پرداخت شد که در خلیج فارس به علت عدم وجود امکانات و تجهیزات تخلیه بار، در انتظار باراندازی مانده بودند.

ج فساد شدید و گسترده دربار و دولتمردان میدان بدادن به بخش خصوصی: خانواده سلطنتی

که جمعاً از ۶۳ شاهپور و شاهدخت تشکیل شده بود، بخش عظیمی از ثروت را به خود اختصاص می داد. جمع ثروت این خانواده به بیش از بیست میلیارد دلار می رسید. (انقلاب اسلامی، زمینه ها و پیامدها، ص ۳۳۱-۳۳۲).

همچنین عمده مقاطعه کاری های پر سود و طرح های پرمضحت دولتی توسط مقامات حکومتی منعقد می شد. بر اساس یک برآورد، تنها در فاصله ۱۳۵۲-۱۳۵۵ حق کمیسیون مقام های دولتی، از یک میلیارد دلار فراتر رفت. این توزیع ثروت، به بخشی از جامعه ایرانی که شالوده حکومت شاه را تشکیل می دادند (اعضای دربار، ارتش، ساواک، و بلندپایگان دیوان سالاری) و مورد اعتماد شخص شاه

بودند، تعلق می گرفت.

از سوی دیگر، شرکت ملی نفت به صورت محرمانه ولی دائمی مبلغ کلانی به حساب شخصی شاه واریز می کرد. به گونه ای که سرمایه شخصی شاه به یک میلیارد دلار رسیده بود. (تاریخ انقلاب اسلامی ایران، ج ۱، ص ۴۶۴ و کتاب ایران بین دو انقلاب، شبنم، ص ۵۳۸)

برادران و خواهران شاه و وابستگان آنها، از سهامداران عمده بسیاری از شرکتهای داخلی، با واسطه معاملات بین دولت و شرکتهای خارجی بودند و از این رهگذر، صدها میلیون دلار به جیب زدند. روزنامه نیویورک تایمز در شماره ۱۰ ژانویه ۱۹۷۹ به استناد گفته یکی از منابع بانکی در آمریکا نوشت: «... فقط اوراق بهادار متعلق به شخص شاه بیش از یک میلیارد دلار است و تنها طی دو سال، مبلغی بین ۲ تا ۴ میلیارد دلار از سوی خانواده سلطنتی ایران به آمریکا منتقل شده

است.»

با سرمایه های هنگفت ملی، نهادهایی اداره می شد که آنها نیز هدفی جز سلطه بیشتر حکومت بر تمامی ابعاد زندگی مردم نداشتند، مثل «بنیاد پهلوی» که کنترل و نفوذ در مراکز مهم اقتصادی، یکی از وظایف این بنیاد بود، به گونه ای که در بیش از ۲۰۷ شرکت سهام داشت و بخش مهمی چون مسکن، مصالح ساختمانی، بیمه، هتل ها، اتومبیل و... را کنترل می کرد. کنترل شدید دولت بر تمامی ارگان اقتصاد، خود به خود باعث می شد که مردم از مزایای اقتصادی محروم شوند.

دامنه سوءاستفاده های مالی دربار و اطرافیان شاه، و صاحبان قدرت و نفوذ در دستگاه پهلوی از کل پروژه های صنعتی، کشاورزی،



رژه سربازان؛ جشن‌های ۲۵ ساله

haadi.ir

آنها بودند.

با توجه به آنچه آورده شد می‌توان نتیجه گرفت که با وجود درآمدهای سرشار نفتی، تغییرات موازی اقتصادی در سطح کشور رخ نداده، زیرا در عمل زمینه رشد موازی اقتصادی از ناحیه خود دولت با مشکل مواجه می‌شد. سلطه کامل محمد رضا پهلوی بر تمامی ارکان جامعه ایرانی، اقتصاد، سیاست و فرهنگ آن، در عمل با توزیع موازی ثروت منافات داشت. به همین دلیل با وجود اجرای برنامه‌های پر سرو صدا (انقلاب سفید و اصلاحات ارضی...) در میدان عمل در زندگی قاطبه مردم تغییری رخ نمی‌داد. ثروتمندان که عمدتاً مورد تأیید دستگاه حاکمه بودند ثروتمندتر می‌شدند و برای مردم هر روز مانع جدیدی در راه بهره‌برداری مساوی از ثروت ایجاد می‌شد.

همین مسئله یکی از ریشه‌های اصلی دور

از دولت بود، دولتی که نه ثروت آن، نه د آن و نه سیاست آن هیچ کدام برای مردم نبود و هر روز که می‌گذشت از مردم دورتر می‌شد و در قدرت خیالی نفت، ارتش، ساواک و ژاندارسی منطقه قزو می‌رفت. چنین وضعیتی در کنار مبارزه روزافزون شاه برای تغییر هویت و فرهنگ اسلامی جامعه، سبب ناراضیانی گسترده مردم در تمام نقاط کشور شد و با رهبری حضرت امام (ره) زمینه‌های ایجاد و پیروزی انقلاب اسلامی و سرنگونی رژیم ستم شاهی پهلوی را فراهم آورد.

به اعتراف خود ثریا، «محلات جنوب تهران با جویهای سرباز که آب کثیف

از عبور از رختشویی خانه‌ها و آلوده شدن به کثافات به مصرف خوراک مردم می‌رسد،

بچه‌های مغلولج، زنان و پیرمردان گرسنه، گل ولای کوچه‌ها

که خانه‌هایشان شباهتی به خانه ندارد، محلاتی که فقر کامل بر آنها حکمفرماست و توان شکایت نیز ندارند.»

«اولویت نظامی گری بر آبادانی کشور؛ حدود چهل درصد از بودجه کشور به ارتش اختصاص داده می‌شد که تعداد نیروها و پرسنل آن هر روز بیشتر و بیشتر می‌شد و در سال‌های آخر به ۴۱۳ هزار نفر رسیده بود. حدود ۴۰ هزار مستشار نظامی آمریکا (به ازای هر صد سرباز یک مستشار نظامی) فعالیت می‌کرد. و تعداد اعضای ساواک غیر قابل شمارش بود، بر اساس برآورد یک دیپلمات غربی در تهران، از هر هشت نفر افراد بالغ، یک نفر جاسوس ساواک هستند.

(انقلاب اسلامی، زمینه‌ها و پیامدها، پیشین، ص ۲۹-۸۲)

واریخت و پاش سرمایه ملی و عدم سرمایه‌گذاری در بخش‌های اساسی؛ جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی که بیش از سیصد میلیون دلار هزینه در بر داشت و با ولخرجی‌ها و اتلاف بی حد و حصر سرمایه‌های ملی کشور انجام شد. در حالی بود که متجاوزان نیمی از جمعیت کشور در روستاها و حومه شهرهای بزرگ در فقر و فلاکت و تنگدستی به سر می‌بردند و در اکثر شهرها و روستاهای کشور، اثری از وسایل اولیه و مقدماتی رفاه عمومی و حداقل امتیازات زندگی ساده برای عامه مردم وجود نداشت.

ساختمانی، راهسازی و نظامی زمان رژیم تا آن حد گسترده و وسیع بوده است که تنها از دید هیچ یک از پژوهشگران که علل و عوامل انقلاب اسلامی ایران را بررسی کرده‌اند پنهان نمانده است، بلکه حتی خواص اطرافیان و نزدیکان شاه سابق نیز اجباراً به آن اعتراف کرده‌اند.

چنانچه اشرف پهلوی در کتاب «چهره‌ها در آینه» و پرویز راجی در کتاب «خاطرات آخرین سفیر شاه در لندن» بدان اشاره کرده‌اند، علاوه بر این، خود شاه نیز در کتاب «پاسخ به تاریخ» به چنین مطلبی اذعان می‌کند. آنتونی پارسونز سفیر انگلیس نیز در خاطرات دوران سفارت خود در ایران که مصادف با سالهای انقلاب بوده است، در

ذکر عوامل سقوط رژیم پهلوی، از استبداد، فساد مالی،

سرکوب و خشونت رژیم نام می‌برد و در جای دیگری در کتاب فوق الذکر می‌گوید، بیشترین موارد فساد مالی مربوط به خانواده پهلوی و دربار شاه بود، یکی از دلایل عمده ناراضیانی مردم در زمان حکومت پهلوی، شکاف و اختلاف عظیم طبقاتی بین معدودی از اقشار بسیار غنی و مرفه جامعه و اکثریت عظیم توده مردم ذکر می‌شود.

د) عدم اهتمام رژیم پهلوی به طبقه محروم و فقر ستیزی؛ رویکرد اقتصادی رژیم پهلوی مبتنی بر میدان دادن به شاهزاده‌ها، شاهپورها، شاهدخت‌ها، عناصر دربار، سران ارتش و عناصر زده بالای ساواک بود. عدم توزیع متصفانه ثروت عمومی باعث رشد اقتصادی یک طبقه خاص وابسته به حکومت می‌شد.

هویدا نخست‌وزیر وقت، در حالی از کسب جایگاه پنجم ایران در صنعت جهان طی پانزده سال آینده خبر می‌داد که عمدتاً صنایع مونتاژ و وارداتی به خانواده‌های وابسته به دربار واگذار شده بود و آنها طبقه بورژوازی وابسته به پهلوی را شکل می‌دادند.

این بورژوازی مرکب از حدود ۱۵۰ خانواده بود که ۶۷ درصد صنایع و مؤسسات مالی را مالک بودند. از میان ۴۷۲ صنعت بزرگ خصوصی، ۳۷۰ مورد از آنها در مالکیت ده خانواده بود که خانواده‌های فرمانفرمایان، رضایی، خیامی، ثابت و لاجوردی، شناخته‌شده‌ترین



در پاییز سال ۱۳۵۰، محمد رضا شاه سالگرد ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران را با ریخت و پاش بسیاری در محل پرسپولیس (تخت جمشید) جشن گرفت. در این جشن، بیست پادشاه و امیر عرب، پنج ملکه، بیست و یک شاهزاده، شانزده رئیس جمهوری، سه نخست وزیر، چهار معاون رئیس جمهوری و دو وزیر خارجه از ۶۹ کشور شرکت کردند. از جمله مدعوین، نیکلا پادگورتی، رئیس جمهوری اتحاد جماهیر شوروی، مارشال تیتو از یوگوسلاوی، یحیی خان از پاکستان، و.و.گیری از هندوستان، ملک حسین پادشاه اردن و امپراتور هیلزاسی از اتیوپی بودند و اسپرو آگنیو معاون ریچارد نیکسون به نمایندگی ایالات متحده در مراسم شرکت داشت.

گذشته از مقامات مزبور، دههاتن از شخصیت‌های علمی، هنری، صنعتی، فرهنگی و نمایندگان رسانه‌های خبری

جهان و نیز نخبگان ایرانی که یک هفته طول کشید، یافته بودند. مدعوین در جادر عظیم و ۵۰ جادر بزرگ که از خارج تهیه شده بود، پذیرایی شدند.

برای تأمین روشنایی محل از تهران و شیراز ۶۰۰۰ مایل کابل کشی و ۲۰ مایل حلقه گل زینتی، شامل ۱۳۰ هزار لامپ مصرف شده بود. در میهمانی‌های رسمی، ۵۰۰ تن میهمان حضور داشتند. غذا شامل تخم بلدرچین، خاویار، خوراک خرچنگ،

بره با قارچ، طاووس بریان

جگر غاز، و دسر شامل تمشک تازه محصول

فرانسه با لعاب انجیر و تمشک مخصوص بود. ماکس

بلوئه فرانسوی که با ۲۵۹ سرآشپز، آشپز و پیشخدمت، از ده روز پیش از برگزاری مراسم جشن از فرانسه آمده بود، سرپرستی پذیرایی‌ها را به عهده داشت. رستوران ماکزیم باریس، غذا و مشروب، از جمله ۲۵ هزار بطری شراب مخصوص تهیه دیده بود. در مراسم جشن پرسپولیس ۶۰۰ روزنامه نگار، عکاس و فیلمبردار از اکتاف جهان به تخت جمشید آمده بودند. بیش از یک میلیون کلمه خبر به سراسر دنیا مخابره کردند. شبکه تلویزیونی NBC از ایالات متحده آمریکا، مراسم جشن را با استفاده از ماهواره، برای ده‌ها میلیون بیننده آمریکایی پخش کرد. مردم ایران نیز قسمت‌هایی از مراسم را از تلویزیون تماشا کردند. (به نقل از James A. Bill, op.cit., pp. ۱۴۹-۱۸۴)

مراسم جشن در نهایت گشاده دستی و اسراف انجام گرفت و هزینه آن بیش از ۳۰۰ میلیون دلار برآورد شد.

شاه با برگزاری این جشن پر سر و صدا، مرحله تازه‌ای از سلطنت خود را آغاز کرد. شاید این کار نشانه‌ای بود از بیماری بزرگ پنداری او، زیرا در همان اوان که میلیون‌ها دلار صرف هزینه خرید و ارسال مشروب، گل و غذا از اروپا شد، و هنگامی که میهمانان در تخت جمشید جگر غاز و خاویار مرمزه می‌کردند، هزاران ایرانی در سراسر کشور گرسنه بودند.

نویسنده کتاب (James A. Bill, op.cit., pp. ۱۴۹-۱۸۴) می‌گوید: در سال ۱۳۵۳ در معیت سرلشگر میرجلالی فرمانده سپاه

در شهرستان خاش شاهد این حقیقت تلخ و آور بودم. میرجلالی ضمن بازدید از تنها مدرسه شهر، از مدیر آن که مرد زنده پوشی بود پرسید، بچه‌ها کجا هستند. مدیر جواب داد: ساعت تفریح آنهاست، عده‌ای برای علفخوری به صحرا رفته‌اند!

در چنین شرایطی صدها تن از شخصیت‌های معروف از اطراف جهان به پرسپولیس آمده بودند تا شاهد پیشرفت‌های ایران باشند و شاه را ستایش کنند. در پرسپولیس، محمد رضا شاه، پسر عزار کوروش نطقی ایراد کرد و گفت: «... کوروش بزرگ! شاه شاهان، شاه هخامنش، شاه سرزمین ایران، من شاهنشاه ایران، از جانب وود و ملت، بر تو درود می‌گویم! ... کوروش! شاه شاهان. آزاده‌ترین آزادگان، قهرمان تاریخ ایران و





جهان آسوده بخواب، زیرا ما بیداریم و پیوسته بیدار خواهیم بود.
مدعوین جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، صدها تن خارجی و گروهی از نخبگان مورد اعتماد دستگاه بودند. مردم ایران به آنجا راه نداشتند. همه راههایی که پرسپولیس و تخت جمشید منتهی می‌شد، به وسیله نیروهای نظامی و امنیتی بسته شده بود. صدها تن زن و مرد ایرانی، که نسبت به آنها سوء ظن می‌رفت، دستگیر شده و یا تحت نظر قرار داشتند. به رغم کوششها و هزینه سنگینی که برای هر چه با شکوهتر جلوه دادن جشنها به کار رفت، مطبوعات آمریکا مطالب انتقاد آمیزی پیرامون بی‌نظمی‌های آن نوشتند و برخی شاه و رژیم او را به باد حمله گرفتند. دنباله انتقاد به محافل و شخصیت‌های سیاسی کشیده شد. جورج بال، معاون سابق وزارت امور خارجه آمریکا گفت: «مناظر پیچ و زننده‌ای! فرزند یک سرهنگ فوج فزاق، در کشوری که درآمد سرانه مردم آن ۲۵۰ دلار در سال است، مانند یک امپراتور جشن برپا کرده و با ادعای رفورم و نوگرایی، البسه و پوشاک دور استبداد باستانی را به نمایش گذاشته است.» (W.W. Norton, ۱۹۸۲)

به طور خلاصه، نداشتن برنامه مشخص اقتصادی، تبدیل شدن اقتصاد و وابستگی به صادرات نفتی، رشد سرمایه داری در دامن امپریالیسم، نابودی کشاورزی، افزایش وابستگی در بخش صنعت، گسترش صنایع مصرفی، سطح بالای بیکاری و کم کاری، سطح تازل درآمد سرانه، سطح پایین بهره وری، وضع بد بهداشت همگانی، بی‌اعتنایی به علم، مراکز علمی و تحقیقاتی، بی‌توجهی به بازسازی زیرساخت‌های اقتصادی و رشد و توسعه کشور، ایجاد تأسیسات نظامی وابسته، اجرای سیاست ریخت و پاش و ولخرجی‌های سرسام آور شاهانه در امور مبتذل، توزیع ناعادلانه درآمدهای

ملی، و تشدید فاصله طبقاتی و در یک کلام، فساد، اسراف، ظلم اقتصادی و فقر اکثریت مردم ایران. از ویژگی‌های برجسته مدیریت فاسد، بی‌کفایت و ناکارآمد این دوران می‌باشد که در صورت تداوم، امروزی‌گی از وابسته‌ترین، فقیرترین و تحقیر شده‌ترین ملت‌ها بودیم.



آیا زمان رانندگی بهتر فرارسیده است؟

منکرات رایج در فرهنگ رانندگی

محمد مهدی فجری





است که اگر چنین قوانینی نیز وضع نمی‌شد و هیچ تأموری و وظیفه برقراری نظم و انضباط عبور و مرور را برعهده نمی‌داشت، باز به حکم عقل و شرع موظف به رعایت بسیاری از این موارد بودیم. بنابراین، قوانین راهنمایی و رانندگی ما را در تشخیص بهتر حکم عقل و شرع یاری می‌رساند و انسان را از تضییع بسیاری از حقوق فردی و اجتماعی حفظ می‌کند و سلامت جسمی و روحی افراد جامعه را تضمین می‌کند. برای گسترش فرهنگ رانندگی، آگاهی‌سازی جامعه به نکات زیر راهگشا است:

الف. لزوم پیروی از قوانین اجتماعی

رعایت قانون و هنجارهای اجتماعی از جمله وظایف همه افراد جامعه است. در جامعه‌ای که قانون مراعات شود، هرج و مرج جایی ندارد و نظم اجتماعی حکمفرما خواهد شد. رعایت قانون به معنای آن است که دیگران نیز در استفاده از مواهب آن سهیم‌اند و همه از حقوق یکسانی برخوردارند. چنانچه این حقوق توسط عده‌ای نادیده گرفته شود، خود به خود جامعه دچار آشفتگی و ناپه‌نجاری می‌شود. آزادی واقعی در جایی است که قانون باشد و قانون فصل الخطاب همگان. در اداره جامعه به شمار آید، چرا که بدون آن به و مرج منتهی می‌شود.

بنابر این قوانین می‌تواند سه مشکل بزرگ را برای ما حل کند:

۱. حدود وظایف هر فرد را در برابر جامعه و وظایف جامعه را در برابر هر فرد روشن می‌سازد.
 ۲. راه را برای نظارت بیشتر و بهتر بر عملکرد افراد جامعه هموار می‌سازد.
 ۳. مانع تجاوز افراد به حقوق یکدیگر شده و از بروز هرج و مرج در جامعه جلوگیری می‌کند و در صورت لزوم، برای متجاوزان مجازات مناسب را تعیین می‌نماید.^۲
- ضرورت وجود چنین قوانینی موجب شده است که در هر کشوری براساس نیاز جامعه و موقعیت خاص فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، به تدوین قوانین مرتبط با

سرعت فناوری و سریع‌تر شدن وسایل نقلیه و افزایش شدت خودروهای شخصی برای خانواده‌ها، افزون بر راحتی و آسایش، مشکلاتی را نیز در پی داشته است. متأسفانه صاحبان برخی از این وسایل نقلیه، خیابان‌ها و جاده‌ها را مکان اختصاصی خویش می‌پندارند و بدون توجه به حق و حقوق دیگران، امنیت روانی، جانی و مالی هموطنان را تحت الشعاع قرار می‌دهند. به همین خاطر هر روز شاهد سوانح و تصادفات درون شهری و برون شهری و تلفات جانی و مالی فراوان هستیم.

طبق آمارهای پزشکی قانونی، در ۱۰ سال گذشته

(۱۳۸۵ تا ۱۳۹۴)، به‌طورکلی ۲۱۰ هزار و ۶۷۷ نفر در حوادث رانندگی جان خود را از دست دادند که ۲۲ هزار و ۶۸۴ نفر آن تنها مربوط به ماه شهریور است.^۱

همچنین در آمار دیگری که در شهریور ۱۳۹۶ اعلام شد، سالانه در حدود ۱۵ الی ۱۶ هزار نفر در سرسختانه حادثه تصادف کشته می‌شوند و ۵۰ هزار نفر هم دچار معلولیت‌های مختلف می‌شوند، ادامه داد: در هر سال حدود ۷۵ هزار نفر از افرادی که می‌توانند برای کشور مفید باشند، دچار حادثه می‌شوند که برای این معضل باید چاره‌ای اندیشید.^۲

مهم‌تر آنکه به میزان هر تلفات جانی ده‌ها خانواده داغدار می‌شوند و فرزندان یتیم و بی‌سرپرست شده، اثرات اجتماعی و فرهنگی آن، جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به دیگر سخن، هزینه‌ها و خسارت‌های معنوی یک تصادف منجر به فوت، صدها برابر بیشتر از هزینه‌های مادی آن است. این آسیب‌ها در حالی اتفاق می‌افتد که قوانین عبور و مرور در دسترس همگان است و هشدارهای لازم پیرامون فرهنگ صحیح رانندگی داده شده است و هم‌اینک موظف به پیروی از آن هستیم؛ اما سخن این نوشتار

وقت آنان را ولو چند ثانیه به هدر دهیم.

گاه یک دقیقه توقف بی جا برای سوار یا پیاده نمودن یک فرد، برابر با توقف دهها ماشین می شود که به اندازه یک دقیقه از وقت همه سرنشینان خودروها ضامن هستیم.

۱/۳. آلودگی صوتی

یکی از مواردی که آرامش و آسایش افراد جامعه را برهم می زند، «آلودگی صوتی» است. آلودگی صوتی و صدای زیاد در محیط، بعد از آلودگی هوا یکی از بزرگترین چالش های زیست محیطی است. گرچه مشاغل مختلف صنعتی و غیر صنعتی در آلودگی صوتی تأثیرگذارند، اما افزایش وسایل نقلیه نقش به سزایی در این آلودگی داشته و آرامش مردم را تحت الشعاع قرار داده است.

بسیاری از آلودگی های صوتی سبب سلب آرامش عمومی و مصداق بارز حق الناس است. نمونه هایی از آلودگی صوتی که می تواند موجب آزار دیگران شود، عبارت است از:

۱. بوق زدن های غیر ضروری
۲. ناهنجاری صوتی به واسطه ضبط صوت ماشین
۳. دست کاری اگزوز

۱/۴. آلودگی محیطی

محیط زندگی آدمی و هر موجود زنده دیگر از فضای خانه گرفته تا فضای کوچه ها، خیابان ها، پارک ها و توقفگاه ها، جنگل ها، حاشیه تهرها و... محیط زیست به شمار می آیند. محیط زیست امانتی الهی است که از گذشتگان به ما رسیده و ما وظیفه داریم با حفظ امانت داری به آیندگان بسپاریم.

گرچه سخن پیرامون محیط زیست بسیار و از حد این نوشتار خارج است، اما نکته مهم آن است که آلودگی محیط به وسیله وسایل موتوری ناسالم، گناهی نابخشودنی است؛ چرا که اولاً از بین بردن محیط زیست، ظلم به خود و دیگر انسان هایی است که نیازمند فضای پاک هستند و ثانیاً سلامتی بسیاری از مردم

را به مخاطره می اندازد که بهترین مصداق حق الناس است و ثالثاً نمونه ای از ناسپاسی در پیشگاه خداوند متعال است.

برپایه برخی خبرها، سالانه سه هزار نفر در تهران بر اثر آلودگی هوا می میرند^۲ که فاجعه دردناکی است و به نظر می رسد همه کسانی که در ایجاد این آلودگی نقش دارند و یا در کاهش آن کوتاهی می کنند، در این فاجعه مدیون اند، بنابر این، رفع اشکالات آلایندهی وسیله نقلیه موتوری، نه به عنوان دوری از جرمه بلکه به عنوان وظیفه شرعی و قانونی مطرح است.

۱/۵. سد معبر

«سد معبر» یعنی مانع یا موانعی که بر سر راه عبور و مرور مردم باشد و باعث بستن معابر عمومی شود.

سد معبر از گناهان رایجی است که متأسفانه بسیاری از افراد به آن توجه ندارند و بایسته است مسلمانان به آثار و پیامدهای آن توجه بیشتری داشته باشند.

دلیل حرمت سد معبر آن است که معابر عمومی متعلق به همه شهروندان است و کسی حق ندارد تحت هر عنوانی از معابر عمومی انتفاع شخصی نموده و یا آن را مسدود کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«سه کار است که هر کس آن ها را انجام دهد، ملعون است: (یکی

از آن ها) کسی است که راه عبور و مرور را ببندد (و سد معبر کند).^۳ نکته مهم آنکه سد معبر، نمودی از اذیت و آزار مردم، تضییع حقوق آنان و از بارزترین مصادیق حق الناس است. گرچه سد معبر نمودهای مختلفی دارد، اما توقف خودرو در مکان های غیرمجاز همچون (۱) مکان های توقف ممنوع (۲) پارک دوبله (۳) توقف اطراف میدان ها و دور بر گردان ها (۴) راه بندان به بهانه کاروان عروسی یا سوار و پیاده نمودن مسافر (۵) توقف وسایل نقلیه برای فروش کالا در معابر پر رفت و آمد (۶) پارک خودرو یا موتورسیکلت در مسیر عابران پیاده (۷) ... از شایع ترین نمونه های آن است.

امام سجاده علیه السلام - درباره اثر دنیوی سد معبر می فرماید: الذنوبُ التي تُعجلُ الفناءَ، قطيعةُ الرِّجَمِ ... وسدُّ طُرُقِ المُسلمينِ^۴ «از گناهایی که مرگ و نابودی سریع انسان را در پی دارد، قطع رابطه با خویشان وندان... و بستن راه مسلمانان است».

۱/۶. ترساندن

یکی از موارد دیگری که کمتر به آن توجه شده و جزء گناهان کبیره محسوب می شود، ترساندن مؤمنان است. اهمیت این مسئله به حدی است که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«هر کس به مؤمنی نگاهی ترس آور کند، خداوند متعال، در آن روزی که سایه ای جز سایه او نیست، وی را می ترساند و او را با همان گوشت و بدن و اعضا و روحش، به صورت مورچه محسوس می کند تا این که او را به جایگاهش وارد سازد»^۵.

ترساندن در رانندگی مصادیق فراوانی دارد که ماریج رفتن در خیابان ها و جاده ها که موجب ترس سایرین می شود، سبقت های ناگهانی از چپ یا راست، استفاده از بوق های خارج از عرف و... نمونه کوچکی از آن است.

در اینجا بر این نکته می افزاییم که حتی در موارد لازم و ضروری نیز رعایت حال سایرین واجب است، چنانکه تازه وارد بودن برخی رانندگان موجب خاموش شدن ماشین در برخی چهارراه ها و میدان ها شده و موجب ترافیک می شود، به یقین آرامش رانندگانی موجب حرکتشان می شود، اما گاه بی احتیاطی های ممتد، چنان آنان را می ترساند که نه تنها گشایشی در ترافیک نمی شود بلکه ممکن است به تصادف نیز منجر شود. بنابراین نه تنها ترساندن دیگران گناه بزرگ و موجب حق الناس است بلکه در برخی موارد موجب دیه^۶ نیز می شود.

۱/۷. اتلاف سرمایه های ملی

قدردانی و سیاسگرایی از نعمت های الهی و وظیفه هر انسانی است. قدردانی از نعمت ها از عوامل بقای نعمت و وظیفه الهی است و خداوند در قرآن کریم بر این مطلب تأکید کرده است:

لَيْسَ شُكْرُكُمْ لِأَمْرِئِكُمْ وَ لَيْسَ تَقَرُّرُكُمْ إِنِّي عَذَابِي لَشَدِيدٌ^۷ «اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهیم افزود، و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است».

یکی از نعمت های الهی، انرژی و مواد سوختنی مانند گاز و نفت و بنزین و... است که وظیفه دینی و انسانی اقتضا می کند در مصرف آن ها اعتدال رعایت و از اسراف به طور جدی پرهیز شود. مسلم، انرژی و مواد سوختنی که امروز از آن استفاده می کنیم، مربوط به دوران های بعدی نیز هست و هرگونه اسراف در این زمینه ظلم و تجاوز به حقوق دیگران است. مواد سوختنی همانند آب جزء منابع ملی است که هیچ کس حق ندارد به صرف پرداخت پول، آن را به هرگونه که



خواست مصرف نماید.

۲. جلوگیری از ضرر و زیان به دیگران^{۱۲}

چنانکه پیش از این اشاره شد، ضرر زدن به دیگران به هر چه باشد، حرام و نمودی از حق الناس است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «وخصلت است که هیچ شری بزرگتر از آن دو نیست: (یکی) شرک به خدا و (دیگری) زیان رساندن به بندگان خدا»^{۱۳}.

ضرر و زیان گاه مالی و گاه غیر مادی است؛ اما ضرر و زیان های مالی دو گونه اند:

نخست. ضرر و زیان هایی که در تصادفات ایجاد می شود و راننده مقصر و غیر مقصر حضور دارند. بر اساس بیمه نامه ای که خودرو مقصر دارد، شرکت های بیمه ای متعهد به جبران خسارت می باشند.

دوم. ضرر و زیان هایی که یکی از دو طرف حضور ندارند، همانند تصادف با وسیله نقلیه ای که راننده اش حضور ندارد؛ که در این صورت، صدمه زننده حق ترک کردن صحنه تصادف را ندارد، گرچه مقصر نباشد و موظف است در پی یافتن صاحب وسیله صدمه دیده بر آید و نظر کارشناسی افسران راهنمایی و رانندگی را جویا شود.

ضرر و زیان های غیر مالی نیز همچون تصادفاتی که موجب جرح و فوت می شود، مثل برخورد با عابر پیاده که در این صورت، صدمه زننده حق ترک کردن صحنه تصادف را ندارد و موظف است صدمه دیده را به بیمارستان منتقل کند.

اما سخن در این است که آیا در هنگام رانندگی مجازیم رفتارهایی از خود بروز دهیم که احتمال ضرر و زیان به دیگران را افزایش می دهد؟ آیا رفتارهایی همچون (۱) رانندگی با چراغ خاموش در شب؛ (۲) صحبت و توجه به سرنشینان در حین رانندگی؛ (۳) خوردن و نوشیدن در حین رانندگی؛ (۴) عدم رعایت فاصله ایمنی و توجه نکردن به سرعت؛ (۵) حرکات نمایشی در حین رانندگی؛ (۶) بی توجهی به علائم رانندگی؛ (۷) صحبت با تلفن همراه در حین رانندگی؛ (۸)

۱/۸. استفاده غیرمجاز از بیمه نامه

در دوران ما که زندگی صنعتی، سوانح، آسیب ها، آفت ها و خطرات، نگرانی ها، در مشاغل تجاری، کارگری و ... پدید آور است، می طلبد که نگرانی ها برطرف و با برنامه ریزی خاص، زیان های احتمالی جبران گردد.

برای برطرف شدن این دغدغه و نگرانی، صنعت بیمه راه اندازی شد تا بیمه گر، زیان احتمالی یک بیمه گذار را در صورت وقوع یک حادثه در یک دوره زمانی خاص، جبران نماید و یا خدمات مشخصی را به وی ارائه دهد.

نکته مهم آنکه، این قرارداد قانونی و شرعی بوده و هرگونه سوء استفاده از آن حرام و موجب حق الناس می شود، از این اساس، گرفتن خسارت از شرکت بیمه بر خلاف مفاد

قرارداد جایز نیست؛ به عنوان نمونه، گرفتن خسارت در برابر تصادف ساختمانی و یا به کارگیری بیمه خودروی غیر مقصر برای جبران خسارت خودروی مقصر، حتی با رضایت راننده غیر مقصر، حرام و موجب حق الناس است، حتی اگر راننده مقصر و غیر مقصر به گونه ای صحنه سازی کنند که افسر راهنمایی و رانندگی در کشیدن کروکی به اشتباه بیافتد و راننده غیر مقصر، مقصر شناخته شود، گرفتن خسارت جایز نیست؛ چرا که بر خلاف پیمان نامه و نظر بیمه گر (کارگزاران اصلی بیمه) است.

نکته مهم دیگر آنکه اگر خسارت بر خلاف قرارداد و به واسطه تبانی گرفته شود، مال حرام است و گیرنده خسارت، مجاز به تصرف در آن پول نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «از زمانی که لقمه حرام در شکم بنده قرار می گیرد، همه ملائکه آسمان و زمین او را لعنت می کنند و تا زمانی که این لقمه در شکم او قرار داشته باشد، خداوند متعال به او نظر رحمت نمی نماید...»^{۱۴}.



بی توجهی به نقص فنی خودرو؛ (۹) جر و بحث در داخل خودرو؛ (۱۰) خوردن شربت و یا قرص های خواب آور؛ (۱۱) ریخته شدن مصالح ساخت توسط ماشین های حمل بار بدون علاقه هشدار دهنده (۱۲) رها کردن مواد لغزنده ای همچون روغن و گازوئیل و نیز شیشه های شکسته شده در سطح خیابان یا جاده پس از تصادفات که موجب ضرر و زیان به وسایل نقلیه دیگر می شود (۱۳) رها نمودن سنگ و یا وسایل دیگر که برای اعلام خرابی ماشین در حاشیه جاده ها قرار داده می شود اما پس از رفع خطر برداشته نمی شود^{۱۸} و ده ها رفتار پرخطر دیگر، مصداق این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست که می فرماید:

«ضرر و زیان زدن به خود و دیگری جایز نیست»

کسی که به دیگری زیان وارد آورد، خداوند به او زیان رساند و کسی که دیگری را به مشقت اندازد، خداوند او را به مشقت افکند.^{۱۹}

شکی نیست چنین رفتارهایی که احتمال بروز تصادف را دوچندان می کند، هم جرم و هم گناه است؛ زیرا شخص یا علم به امکان تصادف و احتمال خسارت مالی و جانی به دیگران، خطر آفرینی می کند. به یقین این گونه اعمال، علاوه بر آنکه خلاف عرف، عقل و قانون است، مخالف حکم شرع نیز هست، چرا که انسان مسلمان مجاز به رفتارهایی که جان و مال خود و دیگران را به خطر بیندازد، نیست.

۳. حفظ جان و جلوگیری از اضرار به نفس

یکی از مسائلی که کمتر به آن توجه می شود و از واجبات الهی شمرده شده، «حفظ جان و جلوگیری از ضرر به خود» است.

گرچه خداوند انسان را آزاد آفریده است، اما مالک و اختیار جسم خویش نبوده و مجاز نیست جسم خود آسینی وارد آورده و یا به واسطه فرط و تغریط عمر خود را کوتاه کند و یا به اختیار، خود را در معرض نابودی قرار دهد و به زندگی اش خاتمه دهد.^{۲۰}

در تعالیم دین مبین اسلام، جسم انسان امانتی است که در اختیار او قرار داده شده و او مکلف به امانت داری است. با توجه به حساسیت اسلام برای حفظ سلامتی، جای هیچگونه تردیدی نیست که انسان مؤمن در برابر سلامت جسم خود، همانند سلامت روح، وظیفه سنگینی دارد و حق ندارد به هر اسمی و تکیه بر خدا، خود را در معرض حوادث و خطرات جانی قرار دهد و از جسم خود محافظت

نماید:

به نظر می رسد کسانی که در اثر خودنمایی، هوس ها و لذت های زودگذر و یا مشهور شدن و... رفتارهای پرخطر انجام می دهند و با دست خود حادثه آفرینی می کنند و گرفتار سانحه و گاه مرگ می شوند، کار حرامی مرتکب شده و باید منتظر پیامدهای آن باشند. قرآن کریم می فرماید: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^{۲۱} «خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید».

علامه طباطبایی در ذیل این آیه می فرماید: «آیه شریفه مطلق است و در نتیجه نهی در آن، نهی از تمامی رفتارهای افراطی و تغریطی است»^{۲۲}.

در این جایگاه، ذکر دو نکته ضروری به نظر می رسد:

اول: جهاد در راه خدا و حفاظت از دین و دفاع از حریم ولایت، نمی تواند مصداق این آیه شریفه باشد، چرا که جان انسان تا زمانی

ب اسلام. این آیه شریفه، هیچ‌کس حق ندارد اموال و توبیش را در معرض نابودی قرار دهد. بسبب نقیصه نیز نعمتی الهی است که اختیار ما قرار گرفته است. کسانی که رفتارهای پرخطر انجام می‌دهند و عامل ضرر و زیان به وسیله نقیصه خود می‌شوند، به نوعی ناسپاسی در مقابل نعمت الهی می‌کنند و مصداق بارز اسراف و تبذیر است.

امیر مؤمنان علیه السلام - می‌فرماید: «هیچ نعمتی از نعمت‌های خدا را که نزد تو است، ضایع نکن.»^{۳۱} و امام صادق علیه السلام - می‌فرماید: «در آنچه بدن را سالم نگه می‌دارد اسراف نیست... بلکه اسراف در چیزهایی است که را تلف کند و به بدن زیان رساند.»^{۳۲}

نتیجه آنکه مسلمانان نسبت به یکدیگر وظایفی دارند؛ از جمله برجسته‌ترین این وظایف، عدم تجاوز به حقوق دیگران است. بی‌توجهی به این وظیفه الهی، تصادفات و تلفات فراوانی را به دنبال دارد که به هیچ وجه شایسته یک جامعه مسلمان که پیرو احکام نورانی اسلام و اهل بیت علیهم السلام هستند، نیست. به همین خاطر مسئولان موظف‌اند در جهت کاهش تصادفات و تلفات راهکاری عملی بیندیشند و تک‌تک مسلمانان، اعم از رانندگان و عابران پیاده، خود را مقید به قوانین راهنمایی و رانندگی که ضامن سلامتی افراد جامعه است، بدانند تا شاهد حوادث ناگوار نباشیم.

پی‌نوشت‌ها:

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۹۵/۶/۱۲.
۲. خبرگزاری تسنیم: <http://tm.ai/1516719>
۳. ناصر مکارم شیرازی، ۵۰ درس اصول عقائد برای جوانان، ص ۱۵۸.
۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.
۵. ابن شعبه، تحف العقول، ص ۵۶.
۶. روزنامه کیهان، ۱۳۹۵/۷/۱۰.
۷. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۹۲.
۸. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۲۷۱.
۹. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۰۹.
۱۰. محمد بن حسن طوسی، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی - ص ۱۷۷، ابن ادریس حلی، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۳، ص ۳۹۵.
۱۱. ابراهیم: ۷.
۱۲. بیمه قرار و عقدی است بین بیمه‌کننده و مؤسسه یا شرکت یا شخص که بیمه را می‌پذیرد و این عقد مثل سایر عقود محتاج به ایجاب و قبول است و شرایطی که در موجب و قایل و عقد در سایر عقود، معتبر است در این عقد نیز معتبر است و می‌توان این عقد را با هر لغتی و ربانی اجرا کرد (امام خمینی، توضیح المسائل، مسئله ۲۸۶۲).
۱۳. حسن بن فضل طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۱۵۰.
۱۴. گرچه همه مواردی که در بحث حق الناس اشاره کردیم، نمودهایی از ضرر و زیان به دیگران محسوب می‌شود، اما اهمیت موضوع ما را بر آن داشت که به صورت مجزا نیز به آن بپردازیم.
۱۵. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۵.
۱۶. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۴۵۰.
۱۷. محمد محمدی ری‌شهری، حکم النبی الاعظم حلی الله علیه و اله، ج ۲، ص ۴۳۵.
۱۸. اقتباس از عبدالله جوادی آملی، حق و تکلیف در اسلام، ص ۲۶۶.
۱۹. بقره: ۱۹۵.
۲۰. سید محمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۴.
۲۱. توبه: ۳۴.
۲۲. نهج البلاغه، نامه ۶۹.
۲۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۴.



ارزشمندترین سرمایه وجود او است که حقایق باارزش‌تر از جان نباشد، در حالی که ایمان به خدا، آیین اسلام، حفظ قرآن و اهداف مقدس آن، بلکه حفظ حیثیت و آبروی جامعه اسلامی، اهدافی والاتر از جان انسان است که قربان شدن در راه آن هلاکت نیست و هرگز از آن نهی نشده است.

دوم، برخی افراد با اشاره به قضا و قدر الهی و اینکه تا خداوند متعال مقدر نخواهد، هیچ حادثه‌ای رخ نمی‌دهد، از رفتارهای پرخطر دوری نمی‌گیرند؛ در حالی که تمیثوان همه حوادث و اتفاقات، گرفتاریها و مشکلات را به خاطر خواست و تقدیر الهی دانست؛ بلکه بسیاری از آن‌ها ناشی از کوتاهی و غفلت انسان، یا به تعبیر دیگر به دست خود انسان به وجود می‌آید. به عنوان نمونه، استفاده از کلاه ایمنی، بستن کمربند ایمنی، عدم تجاوز از سرعت مطمئنه و... که بی‌شک از بروز بسیاری از آسیب‌ها و حوادث جانی و مالی جلوگیری می‌کند.

گفتمنی است بخشی از حوادث نیز از اختیار انسان بیرون است که صدقه و کارهای نیک از بروز بسیاری از آن‌ها جلوگیری می‌کند.

۴. جلوگیری از اتلاف مال

یکی از وظایف عقلی و شرعی، پیشگیری از تباه شدن ثروت شخصی و مهم‌تر از آن، اندوخته‌های عَمَلی است. نعمت‌هایی که از سوی خدای مهربان به انسان عنایت شده، باید در اموری هزینه شود که مورد رضای خداست. انسان مالک حقیقی نعمت‌ها نیست بلکه نعمت‌ها، امانت‌های الهی هستند که جهت اداره امور زندگی خود و دستگیری از نیازمندان در اختیار انسان قرار گرفته و انسان این آزادی را ندارد که هرکجا و هرگونه که خواست، نعمت را هزینه کند. به همین علت در اسلام ثروت‌اندوزان^{۳۳} و اسرافکاران به عذاب دردناک وعده داده شده‌اند.

قرآن کریم در سوره اسراء آیه ۲۷، از اسرافکاران و کسانی که مال و ثروت خود را تلف می‌کنند، با عنوان «مبذر» نام می‌برد و می‌داران را برادران شیاطین معرفی می‌کند.



آیا «فیلیپ» برای امتحان همه ما بس نیست؟

حُسنّت به اتفاق ملاحِت جهان گرفت...

واکاوی سبک زندگی اسلامی از منظر تازه مسلمان

حسین سروقامت

قسمت سوم

او نیست! اعتقادات دینی چنان در رگ و پی آدمی ریشه دوانده اند که اساساً کندن و تهی شدن از آنها، تهی شدن از خویشی آدمی است. این همه با آدم‌هایی مواجه می‌شویم که با این وجود، چرا در گوشه و کنار دنیا، اسلام را جایگزین دین خویش کرده‌اند؟ مگر در اسلام چه جاذبه‌ای هست که می‌تواند با چنین قدرتی دژ وجود انسان را تصاحب کرده، او را تا تغییر مهم‌ترین شالوده وجودی خویش که دین وی باشد، پیش ببرد؟ در این نوشتارها سبک زندگی اسلامی را از دیدگاه تازه مسلمانان واکاوی می‌کنیم.

ادعا کرد اگر آدمی بنای بر تغییر هم داشته باشد، یقیناً دین جزء فهرست تغییرات

بسه
صراحت می‌توان

فیلیپ هنوز ازدواج نکرده بود که
آن شد. البته خود اذعان می کند که ازدواج او را
تقداد او را به اسلام بیشتر کرده است
گوید که همسرش جزئیات آیین او
می را که باید از این دین تازه بداند

او ساده و قابل فهم بوده، پیروی

دم، تمام زندگی ام تغییر کرد، حتی
م. دیگر به گذشته فکر نمی کردم
صودم این بود که فقط رشد نمو
ست کنم.

پا باز قابل تحمل است]
ا. نکند بخواهی از این قبیل
شورها بروی و آنها را ترک کنی
... مثل این است که داری
می میری، انگار چیزی یا
کسی را جا گذاشته ای، یا
او آمده ای و بی او داری
می روی!

راست می گوید، آدم ها
برای راستی و صداقت به
دلیل و برهان نیاز ندارند.
همه دلیل صداقت او را
می شود در چشم هایش دید.
در کلمه به کلمه حرف هایش
شنید و در سویدای وجودش یافت.

راه او راه روشنی است، دلیل را کسی می
خواهد که در تودرتوی کوچه های تنگ و تاریک تزویر و گمراهی گم شده
است. کسی که در طول عمر، راهنمایی داشته به حیثیت نفس اماره، که
لحظه ای از تباه سازی او دست برداشته است!
اینجا هر چه هست نور است و نور ... آفتاب است و دلیل آفتاب:

آفتاب آمد، دلیل آفتاب / گر دلیلت باید از وی رو متاب
نام: فیلیپ واردینگتون؛ اهل وینچستر انگلستان، ساکن تورنتو
کانادا، روشنی بخش این اوراق است.

تقریباً همه نو مسلمانان پس از پذیرش آیین اسلام، اولین کاری که
می کنند تغییر نام است. گویا با نام جدید هویت جدیدی می یابند.
همچنین نام جدید به مثابه تعهدی است که به این دین تازه پیدا می
کنند.

اما فیلیپ واردینگتون چنین نکرد ... نام او همچنان فیلیپ است:
«وقتی مسلمان شدم نامم را عوض نکردم. [هر چند می دانم چنین
کاری موجب شگفتی شماست،] اما من بی دلیل کاری نمی کنم. با آیت
الله سیستانی در این باره صحبت کردم: ایشان حرف جالبی به من گفتند:
«این چیزی نیست که درباره همه انسانها یکسان و بالسویه باشد.
دقیقاً به احساس قبلی تو بستگی دارد. آیا با این اسم راحتی؟ حس
خوبی نسبت به آن داری؟»

من واقعاً حس خوبی به نام فیلیپ داشتم و این را با آیت الله در میان
گذاشتم و ایشان اجازه دادند من در جرگه اسلام نیز با همین نام بمانم.
البته این را هم بگویم که این حس خوب من ناشی از احترام به پدر و
مادری است که این نام را برای من انتخاب کردند. آنان هنگام پذیرش
دین جدید من در قید حیات بودند. با مسلمانی من مشکلی نداشتند.
چون برایشان اهمیتی نداشت. خودشان هم آدمهای متدینی نبودند.
اصلاً از دین بخصوصی تبعیت نمی کردند. بهتر بگویم، دین نداشتند،
اما به نام فیلیپ علاقمند بودند. علاقه آنان، این نام را همچنان برای من
نگه داشته است.»

فیلیپ چندان هم نو مسلمان نیست. او ۴۲ سال پیش مسلمان
شده. در حالی که قبل از آن همچون پدر و مادرش هیچ دینی نداشته
است ... البته ناگفته نماند که او از اظهار چنین مطلبی نیز انبای ندارد.
اگر قرار است کسی قدم در روشنی نهاده، راه جدیدی را برگزیند، بگذار
معبور او از تاریکی محض بوده باشد!

او هنوز ازدواج نکرده بود که مسلمان شد. البته خود اذعان می کند
که ازدواج او با یک زن مسلمان، اعتقاد او را به اسلام بیشتر کرده است.

فیلیپ به صراحت می گوید که همسرش جزئیات آیین اسلام را برای
او شرح داده و تمامی مطالبی را که باید از این دین تازه بداند، به او
آموزش داده است.

مطالبی که به عقیده او ساده و قابل فهم بوده، پیروی و تبعیت از آنها

«حب الوطن من الایمان»

شاید کمتر کسی است که این سخن پیامبر
بزرگ اسلام را نشنیده و بارها در محافل و مجالس
گوناگون آن را به زبان تپانده باشد ... وطن
دوستی از [نشانه های] ایمان است.

و همه ما فکر می کنیم که لایذ این وطن جایی
است که آدمی در آن متولد شده، نشو و نما پیدا
کرده و عمری در آن سکونت گزیده است،
و حال آنکه در منظومه فکری رهبر یک مکتب
بزرگ، هم این هست و هم نیست!

هست؛ بدان جهت که بالاخره هریک از انسانها
تعلق به سرزمینی دارند که خواسته یا ناخواسته
وطن آنان به شمار می رود.

نیست؛ بدان جهت که همه ما - امت بزرگ
اسلام - فارغ از کشوری که در آن زندگی می کنیم
و مرزهای جغرافیایی که اطراف ما را احاطه کرده
است، به جایی بزرگتر و سرزمینی ارزشمندتر تعلق

داریم.

به تعبیر زیبای مولوی در دیوان شمس:

ما زبلا لایم / ما ز دریا بایم و دریا می رویم
ما از آنجا و از اینجا نیستیم / ما ز بی جاییم و بی جا می رویم
همت عالی است در سرهای ما / از علی نارب اعلی می رویم
و به بیان صریح و روشن علامه اقبال لاهوری: آنجا که می خواهد
مفهوم وطن را در حدیث پیامبر بیان کند:
این وطن مصر و عراق و شام نیست / این وطن جایی است که را نام
نیست

... و من و شما این حرف ها را شنیده ایم و می دانیم؛ اما کار به اینجا
خاتمه نمی یابد. قدم به قدم می رویم و می رسم به بغض گلوگیر آن
پیرمرد ره یافته!

که ای کاش فقط بغض بود و از سرشکی چنین جانشوز سر بر نمی آورد.
آنجا که چشم در چشم من و شما دوخته، می گوید:

«فقط می خواستم بگویم ... وقتی وارد کشورهایی می شوم که حرم
اهل بیت در آنها هست، حسی سراغ من می آید که هیچ جای دنیا شبیه
آن را پیدا نمی کنم.

وقتی وارد این مساجد و حرم ها می شوی، با حتی [بهتر بگویم] وقتی
هوایما بر زمین این کشورها فرود می آید، حسی مبهم در قلب تو ریشه
می کند که با هر حسی که تاکنون در زندگی ات داشته ای، متفاوت است.

درست را به ما نشان داده اند و هم لحظه به لحظه ما را در این مسیر نگاه می دارند.»

فیلیپ واردینگتون تأملی می کند، روی سخن خویش به سمت و سوی جوانان ایرانی برگردانده، حرفی را که در ورای سکوت ۴۲ ساله خویش پنهان کرده است، به زبان می آورد، نه اینکه این حرف امروز و دیروز او باشد، ترجمان یک عمر حسرت اوست:

«می دانید دوست دارم به جوانان ایرانی چه بگویم؟ نه فقط جوانان ایران، بلکه با مردم ایران از چه چیزی سخن بگویم؟



[حرف من ساده و صمیمی است، هرچند به آرزویی دست نیافتنی شباهت بیشتری دارد.]

شما جقدر سعادتمند و خوشبختید که با این دین متولد شده اید، آبا و اجدادی مسلمانید و برای اسلام خویش نباید به کسی پاسخ بدهید، مرا ببینید، من با پذیرش اسلام، با خانواده ام، اقوام و فامیلم، دوستان و همکارانم، همه و همه دچار مشکل شدم.

[شما باید جای من باشید تا درک درستی از این شرایط داشته باشید.]

من سالها در روستای کوچکی در انگلستان زندگی می کردم. خدا می داند نگاه مردم به من و همسرم در آن فضای کوچک و سستی جقدر سنگین و جانفرسا بود!

شما نمی دانید وقتی با همسر محبیه تان و فرزندی که در آغوش دارید، در کوچه و خیابان محله خودتان راه می روید و در همان هنگام مردم از پنجره خانه هایشان جوری سرک کشیده، نگاهتان می کنند که گویا از مریخ به زمین آمده اید، جقدر سخت و شکننده است!

تجی دانید وقتی مردم با انگشت خویش به شما اشاره می کنند و شما را به بکدبگر نشان می دهند، جقدر آزاردهنده است!

واقعا می دانید؟»

دوست مهربان، فیلیپ واردینگتون عزیز!

راست می گویی، ما از اینها چیزی نمی دانیم.

ما در طول عمر خویش هیچ گاه چنین شرایطی فرساینده ای را تجربه نکرده ایم.

ما هیچ گاه انگشت نمای خاص و عام نبوده ایم.

اما اجازه بده که من، به عنوان نماینده مسلمانان آبا و اجدادی یک جمله با تو بگویم.

... که بالاخره بهشت را به بها می دهند، نه به بهانه!

بگویم که سر رشته کار خود را با خیالی آسوده به خداوند حکیمی بسپار که حساب همه رنج ها و آشفتنی های بندگانش را دارد.

بگویم فیلیپ دوست داشتنی! دل خوش دار که:

هر که در این بزم مقرب تر است / جام بلا بیشترش می دهند

و آنگاه برگردم و زو به همه مسلکی های پدر و مادری خود کرده، بگویم:

دوستان! به هوش باشید که گاهی خداوند، جماعتی از شما را با یک «فیلیپ واردینگتون» امتحان می کند.

فکر می کنید یک «فیلیپ» برای امتحان همه ما بی نیست؟

خدا می داند پس است!

فیلیپ: در اولین سفر لمانی خویش، چهارده ساله بودم. شش بار به ایران و عربستان رفتم. هد برای من شگفت از جایی چنین جذبه معطر [ام] بارها و بارها کریلا ر به عمره رفته ام و حج و در سال ۲۰۰۲ بجا آورده

چندان دشوار نبوده است:

«وقتی مسلمان شدم، تمام زندگی ام تغییر کرد، حتی از جهت مالی وضع بهتری پیدا کردم. دیگر به گذشته فکر نمی کردم؛ ... نمی خواستم فکر کنم. مقصودم این بود که فقط رشد نموده، رو به جلو حرکت کنم. [من آدم تنبلی دیده ای هستم. به کشور های گوناگون سفر کرده ام و مردمان فراوانی را دیده ام. همچنین با آیین های متعددی که مردم از آنها تبعیت می کنند سر و کار داشته ام.] فکر نمی کنم مدل زندگی دیگری برای من مناسب باشد. من همین زندگی را می خواهم؛ همین مدل. الحمدلله!»

فیلیپ اما، نکات برجسته ای در زندگی مسلمانی خویش دارد که او را از سایر تازه مسلمانان متمایز می کند.

آیا این لطف و عنایت خدا به اوست؟ شاید!

آیا اثر تعالیم و آموزش های همسروی است؟ خدا عالم است!

اما او علیرغم آنکه هیچ وقت در کشور های اسلامی زندگی نکرده، و تقریباً همه عمر خویش را در انگلستان و کانادا به سر برده است، چنان شناخت عمیقی نسبت به اسلام، پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دارد که مثال زدنی است!

«در اولین سفر دوره مسلمانی خویش، چهارده معصوم را زیارت کردم. شش بار به ایران و عراق مسافرت کرده ام. [مشهد برای من شگفت انگیز و رؤیایی است. در کمتر جایی چنین جذبه معنوی تأثیرگذاری را تجربه کرده ام] بارها و بارها کریلا را زیارت کرده ام. سه مرتبه عمره رفته ام و حج واجب خود را نیز در سال ۲۰۰۲ بجا آورده ام.»

فیلیپ با بیان این خاطرات به کرات واژه «الحمدلله» را به کار می برد. او به درستی می داند که در چه راهی پا گذاشته و خداوند چه زیبا و روان دست او را گرفته است.

«الحمدلله که خداوند ما را از پیروان اهل بیت قرار داد، ما بایستی به آنها احترام بگذاریم، چون آنان هستند که از ما دستگیری کرده، هم راه



چون نذند حقیقت، به افسانه روند!

تأملاتی کوتاه پیرامون مطالبات مقام معظم رهبری در باره سبک زندگی

حسین سروقامت
قسمت سوم

ایا در معاشرت های روزانه، همیشه به هم راست می گویم؟ پاسخ این سؤال، روشن و شفاف است؟ خیر! هرکسی که بنا جامعه ما و مردم آن قدری آشنا باشد، نه وضوح در می یابد که در این جامعه، راستگویی امری دائمی و همیشگی نیست. اگر از چرایی این امر پرسیده شود، چنان پاسخ های متنوعی وجود دارد که ممکن است سؤال کننده را کاملاً سردرگم و آشفته خاطر سازد. من از بدیهی ترین آنها آغاز می کنم. راستگویی باید از کوچک ترین و مهم ترین نهاد اجتماعی، یعنی خانواده، آغاز شود و به مرور توسط محیط های آموزشی چون مهد کودک و مدرسه، دوستان و اجتماع مورد تقویت قرار گیرد. مادر هر دو بخش مشکل اساسی داریم. یعنی افراد در بسیاری از خانواده ها به راحتی نه یکدیگر دروغ می گویند و چنین کاری را مطلقاً انزاد و اشکال نمی دانند. آنان حتی از انجام این کار در مقابل چشمان فرزندان خردسال خویش برهیز نمی کنند و نمی دانند یا

زندگی بیان نمودند که حاوی راهبردهای ارزشمندی در این خصوص است. جوانان خراسان شمالی مطالبی را پیرامون سبک ایشان آسیب شناسی و علت یابی در زمینه عدم پیشرفت لازم به طرح نیست سؤال اساسی در باره سبک زندگی ما ایرانیان برداشته، توجه همگان را به تفکر و اندیشه پیرامون آنها معطوف نمودند. گفتار حاضر تأملاتی کوتاه است که در پی سؤالات ایشان مطرح گردیده است. بخش نخست این گفتار را در شماره قبل علاقه کردید. اینک توجه شما را به دومین قسمت از این سلسله بحث ها جلب می کنیم.

دست کم راستگویی و صداقت را از شکل یک هنجار فردی و اجتماعی در آورده، به قانون و مقررات گره بزیم و برای امر ناهنجاری چون دروغ و دروغگویی، مجازات قانونی وضع کنیم!

ما معتقدیم قطعاً این امر امکان پذیر است و باید تخمینان جامعه تلاش کنند این اتفاق میمون و مبارک صورت پذیرد.

نویسنده البته به مضامینی چون «جز راست نیاید گفت، هر راست تشاید گفت»، اعتقادی عمیق و راسخ دارد. ولی این قبیل موارد آنچنان اندکند که در برنامه ریزی های کلان، نقش مؤثر و مهمی ایفا نمی کنند.

دروغ چقدر در جامعه رواج دارد؟

طرح این سؤال از سوی رهبر معظم انقلاب، آن هم بلافاصله پس از بیان بر سرش پیشین، نشان از اهمیت این امر و اهتمام معظم له نسبت به درک درست از این قبیل معضلات و لزوم چاره اندیشی برای آنها دارد.

البته ممکن است چنین تصور شود که با وجود طرح پرستی قیل، شاید نیازی به طرح این سؤال نبوده!

در حالی که به زعم نویسنده، روی گردانی از راستگویی با اقبال به دروغ گویی قدری متفاوت است.

ممکن است انسانی، و یا حتی بالاتر، جامعه ای از راستگویی، صداقت و روراستی استقبال نکند، اما به دروغ و کذب و افترا نیز دامن نزند!

یعنی در مقام مقایسه، دروغگویی شنيع تر و پلیدتر از روگردانی از راستی و درستی است.

دروغ گویی معضل بزرگی است که در هر بنیان اجتماعی رسوخ کند، آن را ویران ساخته و نابود می کند. همچنین در روایات معتبر و متقن ما، راز و رمز گریز از همه گناهان و تباهی ها، گریز از کذب و دروغ عنوان شده است.

گویا اگر خانواده ای، قوم و قبیله ای، جامعه ای و یا ملت و امتی از همین یک گناه احتراز کنند، از همه گناهان روگردانده اند!

نویسنده معتقد است، دروغ حتی اگر کوچک و ناچیز و یا بعضاً غیر قابل اثبات باشد - نظیر دروغ هایی که ما مثل نقل و نبات به زبان می آوریم تا شانه از زیر باز تیغ بعدی آنها خالی کنیم - گناهی فردی نیست. همه افراد اجتماع را به نوعی درگیر می کند و فضای اعتماد عمومی را از میان می برد.

آدم ها در هوای دروغ آلوده، تکلیفشان معلوم نیست! نمی دانند در بالاتکلیفی چه کنند؟

بپذیرند... نپذیرند... انکار کنند... کتمان کنند!

راهکار اسلام برای عدم ارتکاب چنین گناهی، بستن سرچشمه آنها از یک سو و عدم شیوع و گسترش آنها از سوی دیگر است.

باید یاد بگیریم و یاد بدهیم که حتی از یک دروغ کوچک احتراز کنیم، طبع دروغ اینگونه است که وقتی کوچک آن را مرتکب شدی، ناگزیر از بزرگ آن نیز نمی توانی پرهیز کنی. آنگاه می بینی که این قطرات به هم پیوسته، سیلی خائنمان برآنداز راه انداخته، که هر چه را هست و نیست، با خود می برد!

به تعبیرات زیبای ملک الشعرای بهار، سیل را زاول توان بستن به پیل / چون قزون تر شد بغلطد ژنده پیل

از این گذشته، باید برای شیوع و گسترده گی انجام گسیخته دروغ فکری کرد. وقتی فضای مجازی و شبکه های اجتماعی همچون هوا اطراف ما را احاطه کرده است، و با این پیش فرض که بسیاری از یافته ها و مطالب این شبکه ها کذب محض است، چه تدبیری باید اندیشیده شود و در این راستا، کار برای جوان و نوجوان، چقدر سخت و دشوار است.

این کار چه آینده خطرناکی را برای کودکان خود رقم می زند. از این گذشته، گروه های اجتماعی بزرگتر نیز به خوبی به وظیفه خود عمل نمی کنند. همان مجموعه هایی که راستگویی آنها و اصولاً اهمیتی که آنان به امر صداقت می دهند، مقوم این مفهوم والا به شمار می آید.

یعنی بر فرض که خانواده بر صداقت و راستگویی با فشاری کند، این مفهوم توسط دیگران تأیید و تأکید نمی شود و خردسالان و نونهالان از این بابت دچار نوعی تعارض و دوگانگی تربیتی می شوند! در یک جمله، صداقت و راستگویی باید در دوران خردسالی جا ببقند که خیلی از اوقات این اتفاق صورت نمی گیرد!

تکته دیگر، بحث ضمانت اجرای راستگویی در جامعه است. امری که با جدی گرفتن صداقت و بازخورد مثبت نسبت به آن رخ می نمایاند.

هرگاه حرف از جدی گرفتن مفهومی خاص به میان می آید، من یاد مثالی می افتم که به نظرم کاملاً گویا و رساست.

اجازه دهید پرستی را با شما در میان بگذارم!

اگر کسی با شما با فرهنگ و مقدسات مسلمانان، با کفش قدم

به داخل مسجدی گذارد، مردم با او چه مواجهه ای می کنند؟

اجازه می دهند قدم از قدم بردارد؟ ابتدا... آنچنان با او برخورد

می کنند که بی درنگ متوجه می شود چه خط و خطایی کرده و

از چه خط قرمزی عبور کرده است!

به تعبیر دیگر، می فهمد که این امر در میان چنین مردمی،

امری کاملاً جدی است.

اکنون شما بگویید، اگر همین مورد کوچک را تراز قرار داده و

دست به مقایسه ای مختصر بزیم، آیا راستگویی میان مردم ما

همیشگی است؟ بگذاریم....

اما ضمانت اجرایی دیگر راستگویی در اجتماع، بازخورد مثبتی

است که از سوی آحاد مختلف جامعه نسبت به انجام چنین

هنجاری به ما باز می گردد.

برای سنجش این بازخورد کافی است قدری به «کف جامعه»

راه یافته و با مردم کوچه و بازار صحبت کنیم. کف جامعه محیط

نهادهای انقلابی یا حکومتی و ارزشی نیست. در این قبیل فضاها

ملاحظات وجود دارد که افراد گاه خودسانسوری می کنند و سوپدای

وجود خویش را آنچنان که هست، بروز نمی دهند.

کف جامعه یعنی بازار،... یعنی مترو، اتوبوس، تاکسی و غیره.

یعنی جمع های خودمانی میان اقوام و دوستان و آشنایان.

اگر با این قبیل فضاها انسی داشته باشید، درمی یابید که در

اغلب موارد، راستگوها کسانی تلقی می شوند که نمی توانند گلیم

خود را از آب بکشند. از عهده کار خویش بر نمی آیند. کلاه سرشان می

رود و دالما کارشان با «اما» و «اگر» ها گره می خورد.

من خوش ندارم از این تعبیر استفاده کنم، اما چاره ای نیست!

با کمال تأسف در کف جامعه گاهی راستگویی تقبیح نیز می

شود.

اجازه دهید نکته ای را برای شما بازگو کنم. من دوستی ایرانی

دارم که از جوانی در خارج از کشور زیسته و بزرگ شده است. وی

از قضا چندی پیش برای انجام برخی کارهای تجاری و بازرگانی به

ایران آمد و مدتی را در کشور به سربرد و باز به موطن دوم خویش

بازگشت.

یادم هست در همان روزهای پایانی حضور در ایران، روزی به من

گفت: فلانی! می دانی در این مدت علیرغم علاقه ای که به سرزمین

آیا و اجدادی ام دارم، از چه چیزی بیشتر رنج می بردم؟... از اینکه

مردم صاف و سادگی مرا ناشی از حماقت من دانسته و روراستی مرا

ابله می تلقی می کردند!

خب؛ ممکن است بپرسید با این وجود چه باید کرد؟



این که می‌گویم جوان و نوجوان، به خاطر این است که اینان هم سروکار بیشتری با این قبیل قضاها دارند و هم به جهت صافی و زلالی و شفافیت درون، زودتر این قضایا را باور می‌کنند.

نکته دیگر اینکه به تجربه ثابت شده است، اگر سیاست ورزان، حاکمان، هنرمندان، ورزشکاران و در یک کلمه گروه‌های مرجع جامعه، پاکیزه و منزه شوند، این پاکیزگی تا پایین‌ترین سطوح جامعه و درونی‌ترین لایه‌های آن رسوخ خواهد کرد.

عبارت «الناس علی دین ملوکهم»، که به خاطر کاربردی بودن آن، همیشه بر سر زبانهاست، از حقیقتی انکارناپذیر حکایت می‌کند. اما خدا نکند این قبیل افراد که نگاه‌ها به سوی آنان و انگشت‌های اشاره به سمت آنها تشنه رفته است، به گناهانی این چنین آلوده شوند. آنگاه جامعه را تاهی بر می‌دارد.

رحمت خدا بر شاعر شیرین سخن زبان فارسی، سعدی بزرگ که در یک بیت شعر، حق سخن را به خوبی ادا کرده است:

اگرز باغ رعیت، ملک خورد سبزی / برآورند غلامان او درخت از بیخ

نکته دیگر لزوم مسئولیت‌پذیری نخبگان جامعه است. همان‌ها که باید - نه بسان مردم عادی چند قدم بیش پای خود را، بلکه - صد سال و دویست سال آینده را ببینند و برای بهینه‌سازی آن از همین حالا برنامه‌ریزی کنند. نخبگانی که نباید سرشان گرم فعالیت‌های دیگر شود و نباید مانند سایرین دغدغه معاش داشته باشند و نباید در بند منفعت‌طلبی و سودجویی بوده و یا دنباله‌رو مطامع احزاب و گروه‌های سیاسی باشند.

کاری که اگر مثلاً در خصوص بحث تحدید جمعیت در سالهای پیش انجام می‌شد، امروز با این تهدید جدی جمعیتی مواجه نبودیم.

سخن را کوتاه کنم. اگر قرار باشد راه رشد و کمال را طی کنیم، راستی و صداقت بایستی در جامعه بزرگ داشته شود و سمت و سوی فرهنگ‌سازی‌ها نیز باید بزرگداشت راستان پاکدست باشد. از سوی دیگر و در گام بعدی باید عواملی را که باعث می‌شود مردم به دروغ رو آورند، از سر راه برداریم. از جمله این عوامل می‌توان به ضعف قوانین و قانون‌گریزی، تلقی نادرست زندگی از دروغ، وابستگی، بی‌اعتمادی، منفعت‌طلبی و ترس از افتادن به دردسر، عدم نظارت کافی در سازمانها و دستگاههای اجرایی، ناتوانی در بیان احساسات و عواطف، بی‌مسئولیتی و... اشاره کرد.

اینها را هم که اذعان می‌کنید، کارهایی است کارستان!

زیاده سخن رفت،

شرح این هجران و این خون جگر / این زمان یگذار تا وقت دگر



هزار راه نرفته!

حامد امیدوار

درآمد

داده، فرهنگ و باورهای خود را گسترش داده است. هیچ تمدن بشری و یا مکتب و مرامی بدون دیالوگ و توسعه نیافته. و در جامعه جاری و ساری نشده است. قلم و بیان دو کلید اساسی برای طرح دیدگاه ها و نقد و نظر است.

این صفحه گام کوتاهی برای حرکت در این مسیر است... که گفته اند رسیدن به هر مقصد دور و درازی نیز با گامی کوچک آغاز می شود. با ما بمانید و دیدگاه هایتان را برای طرح در این صفحه با ما در میان بگذارید.



۳۰ سال اول کمی خسته کننده بود!

نمی دانم چرا؟

اما می دانم بعضی از ما ایرانی ها با فرهنگ رقابت میانه چندان نمی داریم.

رفتارهای ما مؤید این ادعاست. ملاحظه کنید، دائماً می خواهیم یک تاز میدان باشیم، افتخار می کنیم که توانسته ایم به لطایف الحیلی رقیب خود را از میدان بدر کنیم؛ گاهی با پشت پا زدن، گاهی با عیب جوئی، گاهی هم با چوب لای چرخ گذاشتن و پوست خربزه زیر پای وی انداختن!

الحق والانصاف نیز از هر اقدامی که رقیب را زمین بزنند، فروگذار نمی کنیم. از افترا و تهمت گرفته تا انگ زدن و لکه دار کردن!

به هر آب و آتشی می زنیم که ثابت کنیم: «من آنم که رستم بود پهلوان...» و بقولانیم این منم که با پول و اعتبار خویش «سر سبیل شاه نغاره می زنم!»

کاش کار به همین جا ختم می شد. در اقدامات دیگر رقیب را «بی اعتبار» و «فیک» و «قلابی» جا می زنیم؛ و چه ها که نمی کنیم! اما اگر بخواهیم از حق نگذریم و منصفانه قضاوت کنیم، رقیب عامل مؤثری برای رشد و پیشرفت ماست. اوست که ما را به کار بیشتر و تلاش گسترده تر وادار می کند و از رکود و سستی باز می دارد.

تاکنون فکر کرده اید؛ آنان که رقیب نداشته اند، اغلب یا درجا زده اند؛ و یا به قهقرا رفته اند؟

رقبا هستند که ما را به سرعت ابتکار عمل، ایده پردازی، نوگرایی و خلافت سوق داده و از ایستایی و سکون خارج می کنند. همچنین وجود رقبا باعث بصیرت بیشتر و شناخت گسترده تر ما از محیط پیرامونی گردیده، به ما آینده نگری را می آموزد.

کیست که نداند سنجش رفتارهای رقبا همچون بازی با مهره های شطرنج همواره بهترین چیش ها را برای ما قرار داده و در نهایت و در برخی شرایط به پیروزی بی چون و چرای ما و بیرون راندن رقیب از صحنه گارزار خواهد انجامید!

برای همین است که در دنیای امروز روی رقبا حساب ویژه ای باز می کنند و وجود آنان را لازمه پیشرفت تلقی می کنند.

همین یکی دو هفته پیش پیام تبلیغاتی زیبایی دیدم که یک کمپانی بزرگ خودرو سازی برای کمپانی دیگری که رقیب بی بدیل آن به شمار می رفت فرستاده بود:

«تبریک به خاطر ۱۰۰ سال رقابت با تو؛ ۳۰ سال اول که نبود، کمی خسته کننده بود!»

درست متوجه شدید؛ رقیب پروری مشخصه بارز این پیام تبلیغاتی است. اما این شرکت خودروساز یا مهارت و هوشیاری تمام پیام پنهان دیگری را نیز القا می کند و آن اینکه ما ۳۰ سال از شما جلوتریم و به همین نسبت بر شما برتری و تفوق داریم.

شاید این پیام تبلیغاتی حرکت دادن مهره ای است در دل این رقابت تنگاتنگ نفس گیر!

و باز چه کسی می داند... شاید این کمپانی با حرکت دادن چند مهره دیگر بتواند رقیب خود را کیش و مات کند!

من از آن دست که می پروزم، می زویم

شاید باور نکنید،

اما من آنقدر که از تأثیر رفتار ناهنجار حاکمان بر توده مردم می ترسم، از تأثیر اقدام ناشایست والدین بر فرزندان هراس ندارم!

ممکن است بپرسید چرا؟ زیرا به تعبیر زیبای عرب زبان ها، «من لم یؤدبه الابوان، ادبه الزمان»

کسی که پدر و مادر ادبش نکند، (به ناچار) زمانه او را ادب خواهد کرد. هر چند یکی با مهر و عفو، و دیگری با پس گردنی!

اما اگر حاکمان دچار نابسامانی رفتاری شوند، این رفتار ناشایست تحت تسلط قدرت، موجه جلوه داده شده، قبح و نادرستی آن - به ویژه در میان توده مردم - از میان خواهد رفت. بدین ترتیب مردم کاری را می کنند که ناشایست است، اما خود به نادرستی آن اذعان ندارند.

چند ماه پیش در روزهای پرتلاطم اردیبهشت ۹۶ و در دوران تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری دوازدهم یکی از دانشگاههای تهران پذیرای دو تن از چهره های شاخص سیاسی از دو جناح مختلف بود تا در مقابل دانشجویان مناظره ای برگزار کنند.

این دو نفر رأس ساعت مقرر در نشست دانشجویی مذکور حاضر شدند و پس از تعارفات معمول فرار شد یکی از آن دو در وقت مقرر صحبت کند و آنگاه به همان میزان به نفر دوم فرصت داده شود تا حرفهای خود را مطرح نموده، به سخنان طرف مقابل پاسخ دهد. نفر نخست ۴۵ دقیقه حرف زد و در تمام مدت، نفر دوم با دقت به مباحث وی گوش داده و البته برخی مطالب را - لایذ برای پاسخگویی - یادداشت می کرد. فرصت نفر اول به پایان رسید و نفر دوم که میبای ۴۵ دقیقه پاسخگویی و استدلال بود، با یاد و نام خداوند آغاز به سخن کرد.

در همان هنگام و در کمال ناباوری نفر اول کیف خود را برداشت، از جا بلند شد و با عنایت به اینکه به خاطر دعوت در نشست دیگر امکان ادامه حضور در آن مجلس را ندارد، بی ادبانه جلسه را ترک کرد. نگذریم که این اقدام جفدر برای برگزار کنندگان و حاضران در آن مناظره گران تمام شد و در نهایت به تعطیلی آن نشست انجامید، اما از یک واقعیت مهم پره برداشت.

اینکه بی اخلاقی و آبروریزی در سطحی چون کاندیداهای ریاست جمهوری، چه شتابان و زود هنگام آثار خود را در لایه های بعدی جامعه به جا گذاشته و تأثیرات مخربی ایجاد می کند.

... اجازه دهید حرف مهم تری بزنم. آنچه بیان شد فقط یکی از تأثیرات رفتارهای ناشایست حاکمان در لایه های بعدی اجتماع است که به صورت جلوه ای آشکار به چشم ما آمده است.

خدا می داند چه اثرات نامطلوب دیگری هست که تا عمیق ترین سطوح اجتماعی رسوخ می کند و کسی از آنها خبر ندارد.

باز هم چشم در چشم یکدیگر بدوزیم و بگویم چرا مردم ما اینطور شده اند؟

نه عزیز من؛ اینها اینطور نشده اند. اینطور بارشان آورده ایم!

از پدر خویش تیزی دلیل قبول نکن!

آیا شما فرزند جوان دارید؟

در محیط جامعه چطور؟ با جوانان سر و کاری دارید؟

اگر پاسخ شما مثبت باشد، می دانید که سر و کله زدن با جوانان خود، کاری است کارستان!

آنقدر نحوه تعامل با جوان دقیق و مهم است که گاهی باید با دوستان و همراهان به برخی از زوایای این ارتباط پرداخت تا ببینیم آیا آنان نیز این نحوه ارتباط را می پسندند یا نه... و آیا مهر تأیید بر رفتار ما می زنند یا خیر؟ من از آن دسته آدمها هستم که به این نحوه تعامل کاملاً معتقدم.

اکنون از شما می خواهم که قدری تأمل کنید درباره پسر جوان من که گاهی نکات جالبی را با پدر خویش در میان گذارده، سؤالاتی می پرسد و پاسخ هایی می طلبد.

او چندی پیش به من می گفت، پدر جان، من شما را قبول دارم، اما فلان دوست خانوادگی مان را نیز آدم معقول و سنجیده ای می دانم. گاهی می بینم که بین نظرات شما و سخنان او اختلاف جدی وجود دارد و من می مانم که نظر کدامیک از شما را بپذیرم.



را بر آن می‌بندد.»

کتاب «انسان و مسئولیت» وی را بخوانید. این کتاب از منتظر دین به بحث مسئولیت پرداخته و برای تعمیق باورهای مذهبی مانیز کتاب مناسبی است. اما چرا این حرف‌ها را گفتم؟

برای اینکه یادآوری کنم در هر شرایط و اقتضایی که هستیم، از مسئولیت‌های خویش غفلت نوزیم و آشکار و پنهان به وظایف خود عمل کنیم.

ما گاهی به واسطه عبور از دوران جوانی و گام نهادن به عرصه میانسانی و یا احیاناً کهنسالی درک عمیقی از جوانان نداریم. در حقیقت آنان را با تراز خود می‌سنجیم و با تراز خود وزن می‌کنیم. در حالی که او جوان است و شرایط ویژه خود را دارد. تجربه ما را ندارد و ممکن است گاهی خطا کند. همچنین باید بدانیم جوانی دوره آزمون و خطاست و همواره باید برای جوانی جوان حساسی باز کنیم.

از یک سو هم‌سخ او شده، قدری به او نزدیک تر شویم و از آثار این ارتباط بهره ببریم که بزرگان گفته‌اند: «السَّخِیةُ عَلَی الْاِتِّصَامِ» سخیت علت ارتباط و اتصام است. از سوی دیگر اشتباهات او را مشفقانه و بذراته گوشزد کنیم و او را از خط و خطا برهانیم.

روزی دانشجویی جوان نزد استاد ما آمد و پرسشی را مطرح کرد. استاد پیش از آنکه به پرسش او پاسخ دهد، با نگاه ناخذي قیافه او را که بی‌شبهت به درویشان نبود، برانداز کرد و گفت: شما چندساله هستید؟ پاسخ داد: ۲۰ ساله.

گفت: پسر! این ریش انبوه چیست؟ این قیافه، قیافه جوانان نیست. شما به پیرمردها بیشتر شباهت داری تا جوانان.

... و من همان موقع احساس کردم که جان سخن در همین نکته‌هاست.

اگر جامعه به کزی‌ها عکس العمل نشان می‌داد، چه اتفاق‌های مبارکی در راه بود!

اتفاقاً تفاوت تعلیم با تربیت نیز به همین قضایا برمی‌گردد. ما در تعلیم اندوخته‌های علمی خود را به مخاطب منتقل می‌کنیم، در حالی که در تربیت روی بینش، منش و رفتار وی اثر گذارده و آنها را اصلاح می‌کنیم.

در این قبیل موارد به نظر شما من چه کنم؟

من به صراحت به او گفتم نظر من را قبول کن. چون من دارم با تو زندگی می‌کنم. شرایط و اوضاع و احوال تو را می‌دانم و از روحیات تو به قدر کافی مطلعم، اما او چنین اشراف و احاطه‌ای به تو و فضاهای فکری تو ندارد.

البته آرا و عقاید مرا هم بی‌چون و چرا قبول نکن. چون اگر یاد گرفتی از من که پدر تو هستم بی‌دلیل قبول کنی، از دیگران نیز به همین منوال قبول خواهی کرد.

واقعاً اگر شما جای من بودید، به او چه می‌گفتید؟

البته به شما عرض کنم که من نیز این اعتماد به خداوند و استقلال رأی را از اساتید بزرگوار خود آموخته‌ام. فرهیختگانی که در عرصه علم و دانش کم نظیرند، ولی نمی‌پذیرند شما حرف خود را از زبان آنها بیان کنید. آنها دست از رانت‌ها شسته‌اند. لذا زبان‌شان تیز و برنده است. دنیایی مستقل و ویژه دارند. دلسوز و کم‌توقع‌اند. در بسیاری از مبانی با ما مشترکند، اما انتقاد هم دارند.

خب، بگذارید انتقاد کنند. زبان به اعتراض بکشایند. در اعتراض و انتقاد آنها نوعی سازندگی نهفته است.

من نیز دوست دارم فرزند جوانم به گونه‌ای تربیت شود که بعدها از این فرصت انتخاب به شایستگی استفاده کند.

نسلی که مطالعه به جانش بسته است!

اگر همچو من عمر شما به سالهای قبل از انقلاب اسلامی قد دهد:

و اگر از نسلی باشید که مطالعه به جانش بسته بود،

بی شک نام زیبای «عین صاد» برایتان آشناست.

روحانی و نویسنده نام آشنا که از متفان جوانی تاروکی که در سن ۴۸ سالگی بر اثر تصادف جان باخت، لحظه‌ای از مسئولیت و سازندگی غفلت نوزید؛ مرحوم شیخ علی صفایی حائری!

من تا همین چند سال پیش نمی‌دانستم که در ورای همین دو حرف عین صاد رمز و رازی نهفته و با تأمل انتخاب شده است:

«جسمی که مراقب است و می‌کاود... و اگر خیط و خطایی ببیند، راه

یک نکته از هزاران...

جستارهایی از سبک زندگی انسانی - اسلامی در آثار و منابع دینی

گردآوری: فاطمه شعاعی

قسمت سوم

تعریف سبک زندگی از منظر مقام معظم رهبری

«رفتار اجتماعی و سبک زندگی، تابع تفسیر ما از زندگی است. هدف زندگی چیست؟ هر هدفی که ما برای زندگی معین کنیم، برای خودمان ترسیم کنیم، به طور طبیعی، متناسب با خود، یک سبک زندگی به ما پیشنهاد می‌شود.»

تأثیر جهان‌شناسی بر آداب و سبک زندگی

نوع نگاه ما به جهان نیز در انتخاب سبک زندگی و آداب عمل تأثیر دارد. کسی که این دنیا را جای خوش‌گذرانی و لذت‌جویی می‌بیند به گونه‌ای زندگی می‌کند، کسی که این دنیا را مزرعه آخرت و محل آزمایش می‌داند، زیست دیگری برای خود رقم می‌زند. در اصل دنیا مزرعه آخرت و باشگاه تربیت انسان است. خدای متعال در این باشگاه به لطف و عنایت خود مصائب و دشواری‌هایی قرار داده تا جان ما را برای حضور در سرای دیگر ورزیده و توانا گرداند. با این گونه نگاه به هستی، روش زندگی و آداب حضور ما در این جهان متفاوت خواهد شد. هرگز گلابه از دشواری‌های زندگی نخواهیم داشت و بلا و مصیبت را با صبوری تحمل خواهیم کرد. در حالی که انسان غیردینی تلاش می‌کند همه آنچه را در بیرون از این دنیا و پس از حیات دنیوی به دست می‌آید در همین دنیا پدید آورد و در زمین بهشت شتاد بسازد، آرمان انسان دینی، زندگی در زمین برای رسیدن به آسمان است.

نوع نگاه

جهان نیز در انتخاب آداب عمل تأثیر دارد. جای خوش‌گذرانی و گونه‌ای زندگی می‌کند. مزرعه آخرت و محل زیست دیگری برای می‌زند.

خدای

ن خدای ذهنی و مآ بلکه خدایی است. در زندگی افراد چه سان مؤمن هیچ ؟ برا که خدای او غایب رد و اگر شکایت کند نداوند شکایت کرده است.

بازدگی» محصول غرب
باختن در برابر جلوه ه
ت و خود را شبیه آنا
ن را هم در انسان ایجاد
فرهنگی غرب، سرانجام
بی» ملت ها می انجمند.

بهره گیری بیش از حد کفاف، عامل تباهی زندگی

بر حسب جهان بینی الهی، انسان در زندگی دنیایی مسافری
بیش نیست که مقصدش زندگی آخرت است و زندگی دنیا، منزلگاه و
مسافرخانه سر راهی اوست و ناگفته پیداست که راحتی هر مسافری
در سبکبالی اوست. چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در
این باره می فرماید: «اعقل لذتیاک کأنک نعیش أبدا و اعقل لأخرتک
کأنک تموت غدا». برای دنیای خود چنان کار کن که گویی تا ابد
زنده ای و برای آخرت چنان کار کن که گویی همین فردا خواهی مرد.
(تنبيه الخواطر، ۲۳۴/۲)

رفاه زندگی، خط قرمز زندگی

اسلام مانع رفاه زندگی نیست، بلکه انسان را نه زندگی بهتر و سالم تر
دعوت می کند. اسلام از رفاهی که افراطی و سرطانی باشد و تن پروری
در آن باشد، بر حذر می دارد؛ توصیه اسلام اجتناب از تجمل گرایی،
اشراقی گری و انگشت نما شدن در بهره برداری از مواهب مادی دنیوی
است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «ابن مسعود! آنکه
در دنیا با ناز پروردگی زیست می کند، چه سودی می برد آنگاه که در
آتش جاودانه می گردد؟ آنگاه به جلوه بیرونی زندگی دنیا آگاهند، اما
از آخرت بی خبرند. خانه ها می سازند، کاخ ها برپا می کنند، مسجدها
را به زیور می آرایند، مقصد همه تلاش هایشان تنها دنیاست و به آن
روی آورده اند و دل بسته اند، خدای آنان شکم هایشان است، خدای
برترین فرموده است: «با این پندار که همواره زنده اید، دژها و کاخ ها
برمی افرازید؟ و به گاه انتقام گیری، همچون سرکشان رفتار می کنید؟
بسی تقوای خدا را پیش گیرید و از من فرمان برید.» و نیز خدای برترین
فرموده است: «آیا دیده ای آنکه هوشش را خدای خود گرفت و خدا با
وجود علم گمراهش ساخت و بر گوش و دلش مهر نهاد و بر دیده اش
پرده انداخت؟ پس از خدا چه کسی هدایتش خواهد کرد؟ آیا پند
نمی گیرید؟» چنین کسی جز منافق نیست که هوس خویش را دین
خود ساخته و شکمش را خدای خویش، از هر چه دلش بخواهد، خواه
حلال و خواه حرام، نمی پرهیزد. خدای برترین فرموده است: «اینان
به همین زندگی پست خشنودند، اما این زندگی در برابر زندگی آخرت
تنها کالایی ناچیز است.» (مکارم الأخلاق، ۲/۲۴۴/۲۶۶۰)



مؤلفه های سبک زندگی بر اساس حکمت ۸۲۲ نهج البلاغه

بر اساس حکمت ۲۲۸ نهج البلاغه، سبک زندگی مؤلفه هایی دارد
که روابط انسان با طبیعت و انسان با انسان را تعریف کرده است. این
حکمت چند مؤلفه برای سبک زندگی مطرح کرده است.
از جمله اینکه، امام علی علیه السلام می فرماید: «کسی که برای
دنیا غمگین باشد از قضای الهی ناخشنود است.» خداوند برای
آفریدن انسان برنامه ای داشته که همان قضا و قدر است. روزی هایی
از سوی خداوند برای ما تعیین شده که ما آنها را انتخاب می کنیم و
اگر برگزیدیم دیگر حق محزون شدن و اعتراض نداریم. امام علی علیه
السلام در این سخن یکی از موضوعات اصلی سبک زندگی را مشخص
کردند و آن مسئله شادی است. از نگاه امام در رابطه انسان با دنیا،
غم وجود ندارد. در خطبه همام، امام علی علیه السلام، نوعی از حزن
را برای مؤمنان مطرح می کند؛ حزنی که به دلیل خواندن قرآن در
دل ها ایجاد می شود که حزن معنوی است که نتیجه آن شادی و
بهجت درونی است که بخشی از آن با لبخند بروز پیدا می کند. انسان
مؤمن فضای نفریحاتش عمیق و شادی هایش گسترده است.
در حکمت ۲۲۸ نهج البلاغه، امام علی علیه السلام همچنین
می فرماید: «هر کسی از مصیبتی که به او رسیده شکایت کند، از
پروردگارش شکایت کرده است.» خدای مؤمنان خدای ذهنی و
مکانیکی نیست، بلکه خدایی است که اراده و ربوبیتش در زندگی افراد
جاری است، بنابراین انسان مؤمن هیچ گاه شکایت نمی کند، چرا که
خدای او غایب نیست و حضور دارد و اگر شکایت کند در محضر خداوند
شکایت کرده است. گاه حوادث تلخ به شکل مصیبت و ضرر و زیان
خودنمایی می کند، در این مواقع است که زندگی مؤمنانه اهل ایمان
وارد گود می شود و به ایفای نقش می پردازد. انسان مؤمن در رابطه با
خدا به خود اجازه نمی دهد که توانایی های موجودش در راه شکایت
صرف شود. انسان مؤمن در برابر مصیبت ها و زیان ها هم صبر و هم
حلم درونی دارد، چرا که خدا را در مراحل مختلف زندگی حاضر و ناظر
می بیند و شکایت نمی کند.

اسلام

هی که افراطی و سر
تن پروری در آن
اراد؛ توصیه اسلام
ی، اشراقی گری و انا
ر بهره برداری از م
ادی دنیوی است.

تأثیر ظاهر بر باطن و باطن بر ظاهر

شاید مهمترین مینا در التزام به آداب و سخت گیری در انتخاب
سبک زندگی، «تأثیر و تأثر متقابل ظاهر و باطن آدمی» است. وجود
انسان دارای سه لایه یا سه بُعد است؛ لایه عقلی یا ساخت آگاهی و
اندیشه، لایه قلبی یا ساخت انگیزه و گرایش، لایه طبیعت یا ساخت
رفتار؛ این سه لایه در وجود انسان کاملاً با یکدیگر مرتبط و بر هم
اثرگذارند. از شگفتی های روح انسان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری درون و
بیرون بر یکدیگر و از یکدیگر است. برای تغییر در ظاهر و دگرگون سازی
رفتار بیرونی، باید به تغییر باطنی پرداخت، چرا که «حالات ظاهر»،
انعکاس «ویژگی های درونی» است. اکنون به آداب اسلامی نظر کنیم؛
چرا در نماز روبه «قبله» می ایستیم؟ زیرا جهت گیری ظاهری به سوی

حضرت
صا علیه السلام فرم
نیست انسان حتی
بوی خوش را ترک
شت یک روز در میا
کند و اگر باز هم ت
روز جمعه حتماً بوی
استعمال کند.

سبک زندگی جهادی به تعبیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیامبر اسلام تغییری فرموده‌اند که این تعبیر به خوبی معنای «جهاد» را می‌رساند. پیامبر می‌فرمایند: «اگر یک درخت در دست داری و همین الان وقت مرگت فرا رسید، درخت را بکار و بعد بمیر.» پیامبر می‌توانست از هر مثال دیگری استفاده کند، اما از درخت‌کاری مثال می‌زند. در اینجا نمی‌خواهد فطیلت درخت‌کاری را بگوید؛ گرچه می‌شود از این حدیث، فطیلت درخت‌کاری را هم برداشت کرد؛ اما غرض پیامبر صلی الله علیه و آله ترویج درخت‌کاری نیست. در اینجا غرض پیامبر این است که اگر ثانیه‌ای از عمرت به جای مانده است، کار مفید انجام بده. درخت‌کاری شمبلی از کار مفید است. می‌گوید، کاری بکن که برای جامعه، برای جهان، برون‌داد و خروجی داشته باشد. پیامبر می‌توانست بگوید، اگر یک ثانیه از عمرت باقی مانده، از آن یک ثانیه هم استفاده کن! نماز خواندن هم کار مفیدی است، اما فایده‌اش برای خودت است. می‌گوید یک کاری بکن که فایده عمومی داشته باشد و این دقیقاً معنی واژه جهاد یا همان تلاش مفید است. (سبک زندگی به روایت انقلاب اسلامی، نوشته محمدصادق کوشکی)

رفتارها و نمودهای عملی و نقش آنها در سبک زندگی اسلامی

در اسلام بخشی از سبک زندگی انسان‌ها به رفتارها و نمودهای عملی آنان بازمی‌گردد. از جمله این رفتارها می‌توان به حفظ الصحه یا نظافت اشاره کرد.

دندان‌های تمیز و سفید علاوه بر سلامت جسمی، در زیبایی ظاهری افراد نیز کاملاً مؤثر است.

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «جبرئیل، مرا چنان به مسواک زدن سفارش کرد که گمان بردم آن را واجب خواهد کرد.» از سوی دیگر، بوی بد دهان مانع ارتباط بهتر با دیگران است و از سویی، بوی مطبوع دهان و رعایت بهداشت دندان‌ها زمینه ارتباط بهتر را فراهم می‌آورد. اسلام برای روابط اجتماعی اهمیت زیادی قائل است. از نظر اسلام، اهمیت استنشام بوی خوش از دهان انسان مسلمان به اندازه‌ای است که با وجود سفارش بسیار اسلام برای حضور در مسجد، کسی که دهانش بوی ناخوشایندی مانند بوی سیر یا پیاز بدهد، حق حضور در مسجد را ندارد. ابوابوب انصاری، شی میزبان نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بود. برای آن حضرت غذایی همراه سیر و پیاز آماده و به محضرشان آورد. حضرت از آن غذا نخوردند. وقتی دلیل را جویا شد، حضرت فرمودند: «به خاطر بوی غذا آن را نخوردم».

معمر بن خلاد گوید: حضرت رضا علیه السلام فرمودند: «سزاوار نیست انسان حتی یک روز استعمال بوی خوش را ترک کند. اگر قدرت نداشت یک روز در میان خود را خوشبو کند و اگر باز هم نتوانست، در روز جمعه حتماً بوی خوش استعمال کند.» حضرت رضا علیه السلام مانند پزشکی حاذق، مسائل بهداشتی را متذکر شده و در ارتباط با بهداشت دهان و دندان می‌فرمایند: «مسواک زدن نور چشم را بیشتر می‌کند، مو را می‌روبانند و آب ریزش چشم را از میان می‌برد.»

یک مکان جغرافیایی، دل و جان را هم به همان سمت، می‌کشد و باطن را هم توحیدی و ابراهیمی می‌سازد. چرا به «جماعت» نماز می‌خوانیم؟ چون تشکل و همبستگی ظاهری صفوف و حرکات، تمرینی برای وحدت قلبی و پیوند باطنی امت نمازگزار است. هرچه حجاب و پوشش ظاهری بیشتر و بهتر باشد، این نوع حجاب در تقویت و پرورش روحیه باطنی و درونی عفت، تأثیر بیشتری دارد؛ و بالعکس هرچه عفت درونی و باطنی بیشتر باشد، باعث حجاب و پوشش ظاهری بیشتر و بهتر در مواجهه با نامحرم می‌شود. علاوه بر این بین پوشش ظاهری و عفت باطنی، رابطه علامت و صاحب علامت نیز وجود دارد؛ به این معنا که مقدار حجاب ظاهری، نشانه‌ای از عفت باطنی است. البته این مطلب بدان معنا نیست که هر زنی که حجاب و پوشش ظاهری داشت، لزوماً از همه مراتب عفت و پاکدامنی نیز برخوردار است. الگوگیری از غرب، بدون داشتن بنیان‌های استوار درونی، انسان و جوامع اسلامی را «غربی» می‌سازد. این نیز نوعی از تأثیر برون در درون است. «غرب‌زدگی» محصول غرب‌باوری و خود باختن در برابر جلوه‌های تمدن غرب است و خود را شبیه آنان ساختن، روحیه آنان را هم در انسان ایجاد می‌کند.

صادرات فرهنگی غرب، سرانجام به «مسخ فرهنگی» ملت‌ها می‌انجامد.

بعد پوشش در سبک زندگی

نوع و مقدار پوشش همیشه از مسائل مورد توجه انسان‌ها در ادیان و جوامع مختلف بوده است. آن قدر مهم که بی‌شک یکی از عوامل تشکیل دهنده سبک زندگی افراد، نوع و مقدار پوشش آن‌هاست. نظر غرب در مورد پوشش انسان، مبتنی بر برهنگی است و از آن به عنوان آزادی فردی تعبیر می‌کند. ایده برهنگی، بدین معناست که غرب برای پوشش انسان هیچ گونه حداقلی قائل نیست. برهنه بودن در جوامع غربی اگر غیر عرفی باشد، غیر مبنایی نیست. روبروی همین مسأله، نوع و مقدار پوشش و حجاب را در چارچوب سبک زندگی اسلامی داریم که به صورت شفاف و واضح، تعریف و تبیین شده است. باید توجه داشت که طرز زندگی، مخصوصاً در موضوع پوشش و حجاب، تا حدود زیادی به عرف بستگی دارد و عرف می‌تواند بسیاری از حدود آن را تعیین کند. چه بسا بسیاری از عصادیق نیز ممکن است در عرف جامعه‌ای مباح و یا در عرف جامعه‌ای حرام اعلام شود. البته همه اینها در چارچوب مبانی و تعاریف اصلی سبک زندگی بوده و عدول از آنها معنی ندارد. در سبک زندگی اسلامی، حدود مشخصی است و عدول از آنها، چه عرفی باشد چه نباشد، جایز نیست.

بحث در مقوله حجاب و به خصوص برای خانم‌ها بر سر مقادیر نیست بلکه بحث بر سر نحوه این پوشش یا همان به اصطلاح طرز زندگی است. طرزی که در عین حال هم منطبق با عرف جامعه باشد و هم در چارچوب یک سبک زندگی اسلامی - ایرانی بگنجد. اسلام می‌خواهد تا در بعد پوشش هم مانند دیگر ابعاد سبک زندگی، کرامت انسانی حفظ شود؛ هم آراستگی داشته باشد و هم زیبایی. حد و حدود حجاب در اسلام چه برای زنان و چه مردان، یک بحث اخلاقی است. نحوه پوشش یک انسان گویای بخشی از اخلاق، فرهنگ و حتی تفکر اوست. روی دیگر این پوشش، به غیر از حدود فردی، به حدود اجتماعی هم مرتبط می‌باشد. اگر بسیاری از رفتارهای ما شخصی است و بر جامعه و دیگر مخلوقات خدا به طور مستقیم اثرگذار نیست؛ برخی دیگر همچون پوشش می‌تواند به صورت مستقیم التراث مفید یا مخربی بر جامعه داشته باشد. در عصر کنونی، چادر به عنوان بهترین وسیله پوشش برای زنان شناخته شده است. البته در مرحله بعدی می‌توان از مانتوهای بلند و مناسب که پوشش کامل را حفظ می‌کند، نیز نام بُرد.

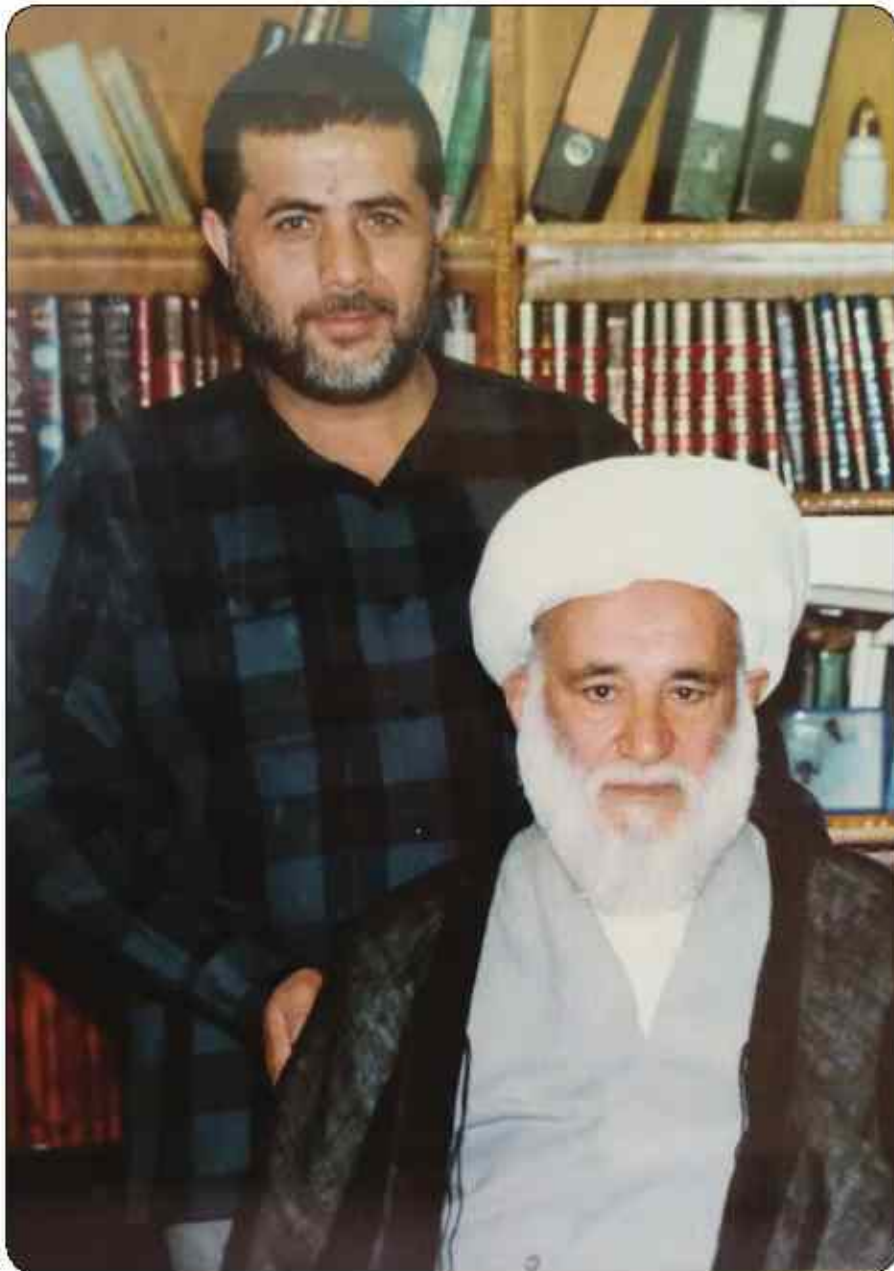
آیت الله احسان بخش، آتش به اختیاری که کار تمیز انجام می داد.

(گفت و گو با حاج احمد عسکری)
مصاحبه و تدوین: محمد مهدی عبدالله زاده

یک پسر عموم در قوچان پزشک بود. به سفارش او تابستان سال ۱۳۴۸ کارمند مبارزه با مالاریا در مشهد شدم. چهار پنج ماه در منزل پسر عموی دیگرم در مشهد زندگی کردم که دانشجوی رشته ریاضی بود. این مدت فرصت خوبی بود تا با افکار و ایده های حضرت آیت الله روح الله (امام خمینی ره) آشنا شوم. دوران کارمندی ام دوام نیاورد. تا اینکه پدرم از من خواست به رشت برگردم. پدر برایم مغازه ای گرفت و پانصد تومان نیز به عنوان سرمایه به من داد.

به سرعت در کاسبی رشد کردم و جزو بازاری های خوشنام رشت شدم. همزمان با فعالیت در بازار، با آقایان آیت الله احسان بخش و ربانی املاشی ارتباط برقرار کردم. آقای احسان بخش اهل کار تشکیلاتی و منظم بود. برای همین مسئولیت فعالیت، شناسایی و جذب نوجوانان و جوانان مساجد گلشن، چهاربزرادران و سرخ تکیه را به من واگذار کرد. برای چند نفر دیگر نیز مسئولیت هایی تعیین کرده بود. ما با آمد و شد در این مساجد با جوانان و نوجوانان مسجدی دوست شده و اقدام به طراحی و اجرای برنامه ها می کردیم.

هفته ای دوبار در منزلش یا بعد از نماز عشا در مسجد چیچیان، باید به ایشان گزارش عملکرد می دادم. آقای



مذهبی اضافه شد. ایشان تأکید داشت که باید فعالیت روشنگری داشته باشید ولی خودتان کمتر دیده شوید زیرا معلوم نیست وقتی اسیر دست ساواک شدید، کی و با چه وضعیتی رها خواهید شد.

به مدت چند ماه، هفته‌ای یک بار برادری به اسم آقای محمدی از قم به رشت می‌آمد و جلسات تفسیر قرآن برگزار می‌کرد که مورد استقبال قرار گرفته بود. هیئت دانشجویی حضرت علی‌اکبر نیز زیر نظر آقای احسان بخش ایجاد شد.

مسئولیت هیئت با آقای سید حسین دری بود. برروز این هیئت بیشتر در تاسوعا و عاشورا بود. ساواک هم نسبت به آن خیلی حساس بود و سرانجام ساواک تعدادی از اعضای این هیئت را دستگیر و زندانی کرد.

مکتب مهدی

مکتب مهدی واقع در زیارتگاه چهاربرادران^۲ ایجاد شد. این مکتب توسط من و پدر آیت الله سید علی حسینی رشت آبادی و با همراهی چند نفر دیگر تأسیس شده بود. دعای تدبیه را حجت الاسلام صدیق در آنجا برگزار می‌کرد. در این مجلس آقای سیدحسین مداح نوحه‌گری می‌کرد. در مناسبت‌ها در این محل جشن می‌گرفتیم و تعداد قابل توجهی از جوانان و نوجوانان شرکت می‌کردند.

دستگیری توبت اول

سال ۱۳۵۰ ساعت حدود ۱۱، روزی یک نفر کروات‌ی با عینک دودی به حجره‌ام وارد شد. گفت: من مأمور شهرستانی هستم و با شما کار داریم. حتی اجازه نداد دمیایی‌ام را عوض کنم. قدری جلوتر، شورت قهوه‌ای آنها پارک بود. دو نفر این طرف و آن طرفم نشستند و ماشین حرکت کرد.

همین که وارد به اصطلاح شهرستانی شدیم، چشم‌هایم بسته شد و سیل فحش و مشت و لگد شروع گردید. قدری در آنجا بودم تا آنکه با همان وضع من را برای بازجویی بردند.

اولین سؤالشان این بود که ربانی املشی کیست؟ آیا او را می‌شناسید؟ پاسخ دادم: بله، روضه خوان است. سؤال دوم آنها در مورد آقای احسان بخش بود. جواب دادم: ایشان پیش‌نماز است.

بعد از این دو سؤال بود که بیشتر توهین کردند و تنبیه! بعد هم گفتند: در مسجد



سخنرانی‌های داغ آقای احسان بخش، فضای مسجد جوابگوی حضور مردم نبود و مستمعین بیرون مسجد نیز می‌نشستند. سخنرانی‌های ایشان متناسب با نیازهای روز بود. مثلاً هنگامی که شبهه‌ای در مورد صلح آقا امام حسن علیه السلام ایجاد شد، یک ماه در این مورد سخنرانی کرد.

در این مسجد و زیر نظر ایشان، برای رده‌های کودکان، جوانان و نوجوانان و همچنین بزرگسالان، کلاس قرآن تشکیل می‌گردید. همین مسجد پایگاهی شد تا ایشان برای شهر رشت، دیگر شهرهای استان گیلان و حتی روستاهایش، در امور مذهبی و سیاسی برنامه‌ریزی کنند.

از برنامه‌های مستمر این مسجد می‌توان علاوه بر اقامه سه‌توبت نماز جماعت، به برگزاری دعا‌های کمیل، تدبیه، دعای توسل و زیارت عاشورا اشاره کرد. من بیشتر در دعا‌های کمیل شرکت می‌کردم. اصولاً خود آقای احسان بخش دعای کمیل را با صدای دلنشینش می‌خواند.

در مسجد سرخ تکیه به همراهی آقاسید عیسی حجتی که اکنون آیت‌الله شده، کتابخانه‌ای درست کرده بودیم که بیشتر کتابهایش سیاسی بود.

اوج‌گیری مبارزات از سال ۱۳۵۰

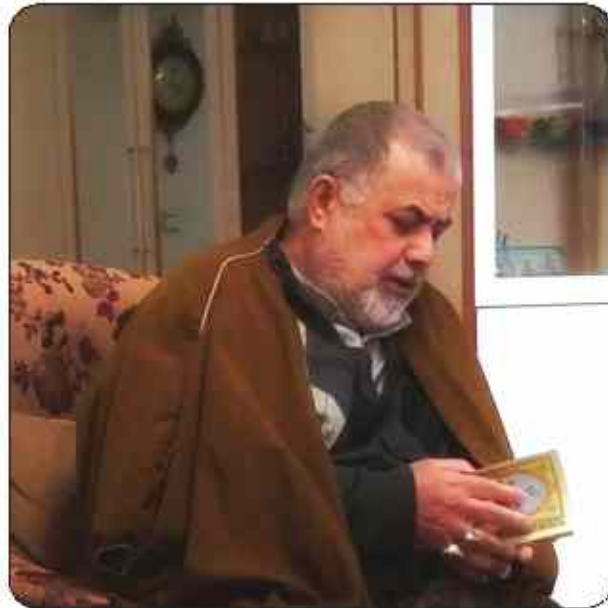
با تاجگذاری شاه و بریز و بیاشهایی که به‌عنوان جشن انجام شد، شعله‌های خشم مردم فروزان‌تر گردید. از سال ۱۳۵۰ آقای احسان بخش آشکارتر وارد میدان شد، ایشان در مناسبت‌های مختلف از افرادی همچون آقای فلسفی، فخرالدین حجازی، آقای خامنه‌ای، آقای حسام، ضیایی و کافی برای برگزاری مجالس دعوت می‌کرد.

از این سال بود که به‌دستور آقای احسان بخش به‌میران جلسات خانگی

احسان بخش با رویی باز از ما در منزلش استقبال کرده و پذیرایی می‌کرد. با کمک ایشان در مساجد کتابخانه دایر می‌کردیم. همچنین به ما مأموریت‌های ویژه‌ای نیز واگذار می‌کرد؛ مثلاً از من خواست تا فهرستی از کل مشروب‌فروشی‌های استان تهیه کنم که متأسفانه در آن سال آمار مراکز رسمی و غیر رسمی به هزار باب می‌رسید. همچنین شناسایی اعضا و رصد فعالیت‌های انجمن حجتیه در رشت را به من واگذار کرده بود. یکی دو سال بعد، شناسایی اعضای حزب توده را نیز به مسئولیت‌هایم اضافه کرد. آیت‌الله احسان بخش در سال ۱۳۴۰ به‌دستور حضرت امام (ره) وارد گیلان شده بود و روابط اجتماعی خوبی داشت. آقای احسان بخش با آیت‌الله مطهری و آیت‌الله مفتاح روابط نزدیکی داشت و این موارد کمک می‌کرد تا ایشان دارای نظرات و فعالیت‌های سیاسی خاصی باشد. همچنین پسر آیت‌الله مفتاح داماد آقای احسان بخش بود.

مسجد جینی چیان

آیت‌الله احسان بخش منزلی را در خیابان سعدی خریداری کرد و با همت مرحوم محمدجعفر جینی چیان^۳، مسجد جینی چیان را بنا کرد. علش هم این بود که این محله، محله میرزا کوچک‌خان جنگلی بود و رژیم شاه طوری برنامه‌ریزی کرده بود که محلی برای فساد و منکرات باشد. با ساخت و توسعه این مسجد و از ابتدای سال ۴۰، آیت‌الله احسان بخش شب‌های شنبه در مسجد مراسم و منبر داشت و با عناوین مختلف مذهبی، موضوع را به مبارزه علیه ظلم و بی‌دینی مرتبط می‌کرد. این مسجد سبب تحول مردم منطقه شد، به نحوی که از آن زمان تاکنون بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین هیئت مذهبی را دارد. در هنگام



بی نوشت ها:

۱ - حاج شیخ صادق احسان بخش (زاده ۱۳۰۹ - درگذشته ۱۴ خرداد ۱۳۸۰) از نمایندگان ولی فقیه در گیلان و امام جمعه رشت بود. او از پاییز ۱۳۵۹ تا ۱۳۸۰ این مقام را دارا بود. در سال ۱۳۶۷ دوره سطح و خارج را در قم گذراند و پس از آن در سال ۱۳۶۲ وارد دانشکده معقول و منقول شد و موفق به اخذ درجه لیسانس از دانشگاه تهران گردید.

مبارزات سیاسی آیه الله احسان بخش از سال ۱۳۲۹ شمسی آغاز شد. او در ۲۶ فروردین ۱۳۶۱ در مسجد کاسه فروشان رشت ترور شد و دچار مصدومیت شدید گردید. به خاطر عوارض ناشی از ترور، ۱۴ بار عمل جراحی گردید.

وی می نویسد: «من شاید جزو نخستین شاگردان امام بودم که از ایشان اجازه دریافت نمودم.» پیش از ۵۷ اثر علمی، دینی و سیاسی از ایشان چاپ شده است که مهم ترین آنها «مجموعه ۳۵ جلدی آثار الصادقین» است. ایشان می نویسد: «از سال ۱۳۴۰ شمسی تا پیروزی انقلاب، عکس حضرت امام در دفتر مدرسه ام نصب بود. در طول دفاع مقدس تقریباً هیچ عملیاتی نبود که من در آن حضور نداشته باشم.» دانشوران و دولتمردان گیل و دیلم، ۸۴ - ۱۸۱

۲ - مسجد چینی چنان رشت: به دلیل مکان اعلام مرجعیت حضرت امام خمینی (ره) پس از وفات حضرت آیت الله بروجردی (ره) توسط حضرت آیت الله احسان بخش (ره)، دبیرستان دین و دانش رشت: به علت مکان چاپ و انتشار اعلامیه های انقلابی حضرت امام خمینی (ره)، دبیرستان شهید بهشتی رشت: به خاطر مکان مبارزاتی دانش آموزی فرهنگیان گیلان بر علیه رژیم شاهنشاهی و مسجد آقا سید حسین لنگرود: به دلیل مکان سخنرانی حضرت آیت... فریانی در عید فطر سال ۱۳۵۷ و آغاز تظاهرات علی در شرق گیلان در فهرست آثار ملی ثبت شد. مسجد چینی چنان رشت به دلیل مکان اعلام مرجعیت حضرت امام خمینی (رحمه الله) پس از وفات حضرت آیت الله بروجردی توسط حضرت آیت الله احسان بخش در فهرست آثار ملی ثبت شده است.

۳ - چهار برادران در میان تکیه خمیران زاهدان، که پس از احداث بلوار جدید در حاشیه خیابان واقع گردید. صاحبان مزار بر حسب گفته مؤتلفین از سادات بزرگوار هستند. به گفته رابینو، زیارتگاه چهار برادران در نزد زنها بسیار ارجمند است.

۴ - سازمان امنیت و اطلاعات کشور به اختصار ساواک خوانده می شود. در اوسط دهه ۱۹۵۰ میلادی (اواسط دهه ۱۳۳۰ شمسی) با همکاری مشترک موساد و سیا در ایران شکل گرفت. کارشناسان سیا و سپس موساد در ایران به طور فعال به آموزش متدهای جاسوسی و جمع آوری اطلاعات مربوط به مخالفان حکومت شاه، به اعضای ساواک پرداختند. در فروردین ۱۳۳۴ ساواک رسماً به عنوان دستگاه امنیتی کشور، فعالیت خود را آغاز کرد. ابتدا تیمور بختیار توسط مستشاران آمریکایی به ریاست ساواک منصوب شد. (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ۴۱۷)

مراحل ابتدایی آن، مثل دفعه قبل برگزار شد و من را به یک سلول انفرادی بردند. سلول دو در سه بود، بدون هیچ کفپوشی، مجبور بودم روی سیمان های نمناک کف سلول بخوابم.

تفاوت این بار با نوبت قبل این بود که توهین ها و فحش های آنها رکیک تر شده بود و همراه با مشت و لگد، از کابل سیمنی هم در بازجویی استفاده می کردند. موقع شکنجه، گونی به سرم می کشیدند تا آنها را نشناسم. چند شبانه روز اول که نمی گذاشتند چشمم به خواب گرم شود! همین که پلنگ بر هم می گذاشتم، آب بسیار سردی را به صورتم می پاشیدند. هر بار شوک دردناکی به من دست می داد.

ده شبانه روز بازجویی آنها برایشان بی فایده بود و من همه چیز را گمان کردم تا اینکه مجبور شدند رهایم کنند. این بار نیز با چشمنهای بسته من را در پارک شهر که نزدیک ساواک بود رهایم کردند.

وقتی به منزل رسیدم، مادرم از هیجان، حالت خاصی داشت. استفد دود کرد و صلوات می فرستاد.

با تبلیغات رژیم مغفور شاه به عنوان خرابکار معرفی شده بودم. دوستان که هیچ، حتی بعضی از بستگان نیز از من فرار می کردند. شاید هم بیشتر به این جهت بود که حشر و نشر یا من را برای خودشان خطرناک می دیدند. تحت تأثیر همین تبلیغات مسموم بود که افراد کمتر به حجره ام مراجعه می کردند و سبب شد کاسبی ام از رونق بیفتد. پس از آزادی، حاج آقا احسان بخش من را بیشتر تحویل می گرفت و به من محبت می کرد.

چینی چیان چه می کنی؟ جواب دادم: می روم نماز جماعت می خوانم. سپس پرسیدند: در مسجد سرخ تکیه چه می کنی؟ باز هم جواب دادم: آنجا هم نماز می خوانم. بازجو گفت: تو یک نفر چندجا باید نماز بخوانی؟

بازجو پرسید: چرا از بازاری ها پول جمع می کنی؟ جواب دادم: برای فقرا و بیچارگان پول جمع می کنم. برای ازدواج و مسکن بیچارگان کمک می کنیم. باید سؤال ها و پاسخ ها را می نوشتم و جلوی هر کدام امضا می کردم.

برایم جالب بود که پرسید: رزیت کیست که شعار داده ای مرگ بر رزیت، پاینده قرآن! جواب دادم: من گفته ام بزیذ. بازجو گفت بزیذ که مرده، باید بگویی منظورت کی بوده؟! تا خواستم جواب بدهم، شلاق را بالا برد و گفت: نباید جواب بدهی! دو شبانه روز در شرایط بدی به سبک خودشان از من پذیرایی کردند و با گرفتن تعهد آزادم کردند.

دستگیری نوبت دوم

غروب یک روز زمستان در مسجد چهاربرادران مجلس بود. فرزند آیت الله احدی به علتی نامعلوم از دنیا رفته بود و ایشان سخنرانی داشت. موضوع صحبت به مناسبت تولد آقا امام صادق علیه السلام در مورد شیوه های مردم داری در مکتب امام صادق علیه السلام بود. ما نیز محیط را چراغانی کرده و با شربت و شیرینی از حاضرین پذیرایی می کردیم.

بعد از جشن، همین که از پله ها پایین آمدم، دو نفر دستم را گرفتند و گفتند: باشما کار داریم. متوجه شدم که یاز برادران ساواکی^۱ سراغم آمده اند!

ماریتا

سید ابوالقاسم طباطبایی

سید ابوالقاسم طباطبایی، فرزند سیدرضا، متولد ۱۳۴۳ دامغان، جانباز شیمیایی ۵۰ درصد، اشتغال: آموزش و پرورش و شغل فعلی: تأسیسات چی

پیکورچی

خانواده‌ای ۹ نفره بودیم. مرحوم پدرم کارگر بود. با عرق جبین شکم ما را سیر می‌کرد. ما هم مجبور بودیم کار کنیم.

از چهارده سالگی تابستان‌ها به معدن سنگ بالاست می‌رفتم. صبح‌ها هنوز آفتاب نروده بود که عازم معدن می‌شدیم. به محض رسیدن به محل کار، کارمان را شروع می‌کردیم.

پیکورچی بودم. پیکور را به دست گرفته و به جان سنگ‌های زمخت معدن می‌افشادم. باید در دل سنگ‌ها چند چال عمیق می‌زدیم تا آن‌ها را از مواد منفجره پر کرده و منفجر کنند.

وقتی پیکور شروع به کار می‌کرد، آن را محکم به سنگ فشار می‌دادم. تمام بدنم به لرزه در می‌آمد. عرق سرتا پایم را می‌پوشاند. کمی که می‌گذشت، حتی دندان‌هایم درد می‌گرفت.

پنجاه نفر کارگر بودیم و کارفرما آن قدر نان و پنیر تهیه نمی‌کرد که شکم ما در موقع صبحانه سیر شود. با همین وضع تا ساعت ۴ بعداز ظهر کار می‌کردیم.

خمپاره

سال ۶۱ به جبهه رفتم. یسجی بودم. دو هفته آموزش دیدم. ابتدا ما را به سینا بردند. در سازمان‌دهی، تدارکات‌چی شدم. نزدیک شوش دانیال چادرمان بود. دوازده نفر در یک چادر استراحت می‌کردیم. عملیات رمضان انجام شده بود. هر روز برای جمع‌آوری غنایم می‌رفتیم. هر چه را که احتمال می‌دادیم به کارزمندگان نیاید و با



بتوانیم در جنگ از آن استفاده کنیم جمع می‌کردیم؛ مثل اسلحه، مهمات، آهن‌آلات، مواد غذایی و ماشین‌آلات. هرچند تعدادی قبل از ما در همان لحظه اول، کلیشه واحدشان را به بدنه خودروهایی سالم زده بودند.

صبح زود روز دوم در جادر بودیم. یک‌بار صدایی شنیدم و قدری خاک به جادر ما پاشیده شد. از جادر بیرون آمدم، چیزی تا نیمه به زمین فرورفته بود. بلی را برداشتم تا آن را از زمین بیرون بکشم. یک‌دفعه یک نفر که کمی از من قرار داشت، با عصبانیت فریاد کشید: «عمو چکار می‌کنی؟ برو عقب!» الان بیچاره می‌شیم! بلی را انداختم و عقب رفتم. تا آن زمان نمی‌دانستم خمپاره یعنی چه.

ماریتا

زمستان سال ۶۲ همراه بچه‌های طرح لبیک به جزیره مجنون رفتم. یک‌شب چند نفر را برای باز کردن قسمتی از دژ خواستند تا آب به طرف دیگر جزیره برود و دشمن نتواند از آنجا به ما حمله کند، من هم داوطلب شدم. تا نزدیکی‌های اذان صبح کلنگ می‌زدیم. خاک جاده کوبیده شده بود. زمین خیلی سخت بود. کلنگ زدن کار راحتی نبود، ولی من تصمیم داشتم کار را تمام کنم. نزدیک اذان صبح راه آب باز شد و آب به طرف دیگر جریان پیدا کرد. به عقب برگشتم تا پیش بچه‌ها بروم. در نزدیکی استقرار گردان وضو گرفته و نماز صبح را خواندم. یک نفر در نزدیکی من خوابیده بود و پتویی رویش کشیده بود. دو سه بار صدایش زدم تا بلند شود و نماز بخواند. از جایش بلند نشد. از زور خستگی کنارش دراز کشیدم و کمی از پتو را روی خودم انداختم.

با گرمای خورشید از جایم بلند شدم. ساعت ۱۰ صبح بود. تعجب کردم، آن برادر هنوز از جایش تکان نخورده بود، تا پتو را از رویش کشیدم، از تعجب خشکم زد. افسر یعنی بود که به پیشانی‌اش تبر خورده بود. یادم می‌آید فقط نماز عصر روز دوم را در جزیره مجنون خواندم. دیگر چیزی به یاد ندارم. تا اینکه دیدم در محل دیگری هستم. از جایم بلند شدم تا به کمک یک نفر دیگر سوار بالگرد شوم. پرواز کرد و هاورگرافتی که در آنجا پهلو گرفته بود هم رفت.

برادر حسن ربیع‌زاده که فکش داغان شده بود به من رسید و گفت: «سید! تو هم اینجاایی؟»

به او جواب دادم: «آری، ولی اینجا کجاست؟»

هنوز حرفم تمام نشده بود که هواپیماهای دشمن آمدند و منطقه را بمباران کردند. در همان حالت گیجی تعجب کردم که چرا بمب‌هایشان منفجر نمی‌شود؟! صدای بلندگوی دستی بلند شد: «برادران، دشمن از بمب شیمیایی استفاده کرده! جفیه‌هایتان را خیس کنید و جلوی صورتتان بگیرید و فرار کنید.»

جفیه‌ام را در آب خیس کردم. قدری آن را چلاندم و جلوی بینی و دهانم بستم. هنگام فرار به کمک یک نفر دیگر سر یک برانکار را گرفتم تا مجروح روی آن را نیز از معرکه بیرون ببریم.

ظاهراً بعد از نماز ظهر، موج انفجار مرا گرفته بود و من را برای تخلیه به پد بالگرد آورده بودند. کمی حرکت کردیم، متوجه شدیم آن برادر مجروح به شهادت رسیده است. او را زمین گذاشتیم و خودمان به این طرف و آن طرف می‌دویدیم.

بعد از اینکه هوا کاملاً تاریک شد، بالگردی آمد و ما را تا اهواز برد. در اهواز به حمام رفتم و لباس‌هایمان را بردند تا بسوزانند. ساعتی گذشت. صورتم پر از تاول‌های بزرگ شد و چشم‌هایم دیگر چیزی نمی‌دید. ظاهراً آبی که با آن جفیه‌ام را خیس کرده بودم، به شدت شیمیایی بود.

برایمان شام آوردند. اصلاً بشقاب را نمی‌دیدم. به برادر ربیع‌زاده گفتم: «بید شد کور شدم! دیگر فکر این را نکرده بودم!» او غذا به دهانم می‌گذاشت و قدری هم دل‌داری‌ام می‌داد.

فردای آن روز مرا با هواپیما به تهران بردند. آن روز دیگر نفسم هم بالا نمی‌آمد.

دو روز در تهران بستری بودم. به من گفتند: دوست داری به مشهد بروی؟ جواب دادم، هر چه صلاح است انجام بدهید.

من تخت بودم و فقط رویم یک ملحفه کشیده بودند. تختم را با همان حالت داخل هواپیما بردند.

یکی دو ساعت که گذشت، گفتم: چقدر مشهد از تهران دور شده؟! پرستارم گفت: ما عازم آلمان هستیم. همان پرستار گفت، به جز من چهارده مجروح دیگر در هواپیما هستند.

پانزده شبانه‌روز تمام روی تخت بیمارستان بودم. دو شلنگ، یکی به رگ گردن و دیگری به کشاله رانم وصل بود. می‌گفتند دستگاه، خونم را تصفیه می‌کند.

پرستارم خانم جوانی به اسم «ماریتا» بود. خوش اخلاق و دلسوز. بیشتر وقت‌ها پیشم

می‌آمد تا فارسی یاد بگیرد و من هم آلمانی، فکر می‌کنم استعداد او در یادگیری زبان بیگانه از من بیشتر بود. وقتی هم از جایم بلند شدم، با ماریتا منج بازی می‌کردم. ولی آسان از زمانی که فهمید در بازی تقلب می‌کنم! خیلی ناراحت شد.

آقای رهنما مترجم بود. دو ماهی که در بیمارستان بودم، تعدادی از ایرانی‌های مقیم آلمان به عیادتم آمدند و هدیه‌هایی هم آوردند. روزی یک خانم عسن به دیدن ما آمد. آلمانی بود و شوهر و پسرش را در جنگ جهانی دوم از دست داده بود. یک کیسه موز برایمان آورده بود. آن خانم محترم به مجروحین ایرانی خیلی محبت کرد.

عید ۶۳ در بیمارستان بودیم. به هر جانباز هزار مارک عیدی دادند. بعد از ترخیص، همراه مترجم و خانم ماریتا عازم فروشگاه نزدیک بیمارستان شدیم. موقع رفتن خانم ماریتا به من پیشنهاد داد ترک موتورش سوار شوم. در اینجا مترجم به کمک آمد تا به او بفهماند ما باهم نامحرم هستیم.

وقتی وارد فروشگاه شدیم، چشم به یک مخلوط‌کن یک دو سه افتاد. به محض دیدن آن به یاد مادرم افتادم. بازها گفته بود: «اگر یک مخلوط‌کن داشته باشم خیلی به درد می‌خورد.»

همه جنس‌های فروشگاه را از زیر نظر گذراندم. تلویزیون رنگی هزار مارک بود. اگر آن را می‌خریدم دیگر نمی‌توانستم مخلوط‌کن را برای مادرم بخرم. یک تلویزیون ۱۲ اینچ سیاه‌وسفید خریدم تا بتوانم مخلوط‌کن هم بخرم.

آن شب به خانه ایران رفتم تا فردایش به طرف ایران حرکت کنیم. شب جمعه بود.

تعدادی مجروح دیگر هم آمده بودند. در بین آن‌ها برادری بود با دودست قطع شده و دو چشم نابینا. دعای کمیل بود و آن برادر هم کنار من نشسته بود. او اشک می‌ریخت و ما هم اشک می‌ریختم. چند روز مزه نابینایی را چشیده بودم و می‌فهمیدم چه حالی دارد. پزشک‌ها گفته بودند نمی‌توانند ترکش یک چشمش را بیرون بیاورند. چشم دیگرش هم تخلیه شده بود.

صبح وقتی برای نماز بلند شدم، قطره خونی را روی ملحفه آن برادر نابینا دیدم. از خواب صدایش کردم. تا بلند شد و چشم باز کرد، فریاد کشید: «من می‌بینم. ای کاش زودتر در خانه ائمه می‌رفتم.» ترکش ریز چشمش هم را روی قطره خون ملحفه دیدم!





عطش در چند قدمه دریاچه

از روزنوشت‌های دکتر حاج حسین امیری مسئول اطلاعات و عملیات لشکر (۲۱) امام رضا (۲)

چهارشنبه ۲۸ شهریور ۱۳۶۳

امروز تا عصر به دیده‌بانی و استراحت مشغول بودیم و عصر به طرف دریاچه دربندی‌خان حرکت کردیم. دریاچه دربندی‌خان پشت دشمن تلقی می‌شود؛ یعنی ارتفاعاتی که ما شناسایی کردیم، پشت دشمن قرار دارد. حالا برای احتیاطی که در شاخ شمیران هست و پیچ و خمی که در مسیر مرز هست، این طرف هم مورد توجه دشمن هست. منتظر ماندیم تا برادر تقی مداح و دو نفر دیگر آمدند. گزارش آنها را دریافت کردیم و به طرف تپه حاج حسن رفتیم تا صبح یک مسیر نفوذ پیدا کردیم.

بین خط ما و خط دشمن مانع طبیعی دریاچه دربندی‌خان که سه کیلومتر عرض این دریاچه هست، وجود دارد. البته عمق آب در بعضی قسمت‌های ورودی مدخل دریاچه کم بود؛ ولی آنجا اصلاً مدنظر ما نبود؛ زیرا شدت جریان آب و حساسیت دشمن و کمین بود و از آنجا امکان نفوذ نبود.

قبل از هرگونه شناسایی، با دیده‌بانی و دوربین‌های مختلف در ارتفاعات، مسیر شناسایی تعریف شد. با دوربین‌های دید در روز از ارتفاع مناسب، سی، چهل کیلومتر را دیدیم. مسیر را شناسایی کردیم، غروب، هوا که رو به تاریکی رفت، از ارتفاع پایین آمدیم تا کنار دریاچه برسیم. آقای کرزهر از بچه‌های تخریب و اهل قم و آقای شاه‌محمدی از بچه‌های اراک با من هستند.

یک قاطر داریم. با همین یک قاطر هم قایق جیمینی^۱ را تا دریاچه منتقل کردیم. کنار ساحل همین قایق را بادش کردیم و یک موتور هم آوردیم. موتور مخصوص را هم رویش سوار کردیم تا اگر در حین مأموریت یا گشت دشمن روبرو شدیم، امکان اینکه بتوانیم قایق را روشن کنیم و با سرعت خودمان را از منطقه دور کنیم. وجود داشته باشد. کنار دریاچه که رسیدیم طبعاً نماز شد و ما نماز مغرب و عشا را کنار ساحل خواندیم. ما سه نفر به عنوان نیروی شناسایی بودیم. یک نفر قایقران بود که باید ما را می‌رساند و برمی‌گشت و یک نفر هم تأمین بود تا آنجا مواظبت کند.

در تاریکی شب، یاروژنان به آن طرف دریاچه رفتیم و قایق به طرف خط خودی برگشت. اسلحه رسمی ما کلاشینکف بود و کوله‌پشتی

ما از اقلام مورد نیاز مثل کسرو و کمپوت گرفته تا امداد و یک سری چیزهای ضروری بر بود؛ یعنی بار ما در اصل برای ۴۸ ساعت مصرف خودمان بود. آقای کرزهر گفت: همین جا که آب سد شیرین هست و عطشی نیست، کسرو ماهی را باز کنیم، گویا هیچ‌گونه نگرانی در ما نبود. راحت نشستیم و کسرو را باز کردیم و با نانی که برده بودیم شروع به خوردن کردیم. آقای کرزهر شیشه‌های مثل شیشه دارو از کوله‌اش بیرون آورد و گفت: «من می‌دانستم کسرو ماهی داریم، گفتم آلیمو یا دامان نره» تا نزدیکی صبح به شناسایی محل مشغول بودیم.

پنج‌شنبه ۲۹ شهریور ۱۳۶۳

نزدیک روشن شدن هوا به یک جوی خشک در نزدیکی دریاچه رسیدیم که در هنگام بارندگی در این مسیر آب جریان پیدا میکرد. چندتا درختچه خرزهره دو طرف این جوی را پوشش داده بود. دیدیم جای خوب و قشنگی است. زیر درخت‌های آن شکاری بود که در آن اطراف کردیم و گفتیم روز را همین جا می‌مانیم تا انشاء الله شب که شد مسیر را دنبال کنیم. نماز ظهر و عصر را به صورت نشسته خواندیم. قبله را می‌شناختیم؛ چون قطب‌نما داشتیم.

بعد از ظهر از انتهای همین شیار، سر و کله یک سرباز عراقی با قاطر پیدا شد. روی قاطر خورچین و ظرف‌های آب بود. معلوم بود میخواهد از دریاچه آب ببرد. ما در تاریکی متوجه این راه، نشده بودیم، باید منتظر حادثه‌ای می‌بودیم. هر لحظه امکان داشت مسئله‌ای ایجاد شود.

به پانزده، بیست متری ما رسید. ما همان جا خوابیدیم و تکان هم نخوردیم. نگران بودیم که حیوان عکس‌العملی نشان بدهد و ما لو برویم. دعا خواندیم تا اینکه آب را گرفت و رفت. معلوم بود سنگر آنها در نزدیکی آنجا قرار دارد.

یک قمقمه آب برداشتیم. این مقدار آب، از صبح تا شب برای یک نفر کم بود. بعد از ظهر که شد عطش به سراغ ما آمد. دریاچه به آن عظمت و آن همه آب را نگاه میکردیم؛ ولی باید عطش را تحمل میکردیم تا هوا تاریک شود. هوا که تاریک شد، راحت شدیم و کنار ساحل دست و صورتی شستیم و وضو گرفتیم و نماز

خواندیم. بعد از آن، شناسایی شب قبل را ادامه دادیم و مسیر دوم را انتخاب کردیم. ما ساحل را می‌شناختیم. همین‌طور که داشتیم میرفتیم و اطراف را نگاه میکردیم، یک دفعه دیدم صدای عجیب و غریبی مثل صدای تیرباران بلند شد. غافل از اینکه یک دسته بزرگ کیک در آن شیار بودند که اصلاً ما یا دوربین آنها را ندیده بودیم. اینها بر کشیدند و رفتند و طبیعتاً ما یک ربع، نیم‌ساعتی آنجا متوقف شدیم که ببینیم دشمن حساسیتی نسبت به اینها دارد یا نه؟

خبری نشد! مسیر را ادامه دادیم و تا سنگر عراقیها پیش رفتیم و دیدیم که اگر از شیار بیاییم تا به این سنگر عراقی، که سنگر نگهداری بود برسیم، مانع خاصی نیست؛ یعنی ما اصلاً مشکلی نداریم. شناسایی ما تا جاده تدارکاتی دشمن پیش رفت؛ یعنی ما خط مقدم دشمن را میدانستیم کجاست، سنگرها و پایگاهها کجاست. چراغ‌ها کجا روشن است. بعد هم تا جاده تدارکاتی که اینها را تأمین میکرد، رفتیم. شناسایی در این مسیر خیلی خوب پیش رفت و ما این راهکار را به عنوان راهکار ثبتی گرفتیم. ساعت ۱۱:۳۰ بود. مسیر را از نیمه، رها کرده و برگشتیم به جایی که برادران منتظر ما بودند. بچه‌ها هم یاروژنان با قایق آمدند. سوار شدیم و با دستی بر برگشتیم. عراقی‌ها با قایق روی دریاچه گشت میدادند. قایق ما به محل قرار رسید. بعد از صرف غذا در طرف خودمان، یا برادران تقی مداح، حاج حسن جنتی، آیت‌اللهی و دهقان به سمت جاده حرکت کردیم. در حالی که دیگر نمی‌توانستیم خودمان را بکشیم (راه برویم) اما با مدد خدا به جاده رسیده و با ماشین به مقر رفتیم. هماهنگی صورت گرفت و برادر آیت‌اللهی را به اهواز فرستادیم تا آنجا گزارش وضعیت را بدهد. بعد از نماز و صبحانه، در رودخانه زمکان مقداری شنا و استحمام کردیم تا رفع خستگی شود.

پی‌نوشت:

۱) قایق بادی همراه کف آلومینیومی بسیار محکم و قابل جابجایی راحت. قایق بادی جیمینی برای تفریح و ماهیگیری حرفه‌ای ساخته شده و با سرعتی باورنکردنی با قابلیت بسیار بالا که هر موتوری با حجم بالا را می‌توان روی آن نصب کرد، این قایقها چند لغزه هستند.

میغان به روایت

جوان سیاه پوش

محمد مهدی عبدالله زاده

خواننده‌ای: «روستای میغان شاهرود، در زمان انقلاب و دفاع مقدس ۹۶ شهید، شش آزاده و جانبازان کثیر گرانقدری را تقدیم کرده است. در حالی که در سال ۱۳۶۵ حدود سه هزار نفر جمعیت داشت، وجود دو خانواده سه شهید و سه خانواده دو شهید و خانواده‌هایی که بیشتر مردان آن جانباز و ایثارگر بوده‌اند، از ویژگی‌های این روستا است. این روستا به ازای هر ۳۰ نفر یک شهید داشته است، در حالی که این آمار در استان سمنان به ازای هر ۱۴۹ نفر یک شهید و در کل کشور به ازای هر ۲۳۳ نفر یک شهید بوده است.»

اطلاعات فوق و برخی مطالب دیگر سبب می‌شود، دهه اول محرم امسال را مهمان مردم این دیار شوی تا شاید قدری از رمز و راز رفتارهای ارزشمند مردم این روستا را دریابی.

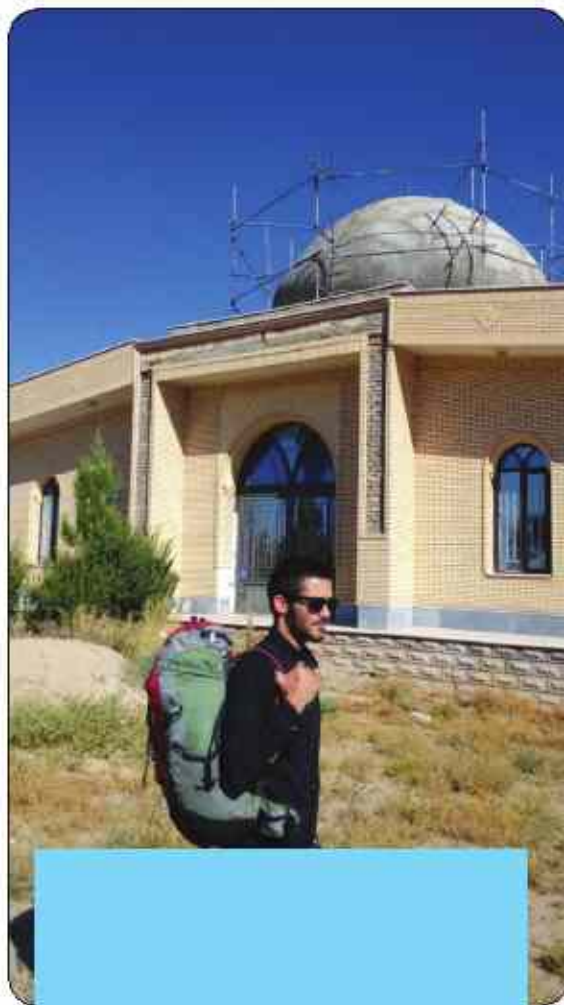
با یکی دو تا تلفن و هماهنگی، وسایل لازم را برداشته و عازم این دیار می‌شوی. بیست کیلومتری از شاهرود به طرف آزاد شهر رفته و سپس به سمت جنب جاده اصلی می‌روی. چهار کیلومتر دیگر پیش رفته و هنوز به روستا نرسیده‌ای که درست در برابر مرز شهدای روستا، جوانی در هبیت کوهنوردان در منظر چشمت جا خوش می‌کند. فقط تصویری از وی گرفته و او را به خدا می‌سپاری ولی برایست سؤال ایجاد شده: «مگر حالا هم زمان کوهنوردی است؟»

وقتی با ماشین گشتی در روستا می‌زنی تا با نقشه روستا و محل قرار گرفتن پنج مسجد و پنج حسینیه آن آشنا شوی و در محل استراحت در جوار «حسینیه شهدای میغان» مستقر می‌شوی، همان جوان کوهنورد را در آنجا می‌بینی.

در جوابت می‌گوید: «سیاه‌پوشم!» می‌گویی: «مگر دیگران سفیدپوشند؟» در ادامه می‌گوید:

«دانشجوی موسیقی سازهای ایرانی دانشگاه تهران هستم. پنج سال قبل در تاسوعا و عاشورا گذرم به میغان افتاد. سوز و گداز مردم در مراسم عزاداری قلب سنگم را شکست و برای اولین بار طعم شیرین اشک بر آقا را در کامم نشانید و اینگونه بود که نذر کردم هر سال سیاه‌پوش آقا باشم. برخی نسل اندر نسل سیاه‌پوشند و برخی مثل من با نذر سیاه‌پوش می‌شوند. به هر سیاه‌پوش مأموریتی محول می‌شود. مثلاً من در بخش پذیرایی و شستن ظروف خدمت می‌کنم. تعدادی هم مسئول ۲۴ ساعته مسئول نظافت حسینیه و محیط اطراف آن هستند. فقط ساختمان اصلی حسینیه شهدا دو هزار متر مربع زیر بنا دارد و هر روز چند هزار نفر در سه نوبت اینجا پذیرایی می‌شوند. استفاده از برنج خارجی، گوشت منجمد و مرغ و لبنیات بسته‌بندی شده ممنوع است و فقط کره گوسفندی محلی استفاده می‌شود. فکر نکنید که این مردم جیب‌های بزرگی دارند، خیر! بلکه تبت‌های قابل ستایشی دارند. این مردم در انقلاب، غائله‌های گنبد و کردستان و جنگ تحمیلی، مردانه ایستاده و شهید داده‌اند و اکنون نیز به مدافعان حرمشان افتخار می‌کنند.»

جوان سیاه‌پوش قدری سکوت می‌کند و ظاهراً در فکر این است



در اوج مبارزات، اتفاق نیفتاده
شاهروید تظاهراتی بر پا شود و
بها حضورشان در آن پیرنگ
شد. کفن پوشان میغانی در
علاهرات شاهروید را انقلابیون
آن زمان فراموش نمی کنند
که چگونه با شعارهای شهید
سید غلام رضا حسینیان
و حالت رژه کفن پوشان،
چه شور و حالی ایجاد کرده
بودند. و در محرم سال ۱۳۵۷ و
آن به بعد، کمتر روزی بود که
نه پس کوچه های میغان محل
و گریزو زد خورد با نیروهای
زیم سرکوبگر شاه نباشد.

سیاه پوش جوان پس از تأملی دیگر

می گوید:

«احتمالاً این پشتوانه های فرهنگی سبب شده، هنوز که هنوز
است خیلی از نوجوان های روستا دارای محتوای انقلابی باشد و نمازهای
جماعت در سه نوبت در تمام مساجد پرتعداد و پراز نوجوانانی است
که هنگام سخنرانی پای منبر نشسته و علاوه بر آنان، حتی کودکان نیز
با صبوری به سخنان خطبا گوش می دهند.»

جوان سیاه پوش رمزو رازی را که ما به دنبالش تا میغان آمده
بودیم برایمان بازگو کرد و پس از آن بود که ما نیز ساعتی به مهمانی
دایی رضا رفتیم و از صفای خانه و روحش بهره مند شدیم.

گنجی در کویر، نشریه نگین شماره ۸، اداره کل
تار و نثر ارزش های دفاع مقدس، خرداد ۱۳۸۶



که علل پایداری ها و ایثارگری مردم روستای میغان را برایت بگویند؛
پس ادامه می دهد:

«باید از دایی رضا (حجت الاسلام والمسلمین رضا بنظامی) گفت،
وی همراه، همدم، محرم اسرار، طیب دل ها، محبوب و مورد علاقه
رزمندگان و مردم روستا بوده و هست، مجروحیت ها در جبهه، وی را
خانه نشین نکرد. با صدای گرم و اشعار زیبا راهنمای رزمندگان بود.
نه در حرف بلکه در عمل. برادر شهیدش را خودش به جبهه برد و
دیگر اقوام شهیدش را.

شب خوانی های دایی رضا که سبب می شد با نوازش صدای
گرمش رزمندگان آماده تهجد شوند، از خانه
رزمندگان است. نه تنها رزمندگان گردان ها
استان بلکه بچه های لشکرهای ۱۷ و ۲۱
دایی رضا را خوب می شناختند.

از سوی دیگر، زندگی وی در برابر چشم
مردم است. در منزلی زندگی می کند که
خانه پدری اش بوده و در چوبی آن همان
در چوبی زمان پدرش است. این منزل
خشتی و چوب پوش همچنان سرپاست
تا دایی رضا بتواند در آن محیط، میزبان
مهمان راه های دور و نزدیک باشد.

در زمان انقلاب، دایی رضا یک آتش
به اختیار بوده که کار تمیز انجام می داد
تشکیل کتابخانه و ایجاد گروه تئاتر و
برنامه های کوهنوردی گرفته، تا تشکیل گروه بسیجی

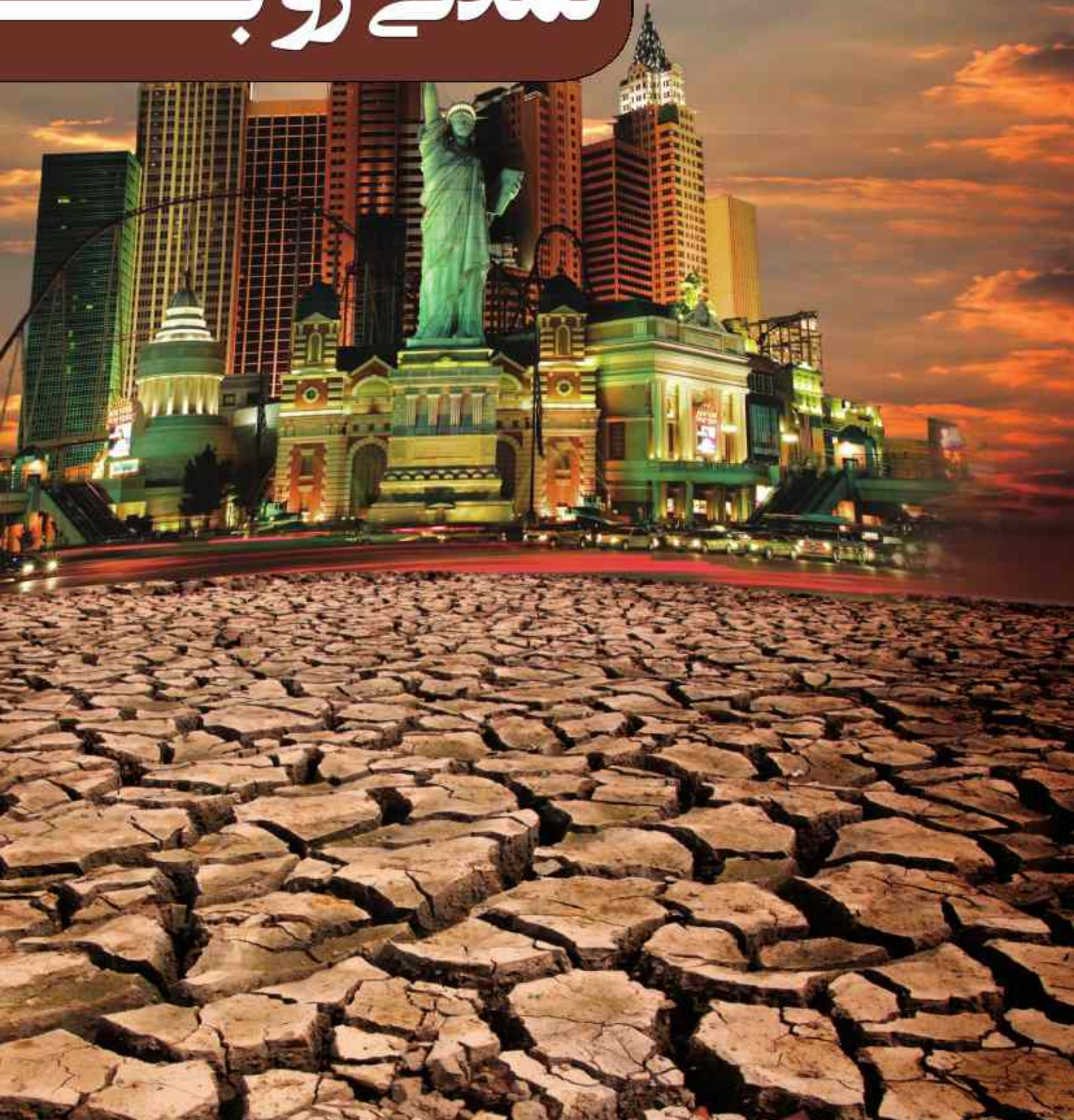
در حیطه کارش بوده؛ در میغان، روستاهای اطراف، علی آباد کشول
و دیگر جاها.

دایی رضا پدر و مادری داشت که در خانه شان همیشه به روی
افراد مبارز و انقلابی ای که از جور ساواک فراری می شدند، گشوده
بود.»

دگر بار سیاه پوش جوان سکوت می کند ولی طولانی تر، تا اینکه در
ادامه تحلیلش می گوید:

«حکایت انقلاب در این روستا قصه دیگری است. مردم سلحشور،
ولایت مدار و با بصیرت معلوم است که در آن زمان چه کرده اند. از
زمان رضا خان و مصدق، مردم روستا حضورشان در مبارزات سیاسی
بررنگ بوده؛ ولی از سال ۱۳۵۰ هسته های مخفی در روستا سازماندهی
می شود و این مقدمه ای بود که این روستا به کانونی انقلابی در منطقه

تعدنے روبہ



فروپاشی و زوال

نویسنده: گراهام پیلز

ترجمه: محمود سبزواری

آدام کورتیس فیلمساز انگلیسی به تازگی مستند جدید خود «فراغادی سازی» را بیرون داده است. این فیلم که دربردارنده لحظات درخشانی است، تصویری تمدن فرورفته در آشوب و هرج و مرج را به تصوی می کشد. این فیلم نشان می دهد که چگونه سیاستمداران ریاکار و نالایق در طول ۴۰ سال گذشته مکرراً جامعه را غریب داده اند و چگونه اقدامات آنها موجب سطوح فزاینده ای از هرج و مرج در جهان شده که قادر به حل آنها نیستند. کارگردان فیلم اعلام می کند: «ما در روزگار عجیبی زندگی می کنیم که در آن پیوسته رویدادهای خارق العاده ای رخ می دهند که ثبات جهانمان را بیش از پیش تضعیف می کنند». با این حال «به نظر می رسد کسانی که کنترل را در دست دارند قادر به حل و فصل این مسائل نیستند. هیچ کس هیچ تصویری از آینده ای متفاوت یا بهتر را در ندارد».

اینکه ما شاهد تمدنی رو به فروپاشی هستیم قطعاً حقیقت دارد. اما این پایان جهان به عنوان پیش بینی های آخرالزمانی که ما باور داریم نیست، بلکه پایان یک عصر یا چرخه کیهانی و به همراه آن فروپاشی یک تمدن فرسوده است که خود محصول عوامل اثرگذار مشخصی است. ما با تمدنی مواجه ایم که هر چه گذشته، بیشتر زیر سلطه یک سیستم ناعادلانه و نامتوازن اقتصادی قرار گرفته است.

ساختارهای فعلی - سیاسی، اقتصادی، مذهبی و اجتماعی - که بر زندگی ما حاکمند مرده یا مشرف به موت هستند؛ آنها دیگر در خدمت نیازهای بشریت قرار ندارند و در حالی که به نظر می رسد سیاستمداران و ذینفع هایشان عمدتاً نابینا یا غافل از این واقعیت هستند، میلیون ها انسان در سراسر جهان آن را تشخیص می دهند و در حال فریاد برآوردن برای چرخش رادیکال در رویکردها و تغییر بنیادین هستند بحران اقتصادی که از سال ۲۰۰۸ آغاز شده و براساس نظر بسیاری از اقتصاددانان و ناظران همچنان دوره آن به آخر نرسیده، شاید جدی ترین علامت فروپاشی نظام مند خاصه در غرب بود، اما به جای اینکه این بحران به عنوان فرصتی برای طراحی دوباره اقتصاد جهانی دیده شود، تمام تلاش ها مصروف نجات بانک ها و حفظ سیستم بی ثبات و ناعادلانه فعلی گردید.

مدل تئولبرالی که سیاستمداران و نخبگان حاکم آنچنان بیمناک از دست رفتن آنند، ذاتاً ناعادلانه است و موجب سطوح بالایی از نابرابری ثروت و درآمد - هم میان افراد و هم کشورها - گردیده است؛ نابرابری که همیس





رو به نزاید است، ثروت و به همراه آن قدرت سیاسی را در دست های عده همواره معدودتری از افراد متمرکز می کند. این مدلی است که در مرکز مسموم کننده بسیاری از مشکلات جهانی از فاجاق انسان ها تا بی خانمانی، از کشمکش های مسلحانه تا گرسنگی قرار می گیرد. این محصول نهایی آر ال های گذشته است؛ ایده آل فردیت که مزایای زیادی برای داشته، اما این ایده آل ها د

و تحریف شده اند و به جای فردیت حقیقی و مسئولیت دوجانبه، خودخواهی را تشویق می کند.

علائم افول و پاسب همه جا در اطراف ما قابل مشاهده است، با صدایی بلند، ظاهری زشت و معمولاً خشن. تمام اشکال افراط گرایی مذهبی، سیاسی و اقتصادی افزایش یافته اند، به عدم مدارا و تبعیض دامن می زند. و موجب تفرقه، کشمکش و خشم می شوند، عدم صداقت و بی اعتمادی به جریان غالب تبدیل شده اند و فضا برای افکار بدیل، بحث و گفتگوی همراه با سعه صدر و تغییر بنیادین بسته می شود.

برخی سرخوردگی و خشم خود را در صندوق های رای به نمایش گذاشته اند. برگزیت در انگلیس و ظهور دونالد ترامپ در آمریکا دو نمونه بارز و بسیار حیرت انگیز این امر هستند. مردم با رای دادن به این شیوه - که بی شک در آینده شاهد شمار دیگری از این نوع رای دادن ها نیز خواهیم بود.

برخی نیز به خیابان ها آمده اند؛ از زمان سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ بدین سو، امروزه شمار بی سابقه ای از مردم با یکدیگر متحد شده و دست به تظاهرات زده اند. این یک جنبش جهانی هماهنگ نشده اما مرتبط با هم است، با موضوعات و مطالبات مشترک؛ عدالت اجتماعی، آزادی سیاسی، خاتمه داده شدن به قدرت نهادهایی چون صندوق جهانی پول و بانک جهانی و شنیده شدن از سوی سیاستمداران متکبری که با پول بانک ها و شرکت ها وصلت کرده اند. سیاستمداران هراسان از دست دادن قدرت، فاقد هر گونه بینش، تخیل و درکی، در برابر تغییر مقاومت کرده اند و مردم را نادیده گرفته و تلاش کرده اند علاج های نچ نما شده را برای وصله کردن یک سیستم رو به موت و حفظ وضع موجود به کار برند. آدام کورتیس اظهار می

کند: «سیاستمداران و پول مداران به جای رویارو شدن با پیچیدگی های واقعی جهان، عقب نشینی کرده اند» و «نمونه ای ساده تر از جهان را به منظور چسبیدن به قدرت ساخته اند.» این برخورد مغرورانه ریشه در گذشته دارد که هیچ راه حلی را برای مصیبت های امروز به دست نمی دهند.

این «نسخه ساده تر از جهان» زندگی را صرفاً از لحاظ مادی تعریف می کند؛ اینجا مکانی دروغین و زشت است که در آن اکثر مردم به زندگی طبقه دوم یا سوم احاله شده اند و منزلت انسان خرد شده است. یک شکل افراطی از سرمایه داری که بالاکومی سیانت نویسنده هندی آن را «بنیادگرایی بازار» می نامد، چهارچوب ایدئولوژیک این جهان تقسیم شده را می سازد که در آن محبت و شفقت تحت الشعاع دیگر چیزها قرار گرفته اند. این جهان مشوق بدترین جنبه های رفتار انسانی است و ما را به افرادی طمعکار و همواره در اندیشه نیازهای مادی برخاسته از تمایلات خودخواهانه تقلیل داده است. عدم ارتباط، اضطراب، افسردگی، سوء ظن و نفرت برخی از پیامدهای فراوان این وضعیت به شمار می روند. این ها نیز به نوبه خود به طبقاتی از بیماری های اجتماعی از وابستگی به مواد مخدر تا ائکل و خودکشی و خشونت دامن می زنند.

این دیدگاه بدبینانه نسبت به زندگی، در تقابل مستقیم با طبیعت انسان و آن ایده آل های جامع نگرانه خیر و صلاح است که بسیاری مدافع آن هستند. در درون این توهم، ارزش های فریبده تبلیغ می شوند، از رقابت حمایت می شود و همه چیز به عنوان کالایی دیده می شود که باید از آن بهره برداری کرد و سود برد. این به گفته کورتیس یک «جهان رویایی» غیرقابل دوام است، جهانی که «اجازه داده نیروهای تاریکی و ویرانگر در آن عفونت کنند و به بیرون سرزیر شوند، نیروهایی که اکنون در حال در هم شکستن سطح شکننده جهان دروغین با دقت ساخته شده ما هستند».

هرچند که در سطح آشفته چنین به نظر می رسد که نیروهای ارتجاعی جهان در حال پیدا کردن دست بالا هستند- انتخاب دونالد ترامپ جدیدترین نشانه این وضع است- اما یک جریان غیرقابل توقف برای تغییر واقعی در حال درتوریدن سراسر جهان است. تنها مسئله در میان این است که چه وقت نیروی فراینده برای خیر سیطره خواهد یافت، به این دلیل که با گذشت هر روز، انرژی های جدید قوت می گیرند و نیروهای گذشته تضعیف می شوند.

بی نوشت:

۱. Peebles Graham هدرمند، نویسنده و مدیر سازمان غیر دولتی «خلق اعتماد»

منبع:

yon.ir/LbWLi



افزایش

فقر مفرط در انگلیس

گزارش بنیاد جوزف روتتری^۱

ترجمه: هادی سعادت

بر اساس اولین مطالعه انجام شده در انگلیس درباره فقر مفرط، صدها هزار نفر از افراد ناتوان در این کشور مجبور به زندگی در تهیدستی شده و از برآوردن نیازهای اساسی خود چون غذا، سرپناه و پوشا ناتوانند.

این گزارش که به سرپرستی بنیاد جوزف روتتری انجام شده چند روز پیش منتشر شد. با توجه به این نگرانی فزاینده که فقر مفرط در انگلیس در حال افزایش است، این گروه انگلیسی خواستار انجام تحقیقات آکادمیک در این باره شده است.

این مطالعه تکان دهنده که توسط پژوهشگران دانشگاه هریوت وات، طبیبی از دیگر کارشناسان و شماری از ارائه دهندگان خدمات کلیدی در انگلیس انجام شده، فاش می کند که یک میلیون و ۲۵۰ هزار نفر در سال ۲۰۱۶ در انگلیس با تهیدستی مواجه بوده اند که ۳۱۲ هزار نفر آنها کودکان هستند. اکثریت غالبی از این عده (۸۰ درصد) در خاک انگلیس به دنیا آمده اند.

بر اساس این گزارش، افرادی که متحمل بدهی های مسموم کننده و ناتوانی در پرداخت هزینه های تصاعدی شده اند بیشترین شمار کسانی بوده اند که از حالت محرومیت به وضعی تهیدستی رانده شده اند که در آن تأمین ضروریات زندگی برای آنها ناممکن می شود.



رو به پایین، دشواری در پرداخت هزینه مرتبط با مسائل درمانی بوده است. چهل درصد کسانی که با فقر مفرط دست به گریبانند گفته اند که آنها مشمول تأخیر پرداخت وجوه امدادی شده اند، در حالی که ۳۰ درصد گفته اند که پرداخت این وجوه به آنها قطع شده است، ۳۰ درصد دیگر گفته اند که با مشکلات مربوط به سلامتی جسمانی رو به رو بوده اند.

به نوشته این گزارش: «برخی از شرکت کنندگان در این تحقیق خود را مواجه با پرداخت وجه برای اقلام خاص تبیط با بیماری شان یافته اند که آنها را به سمت تهیدستی رانده و از این رو فاقد سایر مایحتاج زندگی شده اند، مثلاً کسانی که دارای رژیم

های غذایی و دارویی خاص (ویر هزینه) هستند از جمله این افراد به شمار می روند.»

این گزارش همچنین اشاره می کند که خیلی از کسانی که با تهیدستی مواجه شده اند، مجبور به تحمیل بدهی های فزاینده نیز بوده اند، شمار قابل توجهی از کسانی که دچار فقر مفرط شده اند در معرض هزینه های سنگین یا ترکیبی از این مسائل قرار داشته اند؛ بدهی های مسموم کننده و یا تقصیط های غیرواقع بینانه برای تسویه بدهی ها، ناتوانی در تأمین هزینه های مسکن، دیگر

به منظور تشخیص اینکه آیا یک محروم را می توان به عنوان تهیدست تعریف کرد یا نه، به گفته نویسندگان این گزارش برای آنکه کسی در این طبقه بندی قرار بگیرد، باید به مدت بیش از چهار هفته از برآوردن مایحتاج حیاتی خود برای گذران زندگی ناتوان باشد.

کسانی که در این طبقه قرار می گیرند شامل کسانی هستند که مجبور به خوابیدن در فضای باز می شوند؛ اصلاً غذایی ندارند یا با یک وعده غذا در هر روز و در طول ۴۸ ساعت یا بیشتر گذران زندگی کرده اند؛ کسانی که از روشن یا گرم کردن مناسب خانه شان به مد پنج روز یا بیشتر ناتوان هستند؛ فاقد پوشش مناسب یا فصل هستند یا مجبورند بدون لوازم بهداشتی اساسی زندگی کنند.

هیچ دلیل جامعی برای تهیدستی این عده یافت نشده است. با این حال محرک های اصلی شامل شوک های مالی نظیر تأخیر یا قطع در پرداخت وجوه امدادی، هزینه های مالی فزاینده درمانی، افزایش شدید اجاره بها و قیمت مسکن و عدم اشتغال هستند. اگرچه این مطالعه روشن می کند که تهیدستی ناشی از کاهش شدید درآمدهای شهروندان بسیار مشاهده شده، اما این را نیز خاطر نشان می کند که محرک اصلی دیگر برای این دارندگان درآمدهای

هزینه‌های مربوط به امرار معاش و هزینه سنگین درمانی و الزامات مرتبط با ناتوانی.

این نرخ‌های بالای تهیدستی در مناطق سابقا صنعتی شمال غرب و شمال شرق انگلیس، اسکاتلند، جنوب ولز و ایرلند شمالی همچنین داخل شهر لندن مشاهده شده است. در این مناطق نرخ بیکاری بسیار بالا بوده و در عین حال شمار بیماری‌ها و ناتوانی‌های دراز مدت نیز بالاتر از حد میانگین گزارش شده است.

اگرچه بر اساس یافته‌های این پژوهش مردان جوان و شهروندان مجرد - به ویژه مردان - احتمال بیشتری داشته که با تهیدستی دست به گریبان شوند، اما شمار قابل توجهی از خانواده‌ها نیز از فقر مفرط در رنج هستند.

آتیلا پلوز از اعضای کارزار افراد ناتوان علیه قطع حمایت

ها در انگلیس، می‌گوید که سیاست‌های دولت مسئول به وجود آمدن سطح بالای فقر مفرطی است که هم اکنون در سراسر انگلیس مشاهده می‌شود. وی روز جمعه به راشاتودی گفت: «تعداد بی سابقه مراجعات به بانک‌های غذا و ارائه دهندگان خدمات بی خانمانی، افزایش شدید بیماری‌های استخوان، امراض ویکتوریایی و سوء تغذیه مردم، ناشی از انتخاب‌هایی است که دولت کرده است. خودداری این دولت از انجام یک ارزیابی از اثرات گسترده قطع حمایت‌های دولتی از افراد ناتوان، انجام یک تحقیق درباره اثرات قطع این حمایت‌ها، اگره آن از پاسخ دادن به درخواست‌های صورت گرفته بر اساس «آزادی اطلاعات» و تمایل آن به نادیده گرفتن نظر منتقدان، نشان دهنده آن است که این دولت فاقد یک قطب نمای اخلاقی است.»

پلوز تصدیق می‌کند درست است که شرایط شخصی می‌توانند بر منابع مالی افراد اثر بگذارند، اما در نهایت دولت مسئول بحران فقر مفرط در انگلیس است، او گفت: «این گزارش باید توسط دولت نوشته می‌شد که وظیفه قانونی و اخلاقی برای نظارت بر اثرات سیاست‌هایش را بر عهده دارد. این واقعیت که پاسخگو ساختن این دولت بر عهده جامعه مدنی گذاشته شده، باید همه ما را شرمسار کند.»

به گفته سوزان فینزباتر یک مدیر موسسه سیاست‌های اجتماعی، مسکن، محیط زیست و املاک در دانشگاه هریتو وات که از نویسندگان اصلی این گزارش بوده، تهیدستی اثرات شدیدی بر سلامت جسمانی و روانی افراد می‌گذارد. وی می‌گوید: «کسانی که با آنها صحبت کردیم به ما گفتند از اینکه نمی‌توانند مایحتاج اولیه زندگی‌شان را بدون کمک دیگران تأمین کنند، احساس تحقیرشدگی می‌کنند. خیلی‌ها گفتند که این مسئله بر روابط آنها اثر گذاشته و از نظر اجتماعی آنها را به افرادی منزوی تبدیل کرده است. این گزارش نشان داده که تهیدستی ذاتا با فقر دراز مدت مرتبط است و بسیاری از افراد به دلیل هزینه‌های بالا، صورتحساب‌هایی که پرداخت آنها دشوار است یا یک شوک مالی همچون قطع یا تأخیر در پرداخت کمک‌های امدادی است که به دامن تهیدستی زانده می‌شوند، انجام

اقدامات حمایتی مرتبط با بدهی‌ها به خصوص از ناحیه شوراهای محلی و شرکت‌های تأمین کننده خدمات رفاهی، می‌تواند کمک کند که کسانی که بدهی‌های اندکی دارند به ورطه تهیدستی سقوط نکنند.»

به اعتقاد جولیا آتوین مدیر اجرایی بنیاد جوزف روتری شمار کسانی که در سطح انگلیس در تهیدستی به سر می‌برند تکان دهنده است. او می‌گوید: «مشاهده چنین سطوح بالایی از فقر مفرط در کشور ما در قرن بیست و یکم به هیچ وجه قابل قبول نیست. دولت‌ها از هر سطح و نوعی از حمایت از افراد کم درآمد در برابر اثرات فقر مفرط قصور کرده و کاری کرده

اند که بسیاری از آنها غذا برای خوردن، پوشاک برای پوشیدن یا خانه برای خودشان و خانواده‌شان نداشته باشند.» نویسندگان این گزارش افراد تهیدست را با مطالعه در مورد کسانی که به خدمات خیریه‌ها نظیر بانک‌های غذا، گروه‌های مشاورتی بدهی، گروه‌های بی‌خانمان‌ها و خدمات کلیدی برای مهاجران اتکا داشته‌اند، شناسایی کرده‌اند. این نمونه‌ها از ۹ منطقه در سطح انگلیس و در طول دوره‌ای هفت روزه در سال ۲۰۱۵ گرفته شده است. این مطالعه کسانی را که تنها از شوراها یا برنامه‌های دولتی کمک دریافت کرده‌اند یا کسانی که با یک بحران مالی عمیق مواجه شده‌اند اما درخواست کمک نکرده‌اند شامل نمی‌شود. با توجه به این واقعیت، شمار حقیقی کسانی که در انگلیس در تهیدستی زندگی می‌کنند بسیار بالاتر از یک میلیون و ۲۵۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود.

پی‌نوشت:

Joseph Rowntree Foundation

منبع: yon.ir/DEUVp



چگونه فیلم ہایہ چون داستان اسباب بازی ۳ و شگفتہ آفرینان، نظامیگری را بہ کودکانمان مے آموزند

نویسنده: ہیدی تیلنی کرامر ■ مترجم: محمود سبزواری





در صحنه ای از فیلم مانسترز اینک، قهر داستان لیتل بو، کودک نوپایی که تازه زبان باز کرده را به یک صندلی می بندند که سوراخ هایی برای تخلیه مایعات بدن در کف آن وجود دارد، درست مثل صندلی الکتریکی که در اتاق اعدام دیده می شود، تماشای این فیلم مرا متقاعد کرد تا نگاه دقیق تری به مقوله ای بیندازم که کودکان سراسر جهان به اسم «سرگرمی مختص آنها» سرگرم تماشایشان هستند، این فیلم ها با ذهن و عواطف کودکان چه می کند و کلیت این مقوله چه ارتباطی با سیاست های دولتی و نهادهای اجتماعی پیدا می کند؟

به باور من تصادفی نیست - در حالی که انیمیشن ها با تصاویری از خشونت، نظامی گری و کشتار، مغز کودکان را پر می کند - نوار نقاله مدرسه به زندان در مدارس محلات و اجتماعات رنگین پوستان هر روز فعال تر می شود، اجتماعاتی که بسیاری از کودکانشان با برای زندگی در زندان یا در نیروهای مسلح در آب نمک خوابانده شده اند، سوق دادن دانش آموزان به بیرون از کلاس و راندن آنها به سمت سیستم عدالت جنایی - غالباً به خاطر تخلفات کوچکی چون اهمال در انجام تکالیف درسی - به همان اندازه آزار دهنده است که برنامه های واحد های آموزش افسران در مدارس ابتدایی به عنوان راهی برای جذب نیروهای تازه نفس و استخدام آنها یا گنجاندن تصاویری در فیلم های کودکانی که «جنگ با ترور» را توجیه می کنند.

با این وجود تبلیغات همچنان ادامه دارد، در فیلم شگفتی آفرینان تصویر مجازی از یکی از هواپیماهای یازدهم سپتامبر به کودکان نشان داده می شود که در حال پرواز به سمت یک شهر آمریکایی است در حالی که کل اعضای خانواده از یک میز شکنجه سردر می آورند، این فیلم همچنین نشان می دهد که آقای شگفتی آفرین توسط حجاب های چسبناکی مورد حمله قرار می گیرد که به شدت به سلاح ظاهراً غیر کشنده کف چسبناک و ناتوان کننده شباهت دارد که در حال حاضر برای کنترل جمعیت در آمریکا و نقاط دیگر پیشنهاد شده است. و زمانی که بچه ها می بینند قهرمان فیلم داستان اسباب بازی ۳، باز لایتر محبوبشان - که در دو فیلم قبلی این مجموعه به عنوان یک دوست نشان داده شده - پس از آنکه مورد شکنجه قرار می گیرد، شخصیتش تغییر می کند و به زندانبانی برای جهان به شدت بی ترحم و گرفتار دیستوپیای نظارت

می تبدیل می شود. داستان اسباب بازی ۳ را چه فکری کنند؟ قرار است بچه

این نمونه ها و بسیاری موارد دیگر از فیلم های شبیه آنها اهمیت بسیار زیادی دارند، چرا که از همان سنین پایین باورهای کودکان را نسبت به دیگران قالب بندی می کنند، برای مثال به شخصیت های فیلم یزنی علاءالدین فکر کنید شاید بچه ها را تشویق کرده باشند که اهالی جهان عرب

را به عنوان انسان هایی سنگدل و بی عاطفه نگاه کنند، آن هم در هنگامه ای که دولت آمریکا آگاهانه در حال شکل دهی یک حمایت همه جانبه از جنگ اول خلیج فارس بود، به قول هنری ژبرو منتقد فرهنگی، این فیلم و فیلم بعدی دیزنی نه تنها شامل زبان تهاجمی نسبت به خاورمیانه بود، بلکه حتی این اندازه هم به خودشان زحمت نداده بودند تا به جای استفاده از یک خط درهم و برهم و بی معنا در برخی از صحنه ها، از رسم الخط صحیح عربی استفاده کنند. علاوه بر زبان مرگ، صحنه های جنگی و توحش عمومی، مشخصه های آزار دهنده دیگری نیز در فیلم های خاص کودکان مشاهده می شود. مثلاً در فیلم توربو که در آن یک حلزون می کوشد با ورود به ایندیاناپولیس ۵۰۰ پیروز شود، تقریباً تمام شخصیت های آمریکایی دارای یک حس و حال و فضای درون شهری هستند، در حالی که شخصیت های اسپانیولی زبان به عنوان افرادی فقیر، تبیل و یا بی عار به تصویر کشیده می شوند، کلیشه ای که در فیلم فصل باز نیز تکرار شده که روایتگر داستان یک خرس اهلی خانگی است که به حیات وحش بازگردانده می شود.

در این دست فیلم ها زنان یا در قالب شخصیت هایی «سلطه وار» نشان داده می شوند یا مطیع و فرمانبردار، مثلاً دیو و دلبر که نمونه بسیار دست اولی برای یک زن است تا یاد بگیرد چگونه وارد یک رابطه مبتنی بر سوء استفاده گری شود.

همواره از تبلیغات و دیگر اشکال حساس ارتباطات رسانه ای برای شکل دهی جو حمایت از جنگ، اعمال قدرت پلیسی نظامی گرایانه و نظارت دولتی به بهانه «امنیت ملی» استفاده شده است، تصاویر و پیام های موجود در یک فیلم، برنامه تلویزیونی، موسیقی پر طرفدار و بازی های ویدئویی، بخش مهمی از این روتد را شکل می دهند، به خصوص به این دلیل که هم اکنون پنج غول رسانه ای بزرگ کنترل بیش از ۹۰ درصد تمام چیزهایی را که در سراسر آمریکا دیده و شنیده می شود در اختیار خود دارند.

ما در مقابل چنین پس زمینه ای اندک اندک به شکنجه و نظامی گری در فیلم های کودکان خو کرده ایم، بعد قرار است چه شود؟ هر گاه که ما به رنج کشیدن دیگران می خندیم در سباهی خشونت، ستمگری و جنگ شریک شده ایم. آیا این است تربیتی که برای کودکانمان می خواهیم؟

منبع: yon.ir/ryo5n

HOLLYWOOD

در هالیوود

ت بین هاروی و هنرپیشه ها و مدل های خوش آتیه قرار می شد، او این جلسات را اواخر شب و معمولاً در بار هتل ها یا اتاق هتل ها تشکیل می داد، و برای اینکه این زنان احساس راحتی کنند از یک مدیر یا دستیار زن خود نیز می خواست که در ابتدای این جلسات با آنها باشند. به گفته این زن از او نیز به کرات خواسته شده که در چنین جلساتی شرکت کند اما وی امتناع کرده است.

به گفته این زن، او به خصوصی از دخالت دادن سایر همکاران در این ماجرا ناراحت می شده است. او گفت: «تقریباً این احساس در انسان به وجود می آید که آن مدیر اجرایی یا دستیار نقش یک کندوی عسل را برای اغوای زنان جهت ورود به آن بازی می کرده تا احساس امنیت به آنان دست بدهد. بعد وایستادن آن مدیر یا دستیار را مرخص می کرد و این زنان با او تنها می شدند. این کار این احساس را در انسان به وجود می آورد که این رفتار مناسب یا بی خطر نیست.»

یک مدیر پیشین به من گفت که از او مکرراً خواسته می شد برای شروع جلسات در آنها حاضر شود؛ جلساتی که در موارد بسیار به ناگهان از روز به شب و از لابی های هتل به اتاق های هتل تغییر می کرد. او گفت که رفتار وایستاین در این جلسات و فحاحانه بود.

زمانی که این مدیر زن از شرکت در این جلسات امتناع کرده وایستاین خشمگین شده، به گفته او طی سال هایی که برای وایستاین کار می کرده این الگوی جلسات تقریباً بدون انقطاع باقی ماند؛ «باید بگویم که این رفتار اندکی بعد از درز شایعات (در ارتباط با مراجعه گوترز به پلیس) متوقف شد. ولی او نمی توانست جلو خودش را بگیرد و چند ماه بعد این رفتار خود را از سر گرفت.»

دو تن از کارکنانی که تسهیل کننده این جلسات بوده اند گفتند که اخلاقاً خود را همدست این اتفاقات می دانند. یک کارمند سابق مرد اشاره کرد که به نظر می رسید بسیاری از این زنان از ماهیت این جلسات خبر ندارند و می شد ترس را در آنها دید. به خصوص خاطره ای که این مرد از ملاقات یک زن جوان با وایستاین داشته وی را آزار می دهد: «احساس بسیار بدی به شما دست می دهد، چون می توانستید به آن دختر بسیار جوان که متعلق به کشور شما نیست و اکنون وسط روز در اتفاقی در انتظار آمدن او نشسته حقیقت ماجرا را بگویید، ولی ما به خودمان زحمت نمی دادیم این کار را کنیم.»

گفته این مرد هرگز از او خواسته نشده که ترتیب این جلساتی را با یک مرد بدهد.

هیچ کدام از مدیران و دستیاران سابق که من با آنان حرف زدم به دلیل سوء رفتار اخراج نشدند. ولی بسیاری از آنان از اینکه در این باره چیزی نگفته اند یا کاری نکرده اند احساس گناه و پشیمانی می کنند. آنها از وجود چیزی سخن گفتند که به اعتقاد آنان یک فرهنگ سکوت نسبت به تعرضات جنسی است که در درون میرامکس و شرکت وایستاین و در کل در سطح صنعت سرگرمی وجود دارد.

منبع: ppsk6.yon.ir

به طور گسترده ای از این رفتار وی مطلع بود پیام های ارسالی از سوی اپروین ریتر یکی از مدیران اجرایی ارشد این شرکت به امیلی نیسور یکی از زنانی که ادعا کرده مورد آزار و اذیت جنسی قرار گرفته، توصیفگر «سوء رفتار نسبت به زنان» و معضلی دامنه دار است که شرکت وایستاین در سال های اخیر با آن دست به گریبان بوده است. سایر کارکنان نیز چنین توصیف کرده اند که در اصل یک فرهنگ همدستی در میان های کاری وایستاین حاکم بوده و افراد بسیار زیادی در تمام شرکت های او کاملاً از این رفتار آگاه بوده اند، اما با تسهیل کننده آن بوده اند یا تسهیل می گرفته اند.

برخی از این کارکنان گفته اند که آنها در اجرای یک ترفند برای آنکه قربانیان احساس امنیت کنند دست داشته اند. یک مدیر زن این شرکت توضیح داده که چگونه دستیاران وایستاین و سایرین در نقش یک «کندوی عسل» عمل کرده اند؛ یعنی بدواً در جلسه ای که در آن یکی از زنانی که وایستاین به او علاقه مند بوده حضور می یافته اند، اما بعد وایستاین آنها را مرخص می کرده و او را با آن زن تنها می گذاشته اند.

کسانی که من با آنها صحبت کردم عملاً به من گفتند که آنها به شدت از قرار گرفتن در معرض انتقام جویی بیمناک بوده اند. یکی از کارکنان سابق شرکت وایستاین گفت: «اگر هاروی از هویت من یا خبر می شد، زندگی ام نابود می شد.» بسیاری از این عده گفتند که آنها شاهد مواجهه دستیاران وایستاین با کسانی که با او رابطه داشتند بوده اند و مرعوب آنها بوده اند و می ترسیده اند آنها نیز هدف رفتار مشابهی قرار گیرند.

چهار بازیگر زن از جمله میرا سورویو و روزنا آرکوشت به من گفتند که آنها به این مطمئن هستند که به دلیل دست رد زدن به خواسته های وایستاین یا شکایت از این رفتار او به نمایندگان شرکت، وایستاین آنها را از پروژه های مربوطه حذف کرده با افراد دیگر استخدام کرده باشد.

چند تن از کارکنان سابق وایستاین به من گفتند که آنها به امید حفاظت از زنان در آینده است که اکنون زبان به سخن گفتن از رفتارهای جنسی وایستاین گشوده اند. یک مدیر اجرایی که سال های سال برای وایستاین کار کرده گفت: «این یک مورد اتفاقی و گذرا نبوده، اتفاقی بوده که در طول یک دوره زمانی طولانی رخ داده. این یک رفتار سوء استفاده گرانه جنسی نسبت به زنان بوده، چه با رضایت آنها و چه بدون رضایت آنها.»

رفتار وایستاین تأثیر عمیقی بر عملکرد روزمره شرکت های او داشته است. کارکنان فعلی و پیشین او الگویی از ملاقات ها و همدستی ناگزیرشان در این روند را توصیف کرده اند که همخوانی زیادی با روایت های بسیاری از زنانی که با آنها گفتگو کرده ام دارد. این کارکنان به شرط گمنام ماندن با من سخن گفته اند، چرا که از عاقبت حرفه خود در هالیوود و نیز تبعات حقوقی این کار بنا به مفاد مندرج در قرارداد های کاری شان بیمناک بودند.

یک مدیر زن به من گفت: «تعداد بسیار زیادی از



عقدہ گشایی آقای «جامعه شناس» با دستگاه عزاداری حسینی

درست در زمانی که انتقادات از بی تفاوتی و سکوت سنگین جامعه اکادمیک به طور عام و جامعه شناسان به طور خاص نسبت به «پدیده محسن حججی» و سایر مسایل اعتقادی و ارزشی جامعه بالا گرفته است، سایت خبری اصلاح طلب «عصر ایران» از مصاحبه با یکی از همین جامعه شناسان برج عاج نشین و منفک از بستر جامعه روتنمایی کرد تا تصدیقی بر همان انتقادات پیش گفته باشد.

این سایت خبری به بهانه بحث درباره «هویت و جامعه امروز» با فردی مصاحبه کرده که ظاهراً استاد جامعه شناسی دانشگاه تهران است. این فرد البته پیش از این هم اظهاراتی شاد و بسست درباره مسایل مهمی چون قومیت ها داشته است، لیکن این بار پا را از این حد فراتر گذاشته و به بهانه تحلیل سطوح مختلف هویتی در جامعه امروز ایران، به عقدہ گشایی با مراسم عزاداری اباعبدالله الحسین (ع) پرداخته است. البته این یک حرکت هماهنگ است که با اظهارات یک عضو شورای شهر تهران آغاز شد و در آن به بهانه توزیع بن کارت بین هیأت های عزاداری سطح تهران از طرف شورای قبلی شهر تهران، هر گونه نقش آفرینی حکومت به طور عام و شهرداری به طور خاص در جریان برگزاری مراسم عزاداری تخطئه شده بود.

الغرض، این استاد جامعه شناس که معلوم نیست چه ورود و تخصصی در مباحث اسلامی و دین شناسی دارد، به عادت مالوف «شبه روشنفکران» که خود را محق به اظهار نظرهای نخراشیده و نتراشیده در هر حوزه ای می دانند، ضمن زیر سوال بردن مبحث عزاداری سرور آزادگان جهان، عصبانیت خود و «روشنفکرانی» چون خود را از این مساله آکه به تعبیر بنیانگذار کبیر انقلاب، اسلام را در این مملکت زنده نگه داشته است) آشکار می کند:

«اصولاً رابطه بین شادی و عزاکه در شیعه سیستم چرخشی دارد به معنی گسترش دائمی سیستم عزاکه نیست، به دلیل این که سیستم عزاکه به هر حال سیستمی انتفاعی است. یعنی در سیستم سوگواری افراد

متفعل می شوند در خودشان می روند، کمتر حرکت می کنند و این برای یک جامعه ایست که شهری و جوان است. حتی در قوانین مجلس هم بین تعطیلی عزاکه و شادی، به عزاکه بها داده می شود. یعنی انگار عزاکه بهتر است و این تصویری بد ارائه داده است و به نوعی به ارزشهای دینی طریقه زننده است؟»

وبلافاصله، به صراحت خصوصیت خود را با دستگاه پرپرکت عزای حسینی آکه ایرانیان شیعه محب اهل بیت یک سال را برای رسیدن آن دهه پرپرکت و پرفیض انتظار می کشند، نمایان می کند و نسخه «وهابی» را برای شیعیان حسینی تجویز می کند: «کشورهای سنی مذهب از عاقبت این دلیل بهترند که اصلاً عزاکه ندارند. مناسبتهای ملی را هم باید استدلال این باشد که خوب است و باید غیرایدئولوژیک شود. یکی از مشکلاتی که امروز مناسبتهای ملی در ایران دارند این است که مناسبتهای ملی بسیار ایدئولوژیک هستند. که در عین حال این بار ایدئولوژیک در برخی از اینها مانند ۲۲ بهمن کمتر شده است.»

و البته چون بحث عقدہ گشایی با ارزش های مذهبی بدون نیش و کنایه زدن به «انقلاب اسلامی» ظاهراً برای این روشنفکر نمایان لطفی ندارد، این آقای «جامعه شناس» خادمان دستگاه عزای سیدالشهدا را به پول پرستی و تقسیم غنیمت متهم و البته نیشی هم از سرکینه نثار یک نهاد انقلابی قدیمی می کند: «بله به دلیل این که مساله این است که اگر می گوئیم ایدئولوژیک نشود به این دلیل نیست که به مناسک اهمیت ندهیم بلکه به این دلیل است که این مناسک به

دلیل سیستمهای عرفی و سنتی و اینها در دست خود محله بوده و محله محور بوده است مانند همین مناسک عاشورا و تاسوعا و ... خود هیئت ها جمع می شده اند و کار می کرده اند اما آمده اند و دولتش کرده اند که کنترل روی آن را بیشتر کنند.

با این کار پول وارد سیستم کردند و با آوردن پول کنشگران جدیدی وارد سیستم شدند که اصلاً این کار را بلد نیستند و صرفاً برای خوردن پول آمدند. مثلاً طرف نه اهل عاشوراست و نه اهل تاسوعاست ولی به دلیل پول به آنجا می آیند. این داستان در ابتدای انقلاب هم بود که خیلی از اینهایی که به کمیته های انقلاب آمدند اصلاً آدمهای مذهبی نبودند ولی چون می دانستند در اینجا قدرت و پول هست به این کمیته ها آمدند.»

و البته همه این شبه روشنفکرانی که همپالکی های مارکسیست و شبه مارکسیست و التقاطی براندازان ها در دهه ۶۰ از فرزندان این ملت در سیاه و سپید و کمیته سیلی خورده اند، باید هم امروز با خاطره آن ها عقدہ گشایی کنند.

به نظر می رسد که فضای «رهاشدگی» و «ولنگاری» که در عرصه رسانه ای در کشور حاکم شده، اکنون کار را به تسویه حساب نه چندان پوشیده با میانی اعتقادی این کشور کشانده که یاد و نام دین را بعد از ۱۴۰۰ سال زنده نگه داشته است. همچنان امید به آن است که مسؤولان فرهنگی از خواب قیلوله غفلت بیدار شوند و برای جریان خزانده ضداعتقادی که روز به روز در فضای رسانه ای ما پررنگ تر می شود، چاره ای بیاندیشند.

منبع: سایت مشرق



تیغ‌های زیباسازی چقدر در آن سوی آب قربانی می‌گیرند؟

آن اتخاذ شد که دست‌کم ۴۰ نفر از بیماران پس از عمل زیبایی به مشکلات تنفسی، شکستگی صورت و آسیب‌های عصبی دچار شده‌اند.

آمار مرگ و میر

خبر خوب اینکه درصد مرگ و میر بر اثر جراحی‌های زیبایی کاهش یافته اما خبر بد اینکه تعداد آن رو به افزایش است، زیرا تعداد کل عمل‌های زیبایی در حال رشد است. برای مثال طبق گزارش انجمن جراحان پلاستیک آمریکا در سال ۲۰۱۵ میلادی ۱۵.۹ میلیون جراحی زیبایی و ۵.۸ میلیون جراحی ترمیمی (reconstructive procedures) تنها در ایالات متحده انجام شده که نسبت به سال ۲۰۰۰ میلادی ۱۱۵٪ رشد را نشان می‌دهد، یعنی بیش از دو برابر طی ۱۵ سال رشد داشته است.

این بدان معنا است که مرگ بر اثر جراحی زیبایی پایان نیافته است، به ویژه برای کشورهایی که نظارت صحیحی بر مراکز انجام این عمل‌ها ندارند زیرا عمده مرگ‌ها بخاطر شرایط بیمار قابل پیش‌بینی است و فقط کافی است آزمایش‌های دقیق پیش از عمل در چندین مورد صورت گیرد. در واقع پزشکی که تأییدیه ندارند، بیش از عموم جراحان به مرگ بیمار خود کمک می‌کنند. آمار نشریه «جراحی پلاستیک و ترمیمی» نوشته است به طور متوسط ۱ نفر از هر ۵ هزار فردی که تن به عمل زیبایی می‌سپزند طی چند روز پس از آن می‌میرند (یعنی بیش از ۴۰۰ آمریکایی در سال) اما دکتر آرتور پری در

گرفته‌اند؟ یعنی آیا تمایل آنها به جراحی زیبایی اساساً به دلیل یک مشکل جسمانی است یا یک معضل اجتماعی؟ بدیهی است در حالت دوم خود فرد باید به دنبال راه‌حل دیگری مانند مراجعه به روانشناس برای افزایش اعتماد به نفس خود باشد و (اگر به هدف درآمدزایی به این اقدام رو آورده است) دولت، گروه‌های مردمی و اطرافیان فرد راهی برای پیشرفت اقتصادی سالم او پیدا کنند. مرگ یک مدل آرژانتینی در سال ۲۰۱۰ میلادی نشان داد توسل به جراحی زیبایی فقط به دلیل نازیبایی نیست. در همان سال، ۱۰۰ هزار عمل زیبایی در بریتانیا انجام شد که گسترش شتابان آن را نشان می‌داد. پژوهشی با بررسی ۳۶۱ مرکز عمل زیبایی در این کشور نشان داد به جز در مورد عمل پروتز سینه، اکثریت مراکز نسبت به آزمایش‌های پزشکی پیش از عمل و نگهداری از بیمار پس از آن اهمال می‌کنند. حتی بیشتر مراکز جراحی فاقد تجهیزات مطمئن برای انجام آن بودند.

آمارها می‌گویند عمل جراحی زیبایی یک جراحی جدی است با همه خطراتش، حتی اگر در مجهزترین بیمارستان‌ها انجام شود. خبر دیگری حدود یک ماه پیش منتشر شد از اقدام بیمارستانی در سوئلا نزدیک استکهلم و وابسته به دانشگاه کارولینسکا حکایت داشت که برای بیمارانی که تحت عمل جراحی قرار گرفته‌اند، خط تلفنی ویژه برای اصرار آژانس و انتقال وی به بیمارستان در نظر گرفته شده است. این تصمیم پس از

بعضی‌ها شوخی‌شوخی عمل می‌کنند، اما پیامدهای جراحی می‌تواند جدی جدی آنها را بگشاید! با گزارش ویژه مشرق از قربانیان تیغ‌های زیبایی همراه شوید.

در دنیای جدید برای هر مشکلی راه‌حلی پیدا می‌کنند. مثلاً برای هر بیماری، قرص و شربت تجویز می‌شود. یا برای یک پدیده اجتماعی به تحقیق علمی پیرامون عوامل آن و سپس چگونگی حل آن می‌پردازند. اما مشکل اینجا است که گاهی همین راه‌حل‌ها به مشکل تبدیل می‌شوند و دوباره باید به عنوان یک بیماری یا معضل به آن نگاه کرد. در این مدت که راه حل رفع مشکلات پیدا می‌شود، بسیاری از افراد قربانی می‌شوند.

این البته انتخاب خود آنها است که با همه خطراتش ترجیح داده‌اند به اتاق عمل بروند. گسترش رسانه‌های تصویری که پیش از هر چیز نوعی تمرین ظاهرنگری است، موجب شده جراحی‌های زیبایی بواسطه حرص مدلینگ (و نه فقط سلامتی) با وجود خطراتش افزایش یابد. شاید گفته شود جراحی‌های ضروری برای سلامتی نیز قربانی می‌گیرد (بسیار بیشتر از جراحی زیبایی) اما نکته مهم اینجا است که:

۱- آیا همه کسانی که تن به تیغ زیباسازی می‌دهند از ابتدا می‌دانستند که این راه‌حل ممکن است خود به یک مشکل برای آنها تبدیل شود یا نه؟

۲- آیا واقعاً نازیبی بودند یا بخاطر حرص بیش از حد، چشم و هم‌چشمی و یا استفاده اقتصادی از زیبایی به جراح زیبایی مراجعه



جراحی مجدد نیاز دارد.

۲- مصرف بیش از حد داروی بیهوشی و مخدر: این اتفاق مخصوص جراحی زیبایی نیست اما نکته مهم اینجا است که فردی که تن به تیغ می سپارد باید بداند این عمل نیز مانند همه جراحی های دیگر با خطر overdose یعنی تزریق بیش از حد داروی بیهوشی یا مخدرهای تسکین دهنده روبرو است. این داروها در موارد متعددی نیز به تهوع و استفراغ می انجامد و همچنین مواردی که ضعف رشته های عصبی نیز گزارش شده است.

۳- مشکلات قلبی و تنفسی: عمل زیبایی در سنین بالا که به ویژه برای افراد علاقمند به مدلینگ گاهی به عنوان یک ضرورت شغلی مطرح می شود، ممکن است بخاطر وضعیت سلامتی فرد به مشکلات تنفسی و قلبی ختم شود. برخلاف انتظار، این مشکلات نیز می تواند به مرگ فرد در دو-سه روز بعد از عمل جراحی منجر شود. عمل در سنین بالای چهل سال یعنی دقیقاً همان زمانی که خانم ها احساس می کنند باید به طریقی زیبایی خود را حفظ کنند، خطرات بیشتری دارد و حتماً باید در بیمارستان های مجهز انجام شود تا در صورت بروز مشکلات دیگر، بخش مربوطه در دسترس باشد.

۴- عفونت و خونریزی: فاضل قنات، رئیس وقت انجمن جراحان پلاستیک بریتانیا در سال ۲۰۱۱ اعلام کرد خونریزی و عفونت از پیامدهای تلخ این گونه عمل ها است. در حالی که بیماران تصور می کنند کار ساده ای در پیش دارند، او صراحتاً گفت: «یک بیمار باید پیش از عمل نسبت به موارد هزینه و فایده آن بیندیشد.»

جمع بندی

خدا از آنچه گفته شد، به نظر می رسد جراحی زیبایی در کشورهایی مانند ایران از خطرات دیگری نیز در آمان نباشد. با حفظ احترام به پزشکان شرافتمند یادآور می شود نقص احتمالی در سامانه های نظارتی فقط محدود به بررسی دانش و تجربه پزشک، احتمال عدم امکان اعتماد به تأییدیه پزشکی، عدم تناسب تجهیزات محل جراحی و انجام نشدن آزمایش های پیش از عمل و قناعت به اظهارات شفاهی بیمار نمی شود؛ بلکه ورود گسترده مواد بی کیفیت چینی برای پروتز و غیر آن که به سود اقتصادی پزشک است، ممکن است به مرگ بیمار ختم شود. در حالی که از همه چیز بی خبر است. برخی مواد پروتز مانند سیلیکون مایع در ایالات متحده ممنوع شده است اما ممکن است در جای دیگری هنوز اثرات شوم خود را نشان نداده باشد.

در هر صورت، هر فردی قبل از اینکه بر

فیلادلفیا مطرح نمود و اضافه کرد: «فرآیند جراحی زیبایی بسیار عمیق تر و طولانی تر از آن چیزی است که مردم در ظاهر فکر می کنند. این پژوهش در واقع برای هشدار به جامعه پزشکی منتشر شده است تا مانند یک چراغ زرد راهنمایی و رانندگی نسبت به سرعت بیش از حد رواج این عمل ها هشدار دهد.»

شاید خیلی از کسانی که عمل زیبایی انجام می دهند تصور می کنند «اکنون آن قدر درآمد دارم که به برخی فائزهای زندگی هم فکر کنم و خب چه خوب است که مثل فلان دوستم در باشگاه به تغییر سایز بدنم اقدام کنم یا خود را شبیه فلان مدل درآورم». اما واقعیت این است که او دارد ریسک ابتلا به بیماری هایی را به جان می خرد که حتی فکر هم نمی کرده ممکن است ارتباطی با جراحی پلاستیک یا پروتز داشته باشد:

۱- آمبولی ریه: حدود نیمی از مرگ و میرها پس از عمل جراحی به این مشکل مربوط است. کافی است یکی دو لخته خون شریان های ریه را مسدود کند که اگر فوراً رسیدگی نشود یا سهل انگارانه با آن برخورد شود، در کمال ناباوری به مرگ منتهی می شود. گاهی عمل در نقاط دیگر بدن مانند انجام پروتز در پشت پا یعنی جایی که تصور می شود کمترین خطر را دارد، به گرفتگی چربی در عروق می انجامد، در برخی مواقع رفع این گرفتگی ها خود به عمل

کتب خود آورده وقتی پزشکان بدون تأییدیه را در نظر بگیریم به آمار ۱ نفر در هر ۱۱ هزار می رسیم.

همان گونه که گفته شد، تعداد مرگ و میر افزایش یافته اما نرخ مرگ و میر بهبود یافته است. پژوهش مؤسسه ملی بهداشت آمریکا نشان می دهد در سال های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸ میلادی از هر ۵۲۲۴ نفری که در آمریکای شمالی زیر تیغ جراح زیبایی رفته اند، یک نفر طلوع خورشید چند روز بعد را ندیده است یعنی ۱/۲ در هر ۵۰ هزار که خیلی بدتر از وضعیت کنونی یعنی ۹/۵ نفر در هر ۵۰ هزار است. جالب اینکه در همان دوره ۸/۲ نفر از هر ۵۰ هزار موتورسوار جان باخته اند و این یعنی عمل زیبایی در آمریکا خطرناک تر از موتورسواری بود.

دلایل مرگ و میر پس از عمل جراحی

تحقیقی که در مورد سال های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸ میلادی در آمریکای شمالی انجام شده بود، دلایل عمده مرگ و میر را این گونه بیان می کند: ضعف سلامت بیمار، برداشت بیش از حد چربی، تزریق بیش از حد داروی بیهوشی و نهایتاً انجام چندین عمل در یک جلسه. در همان زمان هشدار داده شد که با وجود این خطرات، تمایل بی دلیل و بیش از حد به جراحی های زیبایی تا حدودی عجیب است و به نظر می رسد مردم با دیده تفننی به آن می نگرند. این هشدار را دکتر اچ دی جانگ از دانشکده پزشکی جفرسون در

TAD#v=onepage&q=BEAUTY%
SERGURY%ZDEATH%ZRATE%
SERVUY%ZUSA&f=false

<https://www.ncbi.nlm.nih.gov/pubmed/1627013/>

<http://dryoho.com/dr-yoho/clinical/deaths-cosmetic-surgery>

<http://www.webmd.com/beauty/news/2000/12/deaths-from-liposuction-too-high-study-shows#>

<https://www.svt.se/nyheter/inrikes/plastikkirurg-annald-for-sinas-operationer-patienterna-har-svart-att-andas>

<https://www.usatoday.com/story/money/2012/12/cosmetic-surgery-laws-effect-debated/1759839/>

منبع: سایت مشرق

عامل اصلی افزایش مرگ و میر آمریکایی‌ها بر اثر عمل زیبایی منتشر شد؛ تخصص اندک پزشکان، ارزان و سریع شدن عمل زیبایی و نقص در قوانین برای سخت‌گیری بر پزشکان و مراکز عمل جراحی و بیماران.

منابع:

<https://facebody.net/en/blog-46/plastic-surgery-miami-blog-507/the-most-common-causes-of-plastic-surgery-death>

<http://www.bbc.co.uk/news/health/12415412->

<https://books.google.com/books?id=hJRWAgAAQBAJ&pg=PA353&ipg=PA353&dq=BEAUTY+SERGURY+DEATH+RATE+SERVUY+USA&source=bl&ots=qTeKQh9X5z&sig=O-zl3TM-cGMra-dUdZVRxZJTw-jA&hl=fa&sa=X&ved=ahUKEwizm.afk6YVAbXImBoKHacNDakQ6AEIP>

روی تخت جراحی زیبایی بخوابد، باید بداند این یک جراحی جدی است و بعد، یک تفریح فانتزی. آن قدر جدی که حتی در مهد خود یعنی غرب نیز هنوز قربانی می‌گیرد چه برسد به جاهایی که جراحی زیبایی را وارد کرده‌اند، به ویژه اگر این وارد کردن بیش از هر چیز یک تأثیرپذیری فرهنگی باشد تا مبتنی بر دانش پزشکی، یعنی عمده افراد متمایل به آن صرفاً از روی علاقه به آن رضایت بدهند نه با هدف سلامتی خود. این وضعیت ناشی از تبلیغات پر سروصدا است که از آن سوی آب منتشر می‌شود و در ژورنال‌های مدلینگ و مسابقات تلویزیونی زیبایی ترویج می‌شود، بدون هیچ‌گونه احساس مسئولیتی نسبت به پیامدهای آن در جوامع دیگر و بدون اطلاع‌رسانی کامل از عواقب وخیمی که ممکن است سلامتی و حتی زندگی فرد را نابود کند.

گاش دست‌کم علاقمندان به جراحی زیبایی، سه گزارش بی‌واس‌ای‌تودی را خوانده باشند که شش سال پیش برای بررسی سه

هدیه خاص ملکه انگلیس به شاه بحرین



پایگاه «میدل ایست آی» در گزارشی به هدیه ملکه انگلیس به پادشاه بحرین طی هفته گذشته و واکنش‌ها به آن پرداخته است. به گزارش مشرق، پایگاه «میدل ایست آی» در گزارشی به هدیه ملکه انگلیس (اسب نر سه ساله تربیت شده در اصطبل سلطنتی انگلیس از نژاد عرب بحرینی) به پادشاه بحرین و واکنش‌ها به آن پرداخته است. در این گزارش آمده است؛ این هدیه موحی از اعتراضات فعالان حقوق بشر را به همراه داشته و آن را آخرین نمونه از حمایت انگلیس از بحرین، حکومت به شدت سلطه‌گرای خلیج فارس خوانده‌اند.

این پایگاه خبری نوشته است؛ این هدیه که یک سیگنال دیپلماتیک مبتنی بر روابط بسیار نزدیک لندن و منامه است تنها یک ماه پس از گزارش سازمان عفو بین‌الملل رخ داده که در آن گزارش آمده است بحرین از اعمال اصلاحات وعده داده شده دست کشیده و بطور چشمگیری در طول سال گذشته به سرکوب معترضان سیاسی اقدام نموده است.

همچنین میدل ایست آی با مقایسه جایگاه ملکه انگلیس و پادشاه بحرین می‌نویسد؛ ملکه یک نقش قانونی تعریف شده در انگلیس دارد در حالی که پادشاه بحرین تمامی قدرت اجرایی، قانون‌گذاری و قضایی بحرین را طبق گزارش خانه آزادی (Freedom House) در اختیار دارد. در این گزارش همچنین به نقل از مارک کرتیس نویسنده و تحلیل‌گر سیاست خارجی انگلیس آمده است؛ خانواده سلطنتی انگلیس دارای نقشی کلیدی در حمایت از رژیم‌های حاشیه خلیج فارس هستند، روابط شخصی آنها جایگزینی برای دیپلماسی معمول ایجاد کرده و راه را برای سرمایه‌گذاری و بازار انگلیس در آن کشورها از جمله صادرات اسلحه آسان نموده است.

منبع: خبرگزاری مهر



حمایت از جوانان هستند، این بار برای سرکوب آنها نسخه می پیچند؟

"نابهنجاری های جوانانه" اگر مربوط به حجاب و پوشش و کسرت و روابط دختر و پسر باشد باید با سعه صدر و با تعافلی صد درصد و نهایت سدارا یا آن مواجهه کرد و اگر کسی به جوان گفت بالای چشمش ابروست می شود نقض حقوق شهروندی و سرکوب آزادی و برخورد فاشیستی با جوان، اما اگر برخی از همین رفتارها و احیاناً نابهنجاری های جوانانه صورتی هیانی پیدا کرده و در مناسک عاشورایی و هیات و تکیه بروز کند، می شود انحراف و فساد و انحطاط و خطر بزرگی که باید با شدید ترین و فجیع ترین ادبیات به آن حمله کرد!

جوان ایرانی که نابهنجاری او تا دیروز تقدیس می شد، امروز چنان تخطئه می شود که گویا بچه های هیات ها و تکیه های ما مشتی کابوی تگرایی یا بخشی از میلیشیای سازمان مجاهدین هستند که جمهوری اسلامی بمدت یک دهه آنها را برای گرمی بازار خود گزیده است.

نحوه مواجهه جریانات روشنفکری و اصلاح طلبی با فرهنگ هیاتی جوانان ایران و خصوصاً جوانان کلان شهرها یکی از نمادهای آشکار رویکردهای فاشیستی آنها به حوزه مدیریت فرهنگی و کنترل اجتماعی است.

@jafarali58



برخورد دوگانه روشنفکران با «نابهنجاری های جوانانه»

علی جعفری

چرا وقتی نوبت به برخی نابهنجاری های «هیاتی» جوانان در مناسک عاشورایی می رسد، روشنفکران و اصلاح طلبانی که منادی

برگزاری نماز جماعت صبح در مسجد توسط یک آمریکایی



تحویل گرفته و هر روز برای ثواب مضاعف، نماز صبحش را در مسجد بر پا می کرد.

علی برای مدتی نماز صبح را در مسجد تنها می خواند تا اینکه دیگران راجع به این موضوع آگاه شده و از جدیت یک تازه مسلمان خجالت کشیده و کم کم به او ملحق شدند و خوشبختانه اقامه نماز صبح در مسجد رونق پیدا کرد.

هم اکنون سالهاست که علی از این شهر نقل مکان کرده، اما اقامه نماز جماعت صبح در مسجد ادامه دارد. جدیت علی بر نماز صبح در مسجد، الگویی بود که او با مطالعاتش از صدر اسلام یاد گرفته بود و برای اجرای آن اهمیت زیادی قائل بود. «همت یک خیر در جامعه، می تواند برای عموم مردم بسیار مفید باشد.»

مشاهدات چند دانشجوی ایرانی از جامعه آمریکا

@ K tinUSA

چندین سال قبل، یک مرد آمریکایی با یک خانم شیعه اهل پاکستان ازدواج کرده و اسم علی را برای خود انتخاب کرد. علی شخص بسیار ساکت و اهل مطالعه ای بود. او از وفور کتابهای اسلامی به زبان انگلیسی موجود در کتابخانه مرکز تعلیمات اسلامی هیوستن (Houston of IEC) لذت می برد.

روزی علی از یکی از اعضای مسجد پرسید که آیا برای اقامه نماز صبح در مسجد برنامه ای هست؟ وی چند بار برای ادای نماز صبح به مسجد آمده و مسجد را قفل دیده بود. مسلمانان دیگر که از این موضوع خجالت کشیده بودند، به او گفتند که متأسفانه ما مجبوریم تا آخر شب برای برنامه های دیگر در مسجد بمانیم و برای ما مقدور نیست که صبح زود به مسجد بیاییم.

علی اصرار کرد که آیا کسی دیگری هست بتواند برای نماز صبح مسجد را باز کند؟ اما اهل مسجد هر کدام به دلیلی حاضر به تقبل این مسئولیت نشدند. علی خود مسئول این کار شد. کلید مسجد را



هر هفته ۵۲ هزار نفر در ایالت تگزاس آمریکا (شهر هیوستون)، در کلیسای لکوود دور هم جمع می شوند و برای ظهور منجی خود حضرت عیسی مسیح که به اعتقاد مسلمانان و شیعیان همراه با امام مهدی علیهما السلام می آید، دعا و نیایش می کنند.

حماسه پیاده روی اربعین حسنین

